احوال و آثار

محمد بن جریر طبری

تألیف

شهابی
علی اکبر



انتشارات اساطیر

۲۳/۴



احوال و آثار محمدبن جریرطبری
تألیف دکتر علی‌اکبر شهابی
چاپ اول: ۱۳۳۵
چاپ چهارم: ۱۳۷۵
چاپ: دیبا
تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه
ناشر: اساطیر: میدان فردوسی، اول ایرانشهر ساختمان ۱۰
تلفن: ۸۸۲۱۴۷۳ - ۸۸۳۶۱۹۹ فاکس: ۸۸۲۴۲۵۰

فهرست موضوعات

موضوع	صفحه
۱- دیباچه	از الف تاز
بخش اول	
۲- نام ونسب ومولد	۱-۳
۳- روش تحصیلی وزندگانی علمی واخلاق ورفتارطبری	۳-٤
٤- آغازدوران تحصیلی وچگونگی فراگرفتن علوم وآداب	٤-٦
٥- فروتنی طبری و کوشش اودرزیاد کردن معلومات	۷-۹
٦- سفرهای تحصیلی طبری و.....	۱۰
۷- ورود به بغداد ـ مسافرت به بصره و....	۱۱-۱۳
۸- آغازبرخورد وجدال باحنبلیان و....	۱٤-۱٦
۹- مقام علمی ووسعت معلومات واطلاعات طبری	۱۷-۱۸
۱۰- طبری درتمام علوم زمان خود دست داشت	۱۹-۲۰
۱۱- خوی و خلق شخصیو	۲۱-۲۲
۱۲- صفا وپاکیزگی تن وروان از راه	۲۳-۲٦
۱۳- شعرطبری	۲۷-۲۸
۱٤- رعایت حفظ صحت وآداب غذا خوردن طبری	۲۹
۱٥- مذهب ومعتقدات	۳۰-۳۱-۳۲
۱٦- عقاید دیگران درباره مذهب ومعتقدات طبری	۳۳-۳٦
بخش دوم	
۱۷- آثارعلمی طبری.	۳۷-۳۸
۱۸- چگونگی پیدایش تاریخ دراسلام دانشمندان ایرانی نخستین....	۳۹

موضوع	صفحه
١٩- نخستین کسانی که سیرهٔ نبوی نوشتند. پیدایش تواریخ دربارهٔ فتح شهرها.	٤١-٤٠
٢٠- آغاز پیدایش تاریخ عمومی در	٤٤-٤٢
٢١- ارزش تاریخ طبری و	٤٧-٤٤
٢٢- گفتار مورخان و دانشمندان دربارهٔ تاریخ طبری.	٤٧
٢٣- اهتمام دانشمندان اروپائی بطبع و نشر تاریخ طبری و	٤٨
٢٤- ترجمهٔ فارسی تاریخ طبری بوسیلهٔ ابوعلی بلعمی.	٥٠-٤٨
٢٥- مروزان فرمانده ایرانی ازجانب هرمز در یمن	٥٢-٥٠
٢٦- وسعت کشور ایران درزمان خسرو پرویز	٥٥-٥٢
٢٧- ذکر آن چیزها که ملك پرویز را بود.	٥٦-٥٥
٢٨- گنج بادآورد.	٥٦
٢٩- گریختن پرویز از مداین	٦٢-٥٨
٣٠- تسلط حبشیان بریمن و کمك خواستن مردم یمن از انوشیروان	٦٣-٦٢
٣١- ورود سیف بن ذی یزن ببارگاه انوشیروان.	٦٤-٦٣
٣٢- رای زدن انوشیروان با مرزبانان دربارهٔ کار یمن.	٦٥-٦٤
٣٣- پیاده شدن لشکر ایرانی در خاك یمن.	٦٦-٦٥
٣٤- کشته شدن پسر فرمانده ایرانی بدست حبشیان	٦٧-٦٦
٣٥- آغاز جنك ایرانیان با حبشیان و	٦٨-٦٧
٣٦- کشته شدن فرمانده حبشیان به تیر فرمانده ایرانی	٦٩-٦٨
٣٧- شعر امیة بن ابی الصلت در وصف ایرانیان	٧٠-٦٩
٣٨- تفسیر بزرگ طبری و	٧٢-٧١
٣٩- چگونگی تألیف تفسیر بزرگ	٧٣-٧٢
٤٠- ترجمهٔ فارسی تفسیر طبری	٧٥-٧٣

موضوع	صفحه

موضوع	صفحه
٤١- کتاب اختلاف علماء الامصار	٧٥-٧٧
٤٢- کتاب الخفیف فی احکام شرائع الاسلام	٧٧
٤٣- کتاب بسیط القول " " "	٧٧-٧٨
٤٤- کتاب تهذیب الاثار و	٧٨
٤٥- " ادب النفوس الجیده و	٧٨
٤٦- " فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام	٧٩
٤٧- " رد برصاحب اسفار	٧٩-٨٠
٤٨- " المسترشد فی علوم الدین و	٨٠
٤٩- " الموجز فی الاصول	٨٠
٥٠- مراثی دربارهٔ طبری	٨١
٥١- فهرست اعلام	٨٣
٥٢- فهرست کتب	٨٩
٥٣- فهرست مکانها	٩٣

فهرست مآخذ و منابع

۱- مروج‌الذهب ومعادن‌الجوهر تألیف مسعودی - چاپ پاریس .

۲- ارشادالاریب الی معرفةالادیب معروف به معجم‌الادبا . مؤلف : یاقوت حموی- چاپ مصر جلد ششم .

۳- انساب سمعانی - خطی - کتابخانهٔ مجلس شورای ملی .

٤- وفیات الاعیان - مؤلف ابن خلکان - جلد سوم - چاپ ایران .

٥- تاریخ تمدن اسلامی - جزء سوم - مؤلف جرجی زیدان - چاپ مصر .

٦- کامل‌التواریخ ابن‌اثیر- جلد اول - چاپ مصر .

۷- مقدمهٔ جزء اول تفسیرطبری . چاپ مصر .

۸ - تاریخ طبری . چاپ اروپا بوسیله‌مستشرق‌معروف د . خویه . G.D.Goej

۹- « « « مصر

۱۰- تفسیرطبری « «

۱۱- مراصدالاطلاع - مؤلف یاقوت حموی - چاپ ایران .

۱۲- قاموس الاعلام چاپ مصر .

۱۳- دائرة المعارف بطرس بستانی چاپ مصر .

۱٤- المکتبةالازهریه . « «

۱٥- روضات الجنات چارسوئی چاپ ایران .

۱٦- کشف‌الظنون حاجی خلیفه - چاپ ترکیه .

۱۷- سبك شناسی بهار چاپ ایران .

۱۸- اختلاف الفقهاء طبری چاپ لیدن .

۱۹- الفهرست ابن‌الندیم - چاپ مصر .

۲۰- تقریرات اصول آقای شهابی چاپ ایران .

۲۱- Les Penseurs de l' islam Par : Barron Carra de Vaux.

۲۲- Encyclopedie de l' islam

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

دیباچه

بسیاری ازمردمان تاریخ را همچون داستان وافسانه وشرح احوال و تراجم دانشمندان وبزرگان را مانند سرگذشت و قصه می‌انگارند و جز سرگرمی آنی و حظ ولذت موقتی فایدهٔ دیگربران مترتب نمیدانند. تا اندازه‌ای‌هم این عقیده نسبت به بیشترتواریخ وتراجم احوال درست است زیرا نویسندگان تواریخ و تذکره‌های مذکورچون خود بخوبی‌پی بحقیقت تاریخ وفلسفهٔ‌آن نبرده‌اند؛ ازینرو درنگارش قضایا وحوادث تاریخی و بیان شرح احوال بزرگان و دانشمندان نتوانسته‌اند نتایج وثمره‌هائی راکه بایدازمجموعهٔ حوادث تاریخی‌ویا سرگذشت زندگانی آنان بیرون آورند، درکتاب خود بیاورند. درنتیجه اغلب کتب تاریخ و تذکره دارای مطالب خشك و کم فایده و یا مانند افسانه و قصه شده و ارزش حقیقی خود را از دست داده است.

این نقیصه و نارسائی ناشی از خود تاریخ و « تاریخ ادبیات » و تراجم احوال وشرح زندگانی بزرگـان و دانشمندان ـ که قسمت سودمندتر و فصل شیرین‌تر و پرمعنی‌ترتاریخ است ـ نمیباشدبلکه نقیصهٔ مذکورنتیجهٔنارسائی اندیشهٔنویسندگان تاریخ و نانمامی کتب آنان است و گرنه بیشك ـ چنانکه گفته‌اند ـ تاریخ آئینهٔ عبرت است و چنـانکه نویسندهٔ این اوراق معتقد است : تاریخ ادبیات وشرح احوال و زندگانی بزرگان و دانشمندان ونوابغ گذشته راهنمای سعادت و سرمشق زندگانی علمی وعملی آیندگان است.

میگوئیم تاریخ آئینهٔ عبرت است زیرا تـاریخ آئینه ایست صافی و شفاف و حقایق‌نما که نیکیها وزشتیهای مردمان پیشین درآن نمایان است. ترقی و انحطاط

ملل وامم گذشته در آن هویدا وعدالت و ستمکاری پادشاهان ، امرا و فرمانروایان گذشته درآن آشکار وروشن است . علل واسباب هریك ازامورمذکوره نیز برمرد هوشیار و خردمند از زوایا وخلال حوادث و قضایای تاریخی کاملا پدیدار و راه وصول بخوشبختی وکامیابی وطریق اجتناب ازشرو بدی برویآشکارمیشود .

حوادث واموری که پیوسته ومسلسل از آغاز پیدایش جهان تافرجام آن از کارخانهٔ عظیم این چرخ گردنده سرمیزند، متشابه ومانند یکدیگرهستند ودرحقیقت امورجاری جهان جزمکررات چیز دیگری نیست و ازینرو در اصطلاح فارسی برای تعبیر ازین حقیقت بهترین تعبیر یعنی کلمهٔ (چرخ دوار) استعاره شده است(۱)

بنابرین مرد خردمند وفرزانه میتواند از مطالعه کتب تاریخ و بدست آوردن علل و اسباب حوادث و قضایای تاریخی راه و روش زندگی خود را منظم کند و خوشبختی وکامیابی را بدست آورد چه آنکه زندگی خصوصی وی مشابه و مانند زندگانی هزاران تن ازمردمانی است که خودآنان صد ویا هزاران سال است که از میان رفته واعمال و رفتار و وضع و روش زندگی وعلل سعادت و شقاوت آنان در صفحات تاریخ ضبط شده وبرای عبرت آیندگان بیادگار مانده است . همچنین ملل وامم حاضر میتوانند از مطالعه تاریخ ملل و اقوام گذشته بموجبات ترقی و انحطاط آنان کاملاً پی ببرند . چنانکه فی المثل در صفحات تاریخ ملل باستان خواننده گاهی ازجهانگشائی و جهانداری پادشاهان و ترقیات علمی و اقتصادی و آسایش مردمان ایران وروم قدیم دچار اعجاب وشگفتی میشود وزمانی از شکستهای پی درپی و از دست دادن قطعات کشور وشیوع فقروجهالت و هرج و مرج درمیان مردمان همان

۱ـ مسعودی درمقدمه کتاب مروج‌الذهب دربیان فواید تاریخ مینویسد :

« ... وازجملهٔفواید تاریخ آنستکه برای‌انسان ازخواندن‌کتب تاریخ تجاوب‌بسیار وآشنائی بحوادث ونتایج آنها پیدا میشود زیرا در جهان هیچ امری واقع نمیشود مگر عین آن یا نظیرآن درگذشته بوقوع پیوسته است بنابرین از مطالعهٔ قضایای تاریخی برخرد آنان افزوده میشود وشایستهٔآن میگردد که تجاربش مورد استفادهٔ دیگران قرارگیرد... »

نقل بترجمه ازکتاب مروج‌الذهب ومعادن‌الجوهر ، چاپ پاریس

کشورها دستخوش انحلال و تأثرمیگردد . آیاآن‌همه پیشرفت وترقی درچندین قرن وباز آن همه انحطاط و بدبختی درقرون دیگردریك کشور و درمیان یك گروه از افراد بشر فقط نتیجه تصادف و اتفاق بوده است ؛ قطعا مرد خردمند و آگـاه باین سئوال جواب منفی میدهد وهیچ عاقلی اموراین جهان وتعالی وانحطاط افرادوملل را ناشی ازبخت واتفاق نمیداند و برای هرمعلول و اثری علت و مؤثر آن را جویا میشود . چنانکه مثلاً علل و اسباب ترقی و تعالی ایران و روم قدیم که مورد مثال بودند دریك زمان و انحطاط وعقب‌افتادگی آن دو کشور در زمان دیگر کاملاً بر کسیکه ازروی بینش وبصیرت تاریخ قدیم آن دو کشوررا مطالعه کند روشن میشود. هنگامی که مردمان کشوری پیروی ازعقل وحقیقت کنند و کار کردن ودرست بودن وراست گفتن شعارآنان باشدوپادشاهان وفرماندهان وبزرگان دادگستر وغمخوار مردمان باشند و مردمان نیز سنن و اصول دینی و قوانین و آداب مدنی را محترم و واجب‌الاطاعه بدانند وفرماندهان وفرمانبران همه باهم بفکر آبادی کشور وترقی امور اجتماعی باشند بیشك نتیجهٔ آن پیشرفت و تعالی در همهٔ شئون خواهد بود و هرگاه مردمان کشوری اسیر شهوات و دچار فقر علمی و اخلاقی شوند و دروغ و رشوه‌خواری ونادرستی وخیانتکاری وجاسوسی در میان آنان رواج یابد و عدالت اجتماعی ورعایت قوانین مذهبی ومدنی از میان برود قطعاً آن ملت دچار انحطاط وشکست میشود واگرعلل‌مزبورقوت ودوام گیرد ممکن‌است‌آن ملت بکلی منقرض گردد ووجودش ازصحیفهٔ روزگارمحوشود . چنانکه اغلب ملل و امم که منقرض شده‌اند مقدمات و موجبات انقراض ؛ شیوع فساد وبی‌دینی درمیان آنان بوده است.

منتسکیو(۱) در کتاب « علل عظمت و انحطاط روم قدیم » دربن موضوع بسط سخن داده وبزرگترین عامل ضعف و انحطاط قومی را رواج فساد اخلاق در

۱- Montesquieu (۱۶۸۹-۱۷۵۵ میلادی)دانشمنداجتماعی‌بزرگ‌فرانسه و یکی ازپیشقدمان انقلاب فرانسه میباشد. کتب اجتماعی اوازقبیل: نامه‌های ایرانی، روح‌القوانین وکتاب نامبرده درمتن هنوز درنزد محققان ودانشمندان کاملا ارزش واهمیت خود را حفظ کرده است .

میان آنان دانسته است .

با ذکرمقدمه فوق روشن میشود که تعبیر « آئینهٔ عبرت » برای تاریخ تعبیری است صحیح و موافق واقع و حقیقت بشرط آنکه نویسندهٔ تاریخ در نگارش قضایا وحوادث تاریخی جنبهٔ امانت وبیطرفی را حفظ کند و خواننده بتواند حقائق را از خلال مطالب بیرون آورد ونتایج را ازمقدمات دریافت کند و آن گاه علل و اسباب خوشبختی و بدبختی ، بلندی وپستی ، غنا وفقر، علم وجهل و هزاران امثال اینها را که در مردمان گذشته می بیند بر زندگانی خود تطبیق کند تا ببهره وحظ وافر از مطالعه تاریخ برسد . یعنی ازعلل وموجبات بدی وبدبختی دوری جوید ودنبال علل واسباب خوشبختی وفیروزی وکامیابی رود تا شاهد مقصود را درآغوش گیرد .

فایده بیشتر و نفع عمومی‌تر از آن قسمت تاریخ حاصل میشود که مخصوص شرح احوال و جزئیات زندگانی یك طبقه از بزرگان گذشته (دانشمند ، فلاسفه ، شعرا ، نویسندگان ، هنرمندان وغیرآنان) میباشد . زیرا دراین قسمت ازتاریخ نظر خواننده ازآغازامرمعطوف گزارش احوال وآثار وروش زندگانی علمی و عادی یك تن ازافراد نامی وبزرگ جهان است واحتیاج ندارد که علل واسباب خوشبختی وبدبختی ، پیشرفت وعقب‌افتادگی را ازخلال وزوایای تاریخ بیرون کشد . (چنانکه در تاریخ عمومی این احتیاج وجود دارد) .

این قسمت ازتاریخ؛ جزئی از تاریخ ادبیات است که قدمای ما آنرا تذکره وترجمهٔ احوال مینامیده‌اند .

گفتیم استفادهٔ ازنتایج تاریخی دربن‌قسمت بیشترو کاملتراست زیرا اگرانسان بدقت وازروی فهم وبصیرت فصول پرمعنی وشیرین‌آن را بخواند ومطالب آن رادر حافظه بسپارد وبرآن شود که رفتاروروش بزرگان ودانشمندانی را که نام وشرح احوال‌آنان دربن فصل ازتاریخ نگارش یافته است ، سرمشق خود قرار دهد ، البته بدرجه‌ای نظیرومشابه درجات علمی و فنی آنان نایل خواهد شد . چه آنکه بعقیدهٔ نویسنده این اوراق وصول ابوعلی‌سیناها ، فارابیها ، ابوریحانها ، طبریها ، غزالیها ،

خواجه نصیرها بدان مقامات شامخهٔ علمی نه تنها در نتیجهٔ هوش و استعداد خدادادی بوده بلکه بیشتر معلول راه و روش خاصی بوده است که در زندگانی علمی خود انتخاب کرده بودند. شکی نیست که هر کس این راه وروش را در زندگانی خود انتخاب کند ودرزمان فراگرفتن دانش و هنر آسایش و تن آسانی را ازخود دور و کوشش ومراقبت در کارتحصیل را عادت خود قراردهد، کم وبیش ازنتایج سودمند آن برخوردارمیشود ومانند بزرگان علمی وهنری گذشته بمقامات عالی میرسد.

درشرح حال وزندگانی حکیم ودانشمندنامی شرق یعنی شیخ الرئیس ابوعلی سینا میخوانیم که بلندترین درجات علمی رسید و کتب گوناگون درعلوم مختلف تألیف کرد وشهرت دانش او جهانگیر شد چنانکه پس از هزار سال هنوز آثار علمی او مورد بحث وتحقیق واستفادهٔ اهل دانش میباشد. شاید درآغازامرعده‌ای چنان گمان کنند که تنها هوش واستعداد خدادادی بوعلی علت اصلی رسیدن وی بدان‌درجه‌از حکمت ودانش بوده است ولی اگر صفحهٔ دیگرازتاریخ زندگانی اورا بدقت مطالعه کنند وبه‌بینند که بوعلی در زمان کسب علوم چگونه زحمت میکشیده و شبها را تا صبح بیدار بوده وچنانکه خودش میگوید برای فهمیدن عقیدهٔ ارسطو در بارهٔ نفس کتاب اورا صدبار ازاول‌تا باخرمطالعه کرده است ویابرای تحقیق فلان مسئلهٔعلمی چه اندازه رنج سفر کشیده وچه راههای درازی پیموده تا استاد و دانشمندی یافته است، آن وقت‌متوجه میشوند که تنها استعداد طبیعی وهوش وذوق خدادادی اورا بدان درجهٔ علمی نرسانده است بلکه چگونگی دوران تحصیل و کوشش وزحمتی که درراه فراگرفتن علوم از خود نشان داده، تأثیر فراوانی در رسیدن بدان مقام داشته است.

درشرح زندگانی عالم ومورخ وفقیه بزرگ محمدبن جریرطبری میخوانیم که شاگردانش پس ازمرگ استاد ایام زندگانی اورا ازهنگام بلوغ (۱۵ سالگی) تا زمان مرگ (در۸۶سالگی) حساب کردند وآن گاه صفحات و اوراق مصنفات و مؤلفاتش را برشمردند و بر مدت عمرش تقسیم کردند بهرروزچهارده‌ورق‌رسید!!

بسیار تعجب میکنیم که چگونه یك‌تن توفیق نوشتن‌این‌همه کتب ـ آن‌هم کتب علمی وتاریخی که هریك در نوع خود بی‌نظیر است ـ یافته است . میخوانیم که یکی از دانشمندان در حق طبری میگوید : « بر روی صفحهٔ پهناور زمین مردی دانشمندتر ازپسرجریرنشان ندارم .» (۱) بازهم شاید گمان کنیم که تنها علت پیروزی و کامیابی طبری دررسیدن بمقامات عالیه علمی هوش واستعداد خدادادی باشد ولی اگر شرح زندگانی علمی و کیفیت مسافرتهای دور ودراز او را برای فراگرفتن مسائل علمی وحتی یك خبرویك روایت بدقت مطالعه کنیم خواهیم‌فهمید که راه وروش‌تحصیلی؛ طبری را بدان مقام رسانده است وهر کس در زندگانی تحصیلی چنان روشی‌اتخاذ کند بمقامی نظیرمقام طبری درعلم خواهد رسید .

نویسندهٔ این اوراق نیزمانند بیشتر از مردم تا مدتها برین عقیده بود که تنها علت رسیدن مردمان نامی‌وبزرگ دنیا بدرجات شامخ علمی وهنری همانا هوش و استعداد اضافی آنان‌نسبت بدیگران بوده است . ولی‌پس‌ازتحقیق ومطالعه دراحوال وزندگانی تحصیلی وعلمی دانشمندان وآگاهی‌یافتن ازچگونگی راه وروش‌آنان دردوران دانش‌اندوزی پی‌بردم که گمانم درین موضوع برخطا و اندیشه‌ام نادرست بوده است . زیرا با اذعان این حقیقت که تا اندازه‌ای هوش واستعداد طبیعی‌مردمان دخالت درپیشرفت‌آنان دارد معهذا باید قبول کنیم که آنچه بیشتر مؤثر است راه و روش خاصی است که مردمان در راه کسب علوم و آداب و صنایع برای خود انتخاب میکنند .

از کسانیکه بهترین روش و اسلوب را در زندگانی خود اختیار کرده و در تمام شئون زندگی ازان پیروی مینموده است محمدبن جریر طبری است که یکی از ستارگان درخشان‌آسمان دانش وفرهنك‌ایران ویکی ازمردان بزرك اسلام ونوابغ روزگارشمرده میشود ، ازینرو نگارنده این سطوربران شد که رساله‌ای در احوال واخلاق وسیرت وروش تحصیلی و آثار ومؤلفات گرانبها و نفیس وی فراهم آورد

۱ـ معجم‌الادباء یاقوت حموی وانساب سمعانی نقل ازقول ابوبکرمحمدبن خزیمه

تا هم کمکی بشناساندن این دانشمندومورخ بزرگ ایرانی شود وهم کیفیت وروش تحصیلی اوبرای طلاب علوم ودانشجویان سرمشق قرار گیرد .

این رساله شامل دوبخش است که دریکی اززندگانی علمی واحوال ورفتار طبری بحث شده ودردیگری آثار ومؤلفات وی مورد تحقیق قرار گرفته است .

در نوشتن این رساله بیشتر باخلاق ورفتار وروش طبری در تحصیل که مورد استفاده دانشجویان است پرداخته شده و از ذکر اختلافات ومناقشات لاطائل در بارهٔ روز وماه وسال تولد ووفات ـ که متداول برخی از نویسندگان است ـ خودداری شده است .

آنچه دربارهٔ زندگانی طبری نگارش یافته است یا مستند بگفتهٔ خودطبری وشاگرد وی ویا نقل ازمورخان ونویسندگان نزدیك بزمان اومیباشد .

امید است این رسالهٔ کوچك مورد استفادهٔ اهل دانش قرار گیرد واگرلغزش واشتباهی درآن دیده شود مورد عفو واغماض قرار گیرد . ازخداوند توفیق درادامه اینگونه خدمات علمی را خواهانم .

تهران شهریورماه ۱۳۱۴

تجدید نظرار دیبهشت ماه ۱۳۳٤

علی اکبر شهابی .

بخش نخستین

زندگانی طبری

نام و نسب مولد و مدفن

سمعانی در کتاب الانساب در ذیل کلمهٔ طبری کنیه و نام طبری واجدادش را بدینگونه نوشته است. ابوجعفر محمدبن جریربن یزیدبن کثیربن غالب الطبری - مؤلفان ومورخان دیگر نیز در نام و کنیهٔ خود او و نیاکانش اختلافی نکرده‌اند طبری بکنیه و نام و نسبت هرسه مشهوراست . در کتب فارسی ومخصوصاً در ترجمهٔ تاریخ طبری که بوسیلهٔ ابوعلی بلعمی ازعربی بفارسی ترجمه شده، است ازطبری به پسر جریرنیز تعبیر شده است گویند روزی کسی ازنسب او سئوال کرد، طبری درجواب گفت : « محمدبن جریر » سائل درخواست کرد که پیش ازاین در نسب خود سخن گوید . طبری در پاسخ این شعر رؤبه را خواند .

قد رفع العجاج ذکری فادعنی   باسمی إذا الانساب طالت یکفنی

(مفاد آن بفارسی آنست که : آوازهٔ نام من بلند شده است و چون شمردن نسبتها طولانی میشود کافی است که مرا بنامم بخوانی) .

ولادت طبری در آخرسال ۲۲٤ ویا اول سال ۲۲۵ هجری در آمل مازندران(۱) اتفاق افتاده است. ابن کامل قاضی که از شاگردان طبری بوده و قسمتی از احوال و شرح زندگانی استاد را نوشته است گوید : ازابن جریر پرسیدم که چرا این تردید درسال تولد واقع شده است ، درپاسخ گفت :

مردمان شهرما چنان عادت دارند که منشأ تواریخ خود را حوادث و اتفاقات قرار میدهند‌نه‌سنوات(عربها نیز قبل ازاسلام تاریخ ثابت نداشتند وحوادث ووقایع اتفاقیه را مبدا‌تاریخ خود قرار میدادند وچون حادثهٔ دیگری پیش می‌آمد بازمبداءتـاریخ را ازآن هنگام شروع میکردندمانند عام‌الفیل وعام‌الجدب وغیرها) وتاریخ‌ولادت من مصادف بوده است بایکی ازحوادث جاریه. پس ازآنکه بزرگ شدم، ازحادثهٔ مزبور جویا شدم، پیرمردان‌وریش‌سفیدان اختلاف کردند،برخی گفتند حادثهٔ‌نامبرده درآخرسال ٢٢٤ بوده است وجمعی دیگر عقیده داشتند که آن واقعـه دراول سال ٢٢٥ اتفاق افتاده است.

طبری منسوب است به‌طبرستان که درزمان ما بنام قدیمی دیگرش‌مازندران شهرت‌دارد. علماودانشمندانی که‌دردورهٔ‌اسلامی‌ازمازندران‌برخاسته وشهرت«طبری» داشته‌اند بسیار میباشند که در کتب تواریخ وتراجم احوال نام آنان دیده میشود.

طبری دروجه تسمیهٔ طبرستان چنین گفته است که: درنزد ابوحاتم سجستانی که ازدانشمندان علم حدیث وخبر وفقه بود، برای فراگرفتن علم‌حدیث حاضر شدم ازمن پرسید که از کدام شهر هستم. گفتم‌ازطبرستان. گفت‌طبرستان را چراطبرستان نامیده‌اند. گفتم نمیدانم. آن گاه خوداستاد چنین بیان کرد: «چون طبرستان گشوده شد وآبادی آن آغاز گردید، زمینی بود پرازدرخت وجنگل‌ازینرو فاتحان‌ابزاری طلب کردند که بدان درختان‌راقطع کنند. مردمان آنجا بـرای این کار طبر (تبر) آوردند که‌باآن درختان‌رامیبریدند، ازینروسرزمین‌مذکور بنام طبرستان(تبرستان) خوانده شد(١)

---

(١) شاید این وجه تسمیه درنزد اساتید ودانشمندانی‌که بزبانهای اوستائی وپهلوی آشنائی دارند چندان مقرون بصحت نباشد ولی نویسنده درکتب متقدمان و متأخران بوجه دیگری‌که برای تسمیهٔ طبرستان ذکر شده باشد برنخوردم، اگرمانند جمعی ازفضل‌فروشان ونوخاستگان علم وادب خودرا ملزم‌نکنیم‌که عرلغت وکلمه ای را ازمعنی متداول‌ظاهری دورکنیم وتأویل وتفسیر مصنوعی ودور ازذهن برای آن بیاوریم، این‌وجه‌تسمیه که‌طبری ازاستادش نقل‌کرده است دوراز‌عقل وبرخلاف دستور زبان نیست والعلم عند الله.

وفات طبری مطابق اصح احوال و نقل اکثر مورخان در روزشنبه ۲۵ شوال ودفنش در یکشنبه ۲۶ سنهٔ ۳۱۰ هجری در بغداد اتفـاق افتاد(۱) ودرخانـهٔ خودش بخاك سپرده شد. هنگام مرگ ۸۴ سال داشت وهنوز بیشتر موهای ریش و سرش سیاه بود.

طبری مردی گندم گون کشیده قامت، لاغر اندام وسیاه چشم بودوزبانی فصیح وبیانی شیوا وگیرنده داشت.

***

روش تحصیلی وزندگانی علمی واخلاق ورفتار طبری

درمیان دانشمندان اسلامی کمتر کسی سراغ داریم که باندازهٔ ابوجعفر طبری درعلوم وفنون گوناگون تصرف ومهارت داشته ودرهریك ازآنها آثار نفیسی ازخودبیادگار گذاشته باشد. شاید مؤلفات برخی دیگر ازدانشمندان بزرگ ایرانی ازجهت اهمیت موضوع ومسائل برتری بربعضی ازمؤلفات طبری داشته باشد ولی بیقین مجموعهٔ آثار ومؤلفات طبری ازنفیس‌ترین وپرارزش ترین آثار علمای ایران دردورهٔ اسلام میباشد وهمچنین شماره ومقدار تألیفات کمتر مؤلفی باندازهٔ کتب ورسائل طبری درعلوم گوناگون بوده است.

این کامیابی وپیروزی در راه علم وعمل ورسیدن بدان مقام عالی ازفضیلت وتقوی که برای طبری پیدا شده، سبب وعلتی نداشته است مگر روش تحصیلی وی ونداشتن غرض وهدفی ازفرا گرفتن علوم وآداب، جزعشق وعلاقه بخود علم و فضل وادب و کوشش ورنج فراوان درراه تحصیل علم وتحمل زحمات ومشقات بسیار

(۱) یاقوت حموی درارشاد الاریب الی معرفة الادیب معروف بمعجم الادباء مینویسد که بعضی وفات طبری را در ۳۱۱ وبرخی دیگر در ۳۱۶ نوشته اند وهمگی این سنوات در ایام خلافت المقتدر بالله عباسی (بقول در ۳۲۰) بوده است ولکن چنانکه نوشتیم وفات طبری در ۳۱۰ تقریباً اتفاقی واجماعی مؤرخان وتذکره نویسان است وعلاوه براینکه سمعانی ودیگر تذکره نویسان ومورخان وفات اورا درسال مذکور نوشته اند شاگرد طبری وپسراو که یاقوت شرح حال طبری راازگفته ونوشتهٔ آن دو بتفصیل نقل کرده است، وفات اورا درسال مذکور دانسته اند.

ومسافرتهای گوناگون برای کسب علوم وفنون متداول عصر. شکی نیست که هر طالب علم وفضیلتی که روش طبری را سرمشق قرار دهد ومانند طبری وهزاران تن دیگر ازدانشمندان جهان هدف وغرض خودرا درتحصیل علم، عشق و علاقهٔ بخود علوم و ادبیات قرار دهد ودرراه فراگرفتن دانش وفرهنگ از کوشش وزحمت دریغ ندارد واز زحمات ومشقات نهراسد، بمقام ومرتبه‌ای نظیر مقام ودرجهٔ طبری وسایر بزرگان دانش وادب خواهد رسید وازمزایای بیشمار علم وهنر بهره‌مند خواهد شد.

خوشبختانه بافاصلهٔ بسیاری که بین عصر ما بازمان طبری درمیان است ، معهذا مآخذ ومنابعی دردست داریم که بطور مشروح ومبسوط شرح زندگانی علمی و کیفیت دوران تحصیل و چگونگی اخلاق ورفتار طبری وقضایا و حوادثی که در روزگار تحصیلی برای وی پیش آمده است و همچنین مسافرتهای اورا برای درک محضر اساتید واستماع احادیث واخبار و آثار ومؤلفات اورا ضبط کرده و برای سرمشق طالبان علم وادب ودانشجویان دردسترس گذارده است.

یاقوت حموی در کتاب «ارشادالاریب الی معرفة الادیب» معروف به «معجم الادباء» شرحی مشبع وجامع درباره زندگانی طبری ومقام علمی وآثار و تألیفات و سیره واخلاق وی نوشته است. اهمیت واعتبار مطالب این کتاب از آن جهت است که بیشتر آنها منقول از گفتهٔ پسر طبری بنام عبدالعزیز بن محمد طبری(١) ویکی از شاگردان او بنام ابوبکر بن کامل است. مأخذ عمدهٔ نویسندهٔ این اوراق نیز در گرد آوری این رساله کتاب یاقوت میباشد.

آغاز دوران تحصیلی وچگونگی فراگرفتن علوم و آداب

ابوبکر بن کامل شاگرد طبری حکایتی نقل میکند که طبری در آن آغاز تحصیل خود وچگونگی آنرا بیان کرده است. چون این حکایت مشتمل است بر نخستین دورهٔ تحصیل طبری، وفراگرفتن وی پاره ای ازمقدمات را درسنین کودکی و توجه و علاقه ای که مردمان در آن زمان بتعلیم وتهذیب

---

(١) بگفتهٔ یاقوت حموی عبدالعزیز بن محمد طبری کتابی مخصوص درسیرت واخلاق پدرش تألیف کرده ونیز ابوبکر بن کامل کتابی دراحوال واخبار طبری نوشته بوده است. مأخذ یاقوت دو کتاب نامبرده بوده وازآنها استفاده کرده است.

کودکان و جوانان داشته‌اند از ینرو ذکر آن دراینجا خالی از فایده نیست.

ابن کامل چنین گفته‌است که: «پیش از غروب آفتاب بنزد طبری رفتم و پسرم ابورفاعه نیز بامن بود چون برابوجعفر وارد شدم ازمن پرسید که این پسر فرزند تو میباشد؟ گفتم: بلی گفت چه نام دارد؟ گفتم عبدالغنی. گفت: خدا او را بی‌نیاز کند. کنیهٔ او چیست؟(۱) گفتم ابورفاعه گفت خدا اورا بلند کند. آیا جزاو فرزندیگری نیز داری؟ گفتم آری، کوچکتر ازو. گفت نامش چیست؟ گفتم: عبدالوهاب ابویعلی. گفت خدا اورا بزرگ کند نامها و کنیه‌های خوبی برگزیده ای. آنگاه پرسید که این چندسال دارد؟ گفتم نه‌سال. گفت چرا اورا وادارنکردی که ازمن حدیث وخبر بشنود وچیزی بیاموزد. گفتم بواسطهٔ کمی سن وقلت ادبش خودداری کردم. پس‌از این گفتگو طبری چنین گفت که: من قران را درهفت‌سالگی ازبر کردم و درهشت سالگی بامردم درنماز جماعت حاضرشدم ودرنه‌سالگی شروع بنوشتن حدیث کردم.

پدرم درخواب دیده بود که من درپیش روی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هستم وبا من فلاخنی است پراز سنگریزه ومن آنها را درفلاخن میگذارم و پرتاب میکنم ازمعبر تعبیرخواب‌را پرسید. معبر بپدرم گفت که‌این کودک اگربزرگ شود، دردین پیغمبر عالمی نامی وخدمتگزار خواهد شد وازشریعت ودین‌وی حمایت خواهد کرد. پس‌پدرم ازهمان‌زمان کودکی وصغرسن من، بکمك من‌درطلب‌وتحصیل علم کوشید وازهیچگونه همراهی وتهیهٔ وسایل خودداری نکرد.»

آغاز اشتغال‌طبری بفرا گرفتن ونوشتن‌علم حدیث- بگفتهٔ ابن کامل- درری

---

(۱) درمیان مسلمانان رسم وسنت چنان بوده است که غالباً برای فرزندان خودنامی‌و کنیه‌ای انتخاب میکرده‌اند. کنیه درمردان بکلمهٔ «اب» یاابن و درزنان بکلمهٔ «ام» یا بنت آغاز میشده است مانند: ابوالقاسم ابوعلی، ابوجعفر وام‌کلثوم، ام‌هانی، ام‌البنین وغیرها. غیر ازاسم وکنیه عموماً مردمان مشهور وبزرگ دارای لقبی‌هم بوده‌اند ازقبیل: نظام‌الملك شیخ‌الرئیس، صدرالدین شمس المعالی وغیرها. بعضی ازدانشمندان وبزرگان‌بنام‌وبرخی بکنیه وعده‌ای بلقب‌وجمعی بهرسه شهرت یافته‌اند مانند: محمدزکریای رازی و ابوعلی سینا وخواجه‌نظام‌الملك وحجةالاسلام ابوحامد محمدبن محمدغزالی.

ونواحی نزدیك آن بوده وبیشتر علوم خودرا در آنجا ازمحمد بن حمیدرازی(۱) فرا گرفته بوده است. خود طبری روش تحصیل وچگونگی حاضر شدن درمجلس درس استاد را دوری بدینگونه نوشته‌است: نزد محمدبن حمید رازی کتابت حدیث میکردیم واو درشب چندین‌بار بنزد ما می‌آمد واز آنچه در روز نوشته بودیم‌سؤال میکردو باز آنهارا برما فرامیخواند. همچنین رهسپار مجلس‌درس احمدبن‌حماد(۲) دولابی(۳) میشدیم ووی دریکی‌ازدهات ری‌ساکن‌بود که مسافتی تاشهرفاصله‌داشت پس ازفرا گرفتن درس اوباز میگشتیم ودر راه همچون‌دیوانگان میدویدیم‌تاخودرا بمجلس درس ابن حمید درسروقت برسانیم.

نوشته‌اند که طبری متجاوز ازصد هزار حدیث(٤) ازابن حمید فرا گرفت و آنها را نوشت.

---

(۱)و(۲)هردو ازعلماوفقهای بزرگ بوده‌اند ولی ترجمه‌زندگی آنان بنظر نرسید. ابن‌الندیم درکتاب الفهرست ازمحمدبن حمیدرازی‌نام‌میبرد واورا ازشیوخ واساتید بزرگ طبری‌میداند ازآنچه درهمین رساله نیز بطور اختصار ذکرشده است جلالت قدر آن دو روشن‌میشود.

(۳) دولاب نام چندین محل بوده است ازآن جمله‌قریه‌ای است‌که‌نزدیک‌شهرقدیمی ری قرارداشته وتاکنون‌بهمین‌نام باقیمانده است. فعلادرداخل تهران درقسمت‌شرقی‌شهر قرار دارد. علما وبزرگان زیادی ازدولاب برخاسته‌اندکه درتاریخ بنام دولابی مشهورشده‌اند.

(٤) شایدبعضی ازطلاب علم‌ودانشجویان امروز این موضوع راکه یک تن صدهزار حدیث نوشته باشد ویا درهمین‌حدود احادیثی یادکرسند وتعیین اسامی‌راویان‌ازبرداشته‌باشد دور ازعادت وطبیعت بدانند ولی وقتی بتراجم وشرح احوال دانشمندان وفقهای‌سلف‌مراجعه شود بتواتر نظیر این موضوع درشرح احوال آنان دیده میشود.

چنانکه‌امروز بیشتر اعتمادواطمینان‌دانشمندان ودانشجویان بوسایلی ازقبیل یادداشت کردن مطالب واستنساخ وچاپ‌کردن آنهاست، درقدیم‌چون این وسائل دردست نبود تمام اعتماد وتوجه‌بنیروی‌حافظه‌بود. ازینروشعرای‌درجهٔ اول برای‌خود راوی‌داشتند که تمام‌اشعار آنان را ازبرمیخواندند بسیاری ازمردم‌خطبه‌ها یاقصیده‌های طولانی راکه درمجلسی‌خوانده میشددرهمان بار اول حفظ میکردند.

فروتنی طبری بامقام شامخی که داشت و کوشش دائمی او در زیاد کردن معلومات خود

طبری بامقام بلندی که درمیان دانشمندان معاصر خود پیدا کرده بود و با احاطه واستیلائی کـه برعلوم وفنون متداول زمان خود داشت معهذا هرگز خودبینی وغروری ازوی دیده نمیشد و هیچ سوء ادب و بی احتـرامـی ازو نسبت بدیگران سر نمیزد. چه بسیار اتفاق افتاد که بایکی ازعلمای فقه و حدیث و یادانشمندان دیگر مباحثه کرد و برو چیره شد ولی کوچکترین حرکتی ازو ظاهر نشد که دلیل خودپسندی وغرور وی وحقارت و نادانی طرف گردد. حتی گاهی شاگردان واصحابش میخواستند که حریف ورقیب استاد را اهانت کنند واوشدیداً آنان را منع میکرد. اگر کسی ازو مسئله ای میپرسید که نمیدانست بانهایت صراحت وسادگی جهل خود را نسبت بان مسئله میگفت واگر مسئله مذکور متوقف برفراگرفتن علم باقی بود که وی تا آن هنگام نخوانده بود ازسائل مهلت میخواست و آنگاه بیدرنگ درصدد تحصیل آن علم برمی آمد وازپای فرو نمی نشست تاآن فن یاعلم را فرا میگرفت. حکایات وقضایای زیادی درین زمینه در تاریخ زندگانی علمی وتحصیلی طبری نوشته اند وما درینجا برای نمونه وعبرت دانش پژوهان یکی دوداستان رانقل میکنیم.

نوشته‌اند هنگامیکه طبری برای حضور درمجالس درس وبحث علما وفقهای مصر بدان دیار کوچ کرد، ویرا بایکی ازعلمای معروف شافعی آنجا بنام اسمعیل بن ابراهیم مزنی اتفاق مباحثه ومناکره افتاد ودربارهٔ مسائل زیادی گفتگو شد از آن جمله درمسئلهٔ اجماع(۱) که طبری خود درآن مسئله رای ومذهب خاصی داشت و دران اجتهاد کرده بود. ابوبکربن کامل شاگرد طبری گفته است که:«طبری را بـا مزنی اتفاق ملاقات ومباحثهٔ علمی افتادوپس ازبحث وجدال زیادبطور آشکارطبری برمزنی فائق شد ودرمجلس مباحثه شافعیون حضور داشتند و مباحثهٔ آن دو را می‌شنیدند»ابن کامل ازآنچه بین طبری ومزنی گذشته چیزی ذکرنکرده است گوید

۱- اجماع یکی ازدلائل چهارگانه است که موضوع علم اصول فقه ازآنها تشکیل میشود.

ازابوجعفر طبری پرسیدم که درچه مسئله ای بامزنی مناظره کردی؟ ولی‌وی‌جوابی نداد زیرا طبری بالاتر از آن بود که خویشتن را بستاید و چگونگی تفوق خود را برحریف‌در مسئله‌ای بیان کند. طبری همواره ازمزنی بخوبی‌یاد میکرد ومقامات‌علمی وفضلی اورا بیان مینمود و زهد ودینداری ویرا میستود.

مناظره ومباحثهٔ طبری باداودبن علی اصفهانی که شرح آن دربخش‌دوم این رساله ایراد خواهد شد وهمچنین بامحمد پسر داود بخوبی حسن اخلاق وفروتنی او را میرساند.

ابو کریب یکی ازبزرگان ونامداران اصحاب‌حدیث بود وخلقی تندوناستوده داشت. ابوجعفر گوید که:وبا اصحاب‌حدیث بدرخانهٔ اوحاضرشدم و او سرخود را از پنجرهٔ خانه بیرون کرده بود واصحاب حدیث التماس دخول میکردند وفریادوهمهمه داشتند. پس وی روبحاضران کردو گفت کدام یک ازشما همگی حدیثهائی را که ازمن‌شنیده‌است‌حفظ دارد؟جمعیت بهمدیگر نگاه کردندوهیچکدام‌یارای‌پاسخ‌نداشتند آنگاه بجانب من‌نظر کردند و گفتند: تو آنچه‌را که نوشته‌ای‌حفظداری؟ گفتم:آری. پس مرا بوی نشان دادند و گفتند ازوی‌سؤال کن. آنگاه باو گفتم: درفلان مسئله چنان گفتی ودرفلان روزبفلان حدیث مارا آگاه کردی. گفته است ابو کریب‌پیوسته ازما سئوال میکرد ومن‌پاسخ‌میدادم تااینکه من در نظرش بزرگ‌نمودم ومرا اجازهٔ دخول‌داد.

ازآن پس طبری با کمی سن‌درنزدابو کریب معززومحترم شد ومقام و قدرش معلوم گردید وابو کریب سلسلهٔ احادیث‌خودرا براو فراخواند. گفته‌اند طبری بیش از صدهزارحدیث ازابو کریب شنید وآنهارا فرا گرفت.

ونیز ازجمله حکایاتی که کوشش وهمت طبری را درفراگرفتن علوم‌میرساند حکایت‌ذیل است: طبری گفته‌است که: «چون‌داخل مصرشدم کسی‌ازدانشمندان‌بقی نماند که بملاقات من نیاید. همگی‌دسته دسته‌نزد من‌می آمدند ومرا درعلومی که‌خود در آنها تبحر ومهارت‌داشتندمی آزمودند.تاآنکه‌روزی مردی نزدمن‌آمد ومسئله‌ای

از علم عروض سؤال کرد ومن پیش از آن روز بعلم عروض میل وتوجهی نداشتم. پس بدان مرد گفتم: باخودقرار گذارده‌ام که‌امروز درعلم عروض‌سخنی نرانم، چون فردا شود نزدمن‌آی. آنگاه کتاب عروض خلیل بن احمد(۱) را ازیکی ازدوستان خود گرفتم ودرتمام شب بمطالعهٔ آن پرداختم. پس روز را بشب آوردم‌درحالیکه‌از عروض بی‌خبربودم وشب را بروز آوردم درحالیکه یك‌تن عالم عروضی بودم.

روزی محمدبن جریراز‌اصحابش پرسید که آیا ازتفسیر قرآن لذت میبرید؛ پرسیدند اوراق آن چه مقدار خواهدبود؟ گفت: سی‌هزار ورق. گفتند این مقدار عمر انسان را بپایان میرساند پیش از آنکه خود بپایان رسد. پس طبری آنرا در سه هزار ورق مختصر کرد. پس از آن پرسید که آیا ازتاریخ عالم از زمان آدم تاعصر ما لذت میبرید؛ گفتند: اوراقش چه اندازه خواهد بود. طبری آنچه را برای تفسیر گفته‌بود برای‌تاریخ نیز گفت‌وآنان نیز همان‌پاسخ را که پیش داده بودند،باز گفتند. ابوجعفر گفت: دریغ که‌همتها مرده‌است.پس ازآن‌تاریخ را نیز باندازهٔ تفسیر مختصر کرد (۲)

حکایت‌شده‌است که محمدبن‌جریر درمدت‌چهل‌سال ازعمرش‌هرروز‌چهل‌ورق مینوشت ونیز فرغانی صاحب کتاب صله یاالمذیل(۳) نوشته‌است که‌جمعی‌ازشاگردان طبری مدت زندگانی استاد را ازهنگام بلوغ تا زمان مرگ (۸۶سالگی) حساب کردند، پس ازآن اوراق مصنفاتش را برایام حیاتش قسمت کردند بهر روزی ۱۴ ورق رسید (٤)

---

(۱) خلیل‌بن احمد اصلش ازقبیلهٔ ازد بوده‌است ونخستین کسی است‌که علم عروض را برای شعر عرب وضع کرد ونیز اول‌کسی است‌که کتابی بنام العین درلغت عرب تألیف نمود ووفات او دربصره بسال ۱۷۰ واقع شد.

۲- انساب سمعانی ومعجم الادباء.

۳- ابومحمدالفرغانی از شاگردان طبری بوده است که‌برکتاب طبری‌ذیلی‌نوشته‌است بنام المذیل یاصله که‌ازبین‌رفته‌است. Encyclopedie de l'islam.

٤- معجم‌الادباء.

سفرهای تحصیلی طبری ومباحثات ومناظرات او باعلما وحوادثی که برای او در مسافرتها رخ داده است

ازین پیش گفته شد که طبری در آمل مازندران متولد شد وچون بنقل خود طبری بروش‌خوابی دیده بود از همان زمان کودکی طبری، بتعلیم وتربیت وی همت گماشت وازهمراهی بفرزندش در راه تحصیل‌علوم وآداب هیچ دریغ نکرد.طبری مقدمات علمی را در همان آمل نزد فضلای آنجا فراگرفت وپس‌ازآن بگردش ومسافرت درداخل وخارج ایران پرداخت و درهرجا عالم وفقیه ومحدثی سراغ داشت بدانجا رهسپارمیشد وفقه وحدیث وادبیات ودیگر علوم متداول‌آن‌عصررا ازآنان فرا میگرفت تابدان‌پایه رسید که براغلب‌دانشمندان معاصرش پیشی گرفت وشهرت وآوازهٔ علمیش‌درشهرهای بزرگ اسلامی آن‌زمان پراکنده شد چنانکه بهرشهری وارد میشد دانشمندان ودانش‌پژوهان آنجا گردش‌را فرا میگرفتند وازمحضر ومجلس درس وبحث اوبهره میگرفتند و درك صحبتش را غنیمت میشمردند . تاآخرالامر ، بغداد ، مرکزخلافت وعلوم ودانشگاههای اسلامی وبزرگترین شهرآباد و پرجمعیت آن عصر را محل اقامت خود قرار داد و بتعلیم و تدریس وتألیف وتصنیف پرداخت .

مسافرت بری

نخستین سفری که طبری برای فرا گرفتن ونوشتن علم‌حدیث کرد، بسوی ری بود . در آن عصرعلم حدیث از مهمترین و رائج‌ترین علوم اسلامی بود وشهرری نیز یکی از مراکز علمی ومحل رفت وآمد دانشمندان ودانش‌پژوهان بود . طبری در ری صحبت ومحضراغلب فقها واساتید را درك کرد ودرآنجا علوم واحادیث بسیاری فراگرفت . ازاساتید مشهور وی در ری یکی محمدبن حمید رازی ودیگری مثنی‌بن ابراهیم ابُلّی(۱) است . طبری‌بیشتر علوم خود را درری ازان دوتن فراگرفت چنانکه نوشته‌اند که طبری افزون ازصد

---

(۱) ابلی منسوب به ابله بضم‌اول‌ودوم وتشدید سوم نام شهری بوده است‌نزدیك بصره ودرنزد قدما یکی ازجنات سه گانه شمرده میشده است .

هزار حدیث از ابن حمید نوشت چگونگی تحصیل طبری در ری و دولاب قبلاً بیان شد.

ورود ببغداد

پس ازان طبری رخت سفر بغداد که دران زمان مشهور به مدینةالسلام بود بست و بران اندیشه بود که مجلس درس ابوعبدالله احمدبن حنبل(۱) را درک نماید وازوی حدیث بشنود وبنویسد ولی بدین مقصود نرسید زیرا ابن‌حنبل اندکی‌پیش ازورود طبری ببغداد ازجهان‌رخت‌بربسته بود. طبری دربغداد بخدمت اکثراساتید ودانشمندان رسید واز علمای فقه و حدیث اخبار واحادیث زیاد نوشت ومدتی دران شهراقامت گزید.

مسافرت ببصره و کوفه

طبری پس ازتوقف مدتی دربغداد و استفاده از مجلس درس دانشمندان آنجا بسوی بصره که دران زمان یکی از مراکز علم وادب بود، رهسپارشد ودربین راه ازعلمای فقه وحدیث شهر واسط (۲) احادیث بسیاری فرا گرفت و نوشت. پس ازان وارد بصره گردید ودرانجا بمجلس درس وبحث علمای معروف وبزرگ راه یافت و از آنان احادیث واخبار زیادی فراگرفت ونوشت. اسامی اساتید و شیوخ طبری را در بصره یاقوت حموی بتفصیل ذکر کرده است وچون دراینجا فایده‌ای بردانستن آنهامترتب نبود از ذکرآنها خودداری شد.

چون از محضر درس علمای بصره استفادهٔ خود را کامل کرد، بجانب کوفه رهسپارشد وازفقها وعلمای آنجا احادیث زیادی شنید ونوشت.

از معاریف استادان او دربصره، ابوکریب محمدبن علاء همدانی بوده که از

---

(۱) ابوعبدالله احمدبن محمدبن حنبل مروزی یکی از ائمه اربعهٔ اهل سنت است و پیروان اوبنام حنبلی معروف میباشند. احمدبن حنبل احادیث بسیاری میدانست و کتابهائی نوشت کتاب معروف اوبنام مسند است که درآن افزون ازچهل هزارحدیث‌آورده شده است. وفاتش در ۲۴۱ هجری قمری اتفاق افتاد.

(۲) واسط نام چندین شهربوده است ومقصود ازآن دراینجا شهری‌است‌که میان‌بصره وکوفه قرار داشته است.

بزرگان اصحاب حدیث بشمار میرفته است وازین پیش داستان اورا باطبری ذکر کردیم.

بازگشت ببغداد

چون مدتی در بصره و کوفه اقامت کرد ببغداد بازگشت و شروع بنوشتن احادیث کرد و مدتی درانجا اقامت گزید و بتحصیل وتکمیل علوم فقه وقرآن پرداخت.

مسافرت بمصروشام

پس از آنکه طبری درشهرهای شرقی ممالك اسلامی باندازهٔ کافی گردش کرد و از محضرعلما و اساتید برخوردار شد، تصمیم گرفت که بشهرهای غربی مملکت اسلامی نیزسفری بکند ومحضردرس اساتید آن بلاد را درك کند. ازینروعزیمت سفرمصر کرد. مصر از همان آغاز صدراسلام ودر دورهٔ خلفای عباسی و فاطمی همیشه یکی از مراکز بزرگان و نامداران علوم اسلامی بود. دربین راه طبری هرجا بیکی ازعلما و اساتید بر میخورد بحضورش میشتافت وازو حدیث میپرسید ومینوشت وهمواره درتحقیق وبحث وفراگرفتن علوم واحادیث بود. چنانکه از فقها و مشایخ نواحی شام و سواحل و سرحدات احادیث بسیاری شنید ونوشت تاآنکه بسال ٢٥٣ وارد مصرشد وهنوز درانجا جمع بسیاری ازمشایخ وعلمای فقه وحدیث باقی بودند ومجامع ومجالس درس وبحث دایرورایج بود. طبری درمصراحادیث زیادی ازمالك(١) وشافعی(٢) وابن وهب و غیر ایشان نوشت وآنگاه بسوی شام رفت وپس ازتوقف کمی بمصرباز گشت.

هنگامی که طبری درمصراقامت داشت، یکی ازعلمای متبحر و نامداربنام: ابوالحسن علی بن سراج مصری درانجا زمامدارعلم وادب بود وخود درعلوم

---

(١) مالك بن انس بن ابی عامر از قبیلهٔ قریش ویکی ازچهارامام اهل سنت میباشد. درزمان خود اززهاد وفقهای بزرگ حجازبشمارمیرفت. کتاب معروفش بنام موطاء میباشد. وفاتش بسال ١٧٩ درمدینه اتفاق افتاد.

(٢) ابوعبدالله محمدبن ادریس شافعی نیزازقبیلهٔ قریش ویکی دیگر از ائمهٔ اربعهٔ اهل سنت است. شافعی معروف بتشیع و محبت حضرت علی علیه‌السلام بوده واشعاری در مدح آن بزرگواربوی نسبت داده شده‌است. کتاب معروفش درفقه بنام مبسوط است. وفاتش بسال ٢٠٤ درمصراتفاق افتاد.

و آداب مهارتی بسزا داشت چنانکه هر کس از دانشمندان و فضلا وارد مصر میشد بدیدن او میرفت ، وازمحضر او استفاده میکرد . چون طبری وارد مصرشد وبا علما وفقهای آنجاآشنا گردید بزودی شهرت فضل ودانشش بالا گرفت وتبحر او درقرآن وحدیث وفقه ولغت ونحو وشعر آشکار گردید . ابوالحسن سراج بملاقات او رفت و ویرا درهرعلم وفنی مردی دانشمند وبا اطلاع یافت چنانکه هرسئوالی ازاومیکرد، جواب وافی ودرست دریافت میداشت تا اینکه سخن ازشعر وادب بمیان آمد وسراج درین قسمت نیزطبری را ادیب وسخنوری بی بدیل وفاضل ودانشمندی کم نظیردید. آنگاه ازشعر طرماح پرسید و درآن هنگام در مصر کسی نبود که از شعر طرماح آگاه باشد، طبری اشعارطرماح را بروفروخواند. پس ابوالحسن ازطبری خواهش کرد که قسمتی ازاحادیث خود را بروبخواندتا بنویسد وطبری خواهش اورا بپذیرفت.

یاقوت در معجم‌الادبا، حکایتی از ابتدای ورود طبری بمصر آورده است که نقل آن درینجا خالی ازفایده نیست . نوشته است که : « چنان اتفاق افتاد که محمدبن جریر طبری و محمدبن اسحق‌بن خزیمه و محمدبن نصر مروزی و محمدبن هرون رویانی(۱) درمصربا هم دریك زمان جمع شدند وپس ازمدتی اندوخته وپولشان تمام شد وبی‌زاد وتوشه شدند چنانکه دیگر برای امرارمعاش چیزی نداشتند .

پس یك شب درخانه‌ای که سکونت داشتند گرد هم نشستند و قرار گذاشتند که قرعه بکشند بنام هر کس اصابت کند ، ازخانه بیرون رود واز مردم برای یاران خوراکی طلب کند . قرعه بنام محمدبن اسحق‌بن خزیمه بیرون آمد . وی از یاران مهلت خواست که وضوبگیرد ونمازحاجت بخواند. یاران موافقت کردند واومشغول نماز شد . در این وقت ناگهان شمعهای بسیاری بدست خادمی نمایان گردید که از جانب والی مصرآمده‌بود . پس ازاینکه خادم داخل خانه شد ، گفت : کدام یك از شما محمدبن نصراست ؟ اورا بوی نشان دادند. وی کیسه‌ای که درآن پنجاه دینار بود بیرون‌آورد وبه پسر نصرداد و بازپرسید : که کدام یك ازشما محمدبن جریر است ؟

---

(۱) رویانی منسوب به رویان شهر بزرگی درقسمت کوهستان مازندران بوده‌است.

وچون اورا نشان دادند کیسه‌ای بمثل کیسهٔ نخستین بوی داد . بازپرسید : کدام یك محمدبن هرون است ؛ اورا نشان دادند ، پنجاه دینار نیزبوی داد وبازپرسید : کدام یك محمدبن اسحق‌بن خزیمه است ؛ گفتندآنستکه نمازمیخواند . چون ازنمازفارغ شد کیسه‌ای که دران پنجاه دینار بود بوی داد ، آن گاه گفت : امیر درخواب بود در عالم رؤیا چنان بروی ظاهر شد که کسی میگوید : محمدها (محامد) در سختی افتاده‌اند ؛ پس این کیسه‌ها را فرستاد و شما را سوگند میدهد که هرگاه اینها تمام شود ، کسی را بسوی وی گسیل دارید تا بازمبلغی افزونتر ازینها فرستد .

بازگشت بیغداد ومازندران

طبری پس ازآنکه چندی در مصر اقامت گزید و بتحقیق و مطالعه ومباحثه‌مشغول بود، بیغداد بازگشت ودرآنجامشغول نوشتن گردید توقف دربغداد دریندفعه زیاد بطول نیانجامید و پس از مدت کمی بسوی طبرستان مولد و موطن اصلی خود باز گشت . پس از بیرون‌آمدن از طبرستان بقصد تحصیل علم و نوشتن احادیث و اخبار ، این نخستین سفروی بود بطبرستان وسفردوم درسال ۲۹۰ اتفاق افتاد . درمازندران مدتی‌توقف کرد وآنگاه باودیگر رهسپارشهر بغداد گردید ودر محلهٔ قنطرةالبردان ساکن شد وآوازهٔ دانش وفضلش بالاگرفت واحاطه‌اش بر علوم وتفوقش بر دانشمندان عصر برهمه مسلم گردید .

آغازبرخورد وجدال طبری با حنبلیان وآزاری که از آنان بوی رسید

در رجوع بیغداد ازطبرستان، پیش‌آمدناگواری برای طبری اتفاق افتاد . درآن عصربازارجنگ وجدال مذهب وعقیده وتعصبات شدیدوناشایست عامیانه بین اصحـاب فرق مختلفهٔ اسلامی‌سخت رواج داشت. مجالس ومحاضرعلما وفقها بیشتربستیز وجدال ومناظره دربارهٔحقانیت مذهب وعقیدهٔ خود وابطال مذاهب وعقاید دیگران برگذارمیشد ، ازینروعلم کلام ومنطق دران عصررواج بسزا یافت . ازجمله ابتلاآت و اشکالات بزرگی که برای علما وعقلا پیدا شده بود کثرت نفوذ پیروان احمدبن حنبل(۱) که یکی ازائمهٔاربعهٔ

---

(۱) ترجمهٔ احمدبن حنبل پیش ازین درپاورقی ذکرشد.

اهل سنت است بود. حنبلیان مردمی متعصب و جامدبودند وعقل و برهان را درامور مذهبی بکار نمیبردند ودرتمام مواضیع ومسائل حتی درمرتبهٔ توحید و اثبات صفات وجودی و عدمی خداوند ـ که باید فقط متکی بدلیل عقل باشد و تعبد و تقلید در آن راه نیابد ـ تعبد صرف را رویهٔ خود قرار داده بودند. و چون در اثبات عقاید سخیفهٔ خود وابطال‌عقاید دیگران پافشاری وسماجت داشتند ازینروسخت موی‌دماغ و مزاحم فلاسفه و خردمندان وعلما و فقهای سایر مذاهب اسلامی شده بودند و از هیچگونه آزار و اذیت در بارهٔ مخالفان مذهب وعقیدهٔ خود فروگذار نمیکردند. کم کم خلفای عباسی وزمامداران امور نیز کم وبیش بمقتضای سیاست‌وقت گاهی آنان را برای‌خرد کردن وازبین‌بردن مخالفان‌خود دستاویز قرارمیدادند، وهمه‌نوع فشار وشکنجه بحکما وفلاسفه ومخالفان وارد میساختند.

از جمله عقـاید سخیفی که حنبلیان داشتند یکی عقیده بقدمت قرآن بود و دیگری نشستن خداوند بر «عرش». چون‌هیچیک ازعقلا ودانشمندان اسلامی حاضر نبودند عقاید سخیفهٔ مذکورومانندآنهاراومخصوصاً گمان‌ناشایست«جلوس‌برعرش» را بپذیرند ازینرو درمعرض اذیت وآزار حنابله قرارمیگرفتند. طبری نیز که خود ازخردمندان ودانشمندان اسلامی بود هرگز زیربار عقاید مذکورنمیرفت ودرنتیجه با ابن حنبل وپیروان قشری اومیانهٔ خوبی نداشت.

هنگامیکه ازسفردومش بطبرستان، بازگشت ووارد بغداد گردید، گروهی ازمتعصبان جاهل حنبلی ازقبیل: ابوعبدالله جصاص وجعفربن عرفه وبیاضی آهنگ وی کردند وروزجمعه درمسجد جامع نزد اوآمدند ودربارهٔ احمدبن حنبل و حدیث «جلوس برعرش» ازوی سئوال کردند. ابوجعفرطبری دریاسخ‌آنان باکمال‌آزادی و شجاعت گفت: «اما احمدبن حنبل پس خلاف او اعتباری ندارد. و من تا کنون ندیده‌ام که ازوحدیثی‌روایت شده‌باشد ونديده‌ام‌برای‌اواصحاب وپیروانی که‌بسخنان آنان اعتماد واعتباری باشد. واما حدیث «جلوس‌برعرش» پس‌محال است، آنگاه این شعررا خواند:

سبحان من لیس له انیس
و لاله فی عرشه جلیس

« منزه وپاك است خداوندی كه یار وهمدمی ندارد و نه در عرش او جلیسی وجود دارد » حنابله واصحاب حدیث چون گفتار اورا شنیدند بروتاختند و دواتهای خود را كه افزون ازهزار بود بسوی او پرتاب كردند . ابوجعفر از میان آن گروه متعصب نادان برخاست وداخل خانه‌اش شد . مردم نادان دورخانه‌اش را فرا گرفتند واز گوشه و كنار آنجا را سنگباران كردند ، چنانكه بردرخانه‌اش تودۀ انبوهی از سنگ فراهم شد . دراین موقع نازوك صاحب‌شرطۀ بغداد با جمعی كثیر ازلشكریان سوارشد ومردم را از دور خانه دور كرد و خود یك روز ویك شب برای محافظت ابن‌جریر وخانۀ وی ازتعرض حنبلیان نادان‌درپیرامون خانه پاس میداد و دستورداد كه‌سنگهارا ازدرخانه بردارند . طبری برپیشانی خانۀخود شعر سابق‌الذكر «سبحان من لیس له انیس ...» را نوشته بود ، نازوك‌فرمان داد كه‌آن را پاك كردند و بجای آن‌اشعارذیل را كه در مدح احمدبن‌حنبل‌بود وأشعار‌بجلوس برعرش داشت نوشتند:

لاحمد منزل لا شك عال — اذا وافی الی‌الرحمن وافد
فیدنیه و یقعده كریماً — علی رغم لهم فی الفف حاسد
علی عرش یغلفه بطیب — علی الاكباد من باغ و عاند
له هذا المقام الفرد حقاً — كذاك‌رواه لیث عن مجاهد

ابن خزیمه كه ازمعاصران طبری است گفته است ، حنبلیان دربارۀ طبری‌ظلم كردند ونمیگذاردند هیچكس نزد طبری‌آید تا ازوحدیث بشنود .

طبری پس ازآنكه سفرهای بسیاری برای‌طلب علم كرد وازعلما وفقهای‌هر شهری‌علومی‌فرا گرفت واحادیثی نوشت، آخرالامردربغداد ـ مركز خلافت‌اسلامی‌ـ اقامت گزید ودر آن شهرمشغول تعلیم وتألیف وكارهای علمی بود تاآنكه‌سرانجام درشوال ۳۱۰ هجری وفات یافت ودرخانۀ خودش مدفون شد .

مقام علمی و وسعت معلومات و اطلاعات طبری

چنانکه ازین پیش گفتیم، در میان دانشمندان بزرگ ایرانی و نوابغ مشهور اسلامی، در دورهٔ اسلام کمتر دانشمندی از جهت توسعهٔ دایرهٔ معلومات وتبحر در هر یك ازانها مانند طبری برخاسته است. طبری با اینکه در اغلب علوم متداول عصر خود سرشته داشت در هریك نیز تبحر و تخصص داشت و با کثرت تألیفات ـ که سابقه و لاحقه ندارد ـ هریك از کتب او در نهایت اتقان و استحکام است. تمام دانشمندان اسلامی اذعان دارند که کمتر کتابی بصحت و استحکام **تاریخ بزرگ طبری** (در تاریخ عالم) و **تفسیر** بزرگ او نوشته شده است.

ابومحمد عبدالعزیز بن طبری که خود ازدانشمندان بوده گفته است:

«طبری از حیث فضل و دانش و هوش دارای مقامی بود که هرکس ویرا دیده و شناخته بود منکر آن نمیشد، زیرا وی چندان از علوم اسلامی جمع کرده بود که هیچکس دیگر بپایهٔ او درین قسمت نرسیده است و نیز باندازه‌ای کتب و رسالات نوشته است که ازهیچیك ازعلما و فقهای اسلامی آن اندازه کتب نوشته و منتشر نشده است. طبری درعلوم قرآن و قرآت مختلف وعلم تاریخ پیغمبران، خلفا و پادشاهان وهمچنین ازاختلاف فقهاء با ذکر روایت (چنانکه در کتب: **بسیط** و **تهذیب** و **احکام قرآت** دیده میشود) تبحری بسزا ومهارتی کامل داشت. درروایات کتابهای مذکور بسخنانی که درمیان مردم رد وبدل میشد و باجازاتی که از علما بکسانی داده میشد اعتماد نمیکرد بلکه بعین اسناد مشهور استناد مینمود. طبری در علم لغت و نحو هم فضل و اطلاع کامل داشت چنانکه این قسمت را در کتاب تفسیر و کتاب تهذیب که دران شرح حالش را نوشته تذکر داده است همچنین در علم جدل مهارتی بسزا داشت. نقضهائی که وی برمخالفانش کرده ودر کتبش نوشته است خود بهترین دلیل است که او ازین علم نیز بهرهٔ کافی ووافی داشته است.»

ابوجعفر طبری با اینکه عالمی متبحر و فقیهی جامع و محدثی بی بدیل بود، ازعلوم ادب و شعر و لغت نیز حظی وافر واطلاعی کامل داشت. ثعلب که یکی ازعلمای

معروف ادب است ، گوید : « پیش ازانکه مردم برای فراگرفتن علوم ادب و اشعار نزد من آیند ، ابوجعفرطبری شعرشعرا را نزدمن میخواند »

ابوالعباس نحوی که‌از معاریف علوم ادبیه است روزی از اصحاب‌خود پرسید چه کسی از علمـای نحو در جانب شرقی بغداد باقیمانده است؟ گفتند هیچکس‌باقی نمانده است ، تمام شیوخ و اساتید از میان رفتند آنگاه ابوالعباس بمخاطب خود گفت : حتی جانب شما هم از بزرگان و دانشمندان نحو خالی شده است ؛ جواب داد :آری مگرابنکه طبری‌فقیه را جزء علمای‌نحوهم حساب کنیم. ابوالعباس‌پرسید: پسرجریر؛ جواب شنید : آری آنگاه گفت که وی ازعلمای متبحر و بصیر در نحو « مکتب کوفیین » میباشد. گفته‌اند این‌سخن ازابوالعباس غریب است زیرا وی‌مردی تندخوومغروربود وبرای‌هیچکس شهادت بحذاقت وتبحردرعلمی نمیداد ، وازاینکه دربارهٔ طبری ازعلمی که خود در آن یگانه بود اینگونه شهادت داده است ، دلیل روشنی بر احـاطه و اطلاع کامل طبری ازعلم نحو میباشد . داستان ملاقات طبری را با ابوالحسن سراج مصری که از نامداران ومشاهیر علمای شعروادب بوده است و مذاکره و مباحثهٔ آن دورا در علوم‌شعروادب ازین پیش ذکر کردیم .

طبری در تمام علوم زمان خود دست داشت

چنانکه اشاره شد طبری در اغلب علـوم متداول عصر خود از: حدیث، فقه ، تفسیر، تاریخ ، قرائت قرآن، نحو،لغت ، عروض، شعر، حساب ، هندسه، جبرومقابله ، منطق ، جدل ، طب مهارت وتبحر داشت و از استادان محسوب میشد . نکتهٔ قابل توجه آنست که طبری دربیشتر علوم مذکوره تألیفات نفیس دارد وهریك ازمؤلفات اودرقسمت خود ازجهت استحکام وصحت مطالب کم نظیر میباشد . طبری بااینکه یك تن فقیه ومحدث وآشنا بعلوم قرآن وقراآت مختلف آن بود ، درعین‌حال ازعلم طب نیز بهرهٔ وافی واطلاع کافی داشت و اینگونه وسعت اطلاعات وتخصص وتبحر درعلوم گوناگون برای کمتر کسی از دانشمندان اسلامی بلکه از مردم جهان اتفاق افتاده است .

دربارهٔ تبحروتخصص طبری دریکی یکی ازعلوم مختلفی که فرا گرفته بود چنین نوشته‌اند :

« طبری مانند یك تن عالم بعلوم قرآن بود و چنان مینمود که ازهیچ علمی بهره‌ای ندارد مگر از قرآن و چون یك تن محدث بود که جز حدیث علم دیگری نمیداند .وهمچون‌فقیهی بود که بغیر از فقه از علوم دیگر آگاهی ندارد و مثل عالم نحوی بود که بجز نحو چیز دیگری نمیشناسد ، وچون حسابدانی بود که‌فقط‌علم ریاضی وحساب میداند »

بنابرین‌طبری همچون ذوفنونی‌بود که درهریك‌ازعلوم و فنون مانندیك تن ذی‌فن تبحر و تخصص داشت چنانکه هر ذی فنی که با وی در مباحثه و مناظره روبرومیشد چنان گمان میکرد که طبری فقط در همان علم و فن‌تخصص دارد .(۱)

درنتیجهٔ این وسعت اطلاعات وتبحر درعلوم گوناگون بود که ابن‌خزیمه یکی ازدانشمندان همعصر طبری‌دربارهٔ او گفت : « برروی سطح پهناورزمین مردی داناتر

---

(۱)- طبری ازجهت ذوفنونی وذوفنی مصداق شعرنظامی بوده است :

چوهرذوفنونی بفرهنگ وهوش بسا یك فنان راکه مالیده گوش

از پسر جریر نمیشناسم . » هر گاه یکی یکی از آثار علمی طبری را با یکی یکی از کتب ومؤلفات علمای دیگر جمع کنند و آنها را با یکدیگرمقایسه وموازنه نمایند، آنگاه فضل ورجحان کتب وی بر کتب سایر علما ـ چه از نظر کیفیت وچه از نظر کمیت ـ معلوم خواهد شد. سمعانی درباره طبری چنین نوشته است (۱)

« .... یکی ازبزرگان وپیشوایان علمی درمسائل بعقیدهٔ طبری فتوی وحکم میداد ودرمواقع اختلاف بآراء وعقاید اورجوع میکرد زیرا اورا عالمتر ومتبحرتر میدانست. طبری آن اندازه ازعلوم جمع کرده بود که هیچیك ازدانشمندان عصرش بپایهٔ اونمیرسیدند. طبری حافظ قرآن وآشنا بقرآآت مختلف وبصیر بمعانی واحکام آن بود . . . . هم‌چنین درفقه و حدیث مهارت تمام داشت و باقوال صحابه و تابعان و کسانی که بعد از آنان بودند محیط بود. درعلم تاریخ و آشنائی باخبار مردمان گذشته نیز اطلاع کامل داشت .... »

ابن خلکان درتاریخ خود نوشته است : (۲)

« . . . وطبری را مصنفات گرانبهائی است که درفنون عدیده نوشته شده و دلالتدارد بروسعت علم وبسیاری فضل او. طبری ازائمه مجتهدین بود که ازهیچکس تقلید نکرد. ابوالفرج نهروانی معروف بابن طرار درمذهب پیرواوبود ... »

---

۱ ـ الانساب خطی ـ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی .

۲ ـ وفیات‌الاعیان ـ ج ۲ ـ چاپ ایران .

خوی وخلق شخصی وروش ورفتار اجتماعی طبری

طبری نه‌تنها از جهت وسعت معلومات و بسیاری تألیفات وتبحر درانواع علوم و فنون عصر خود کم نظیربوده است ، بلکه ازحیث خوی وروش زندگی وتهذیب اخلاق ومناعت طبع وبلندی همت ومراعات اصول وقوانین مربوط بتکمیل مراتب نفسانی وحفظ صحت جسمانی ، نیزازدانشمندان کم نظیربوده است . خوی وخلق شخصی وروش ورفتارعلمی واجتماعی طبری شایسته است که سرمشق طالبان دانش وادب قرار گیرد تا آنان را براه نیکبختی و رستگاری رهبری کند . چنانکه بزرگان وپیشوایان دین دستورداده‌اند که انسان معتدل آنست که هم درتهذیب وتکمیل قوای نفسانی وعقلانی بکوشد وهم مراقبت درصحت و سلامت تن و قوای جسمانی داشته باشد ، طبری نیز کمال مراقبت و رعایت را در بارهٔ تن و روان خود داشت . تکمیل قوای روحانی و فکری همان فراگرفتن علوم و فنون گوناگون و اشتغال دائمی بمطالعه ومباحثه ونوشتن کتب ورسائل وعمل کردن بمعلومات خود و انجام دادن تمام تکالیف و وظایف دینی و اخلاقی بود مراقبت وتوجه ببدن و قوای جسمانی ، رعایت بهداشت واقعی واعتدال در خواب و خوراك و سایر امور مربوط بصحت وسلامت بدن بود . بهترین دلیل این مطلب طول عمر وی توأم باصحت کامل وسلامت تمام اعضا وقوای جسمانی و فکری او میباشد ، چنانکه درسن ۸۶ سالگی که وفات یافت هنوز بیشترموهای سرورویش سیاه وقوایش سالم بود وتا همان نزدیك مرگ بتعلیم وتدریس وتألیف وتصنیف اشتغال داشت . با این وصف اگر بگوئیم پیروی ازروش ورفتارطبری درزندگی تحصیلی وعلمی ودرزندگانی عادی واجتماعی دانشجویان و طالبان مقامات علمی و اجتماعی را بسرمنزل مقصود رهبری میکنند ، سخنی بگزاف ودور ازحقیقت نگفته‌ایم .

ازین پیش پاره‌ای ازمحاسن اخلاق طبری اشاره کردیم ، اینك نیز برای تعمیم فایده وتکمیل مطالب سابق مختصری ازاخلاق وعادات اوراذکرمیکنیم:

ابوجعفرطبری ازجهت رعایت امور مذهبی ، مردی پرهیزگار وپارسا بود و

بانچه علم‌وعقیده داشت عمل میکرد. دراظهارعقاید دینی وعلمی خود کمال‌صراحت لهجه وشجاعت داشت‌وپیروی ازدستورقرآن کریم : لایخافون فی الله لومة لائم ، در مقابل بیان حق و حقیقت از هیچگونه سرزنش و ملامتی ترس و واهمه نداشت چنانکه درداستان مباحثهٔ اوبا پیروان احمدبن حنبل این حقیقت کاملاآشکارمیشود .

طبری درامانت‌داری وخلوص اعمال وصدق وصفای نیت وپاکیزگی‌وطهارت نفس وحسن عقیدت ازمردان کم نظیربود . بهترین گواه وشاهد این معنی کتابی است که وی در «آداب نفوس» تألیف کرده است . کتاب مذکور بخوبی مرتبهٔ دینداری وپاکیزگی اخلاق اورا نشان میدهد . طبری باآنکه بیشتر اوقات خود را مصروف کارهای علمی ازتألیف و تصنیف و املاء احادیث ومباحثه و تدریس میکرد ، از بجاآوردن اعمال مذهبی وعبادات روحانی اندکی غفلت نمیورزید . گفته‌اند : درهر شب ربعی ازقرآن و گاهی مقدار بسیاری قرائت میکرد .

شکی نیست که تمسک‌باعمال‌روحانی و عبادات مذهبی که از روی بصیرت‌و فهم باشد برای خردمندان‌ودانشجویان‌ودانشمندان بهترین راهی است برای رسیدن بحقائق ودرک مشکلات و معضلات علمی وپاک شدن نفس ازآلودگیها و پلیدیها و ارتقاءآن بعلوالم ملکوتی ونیل بمقامات عالیهٔ انسانی .

بزرگان‌علم وادب کسانی بوده‌اند که در تکمیل و تهذیب قوای نفسانی و پرورش فکروذوق ازراه عبادات بی‌ریا و خالص وخشوع و خضوع در مقابل ذات واجب الوجود ، اقدام کرده اند . در شرح حال بزرگترین فیلسوف و دانشمند اسلامی ، شیخ‌الرئیس ابوعلی‌سینا ، نوشته‌اند که درمواقع بر خورد بمسائل غامض ولاینحل فلسفه ، نخست تن خودرا از آلودگیهای ظاهری پاک میکرد ، خودرا شست وشومیداد و وضو میگرفت وآنگاه برای تصفیهٔ روح با کمال خلوص‌وعجز روی بدرگاه آفرینندهٔ جهان می‌آورد وبنمازمی ایستاد وازین‌راه‌آئینه فکروخردرا ازگرد وغباروآلایشهای طبیعی صیقلی میکرد وصفا وجلا میداد ، پس ازان بفهم ودرک قضایا ومسائل علمی وفلسفی ـ که درابتدا لاینحل مینمود ـ توفیق‌می‌یافت .

صفا و پاکیزگی تن وروان از راه عمل کردن بدستورات دینی پیدا میشود

درینجا بیمناسبت نیست اندکی درین موضوع بسط سخن داده شود. چون در عصری که ما زندگی میکنیم، «ماده» و افکار مادیگری زیاد توجه و نظر مردمان جهان را بخود معطوف داشته است وتمام امور وشئون زندگی را ازنظر مادیگری نگاه میکنند ازین جهت شاید اینگونه حقایق در ابتدای امر بنظر غریب و برخلاف اصول علمی جلوه کند زیرا کسانی که در چهاردیوار تنگ مادیگری فرورفته‌اند نمیتوانند اندیشه وخرد خود را از تنگنای «ماده» ومادیگری خارج سازند و آثار شگرف روح و صفای آن را درك کنند.

بعقیدهٔ نویسندهٔ این اوراق، یکی ازبزرگترین علل موفقیت علما وبزرگان پیشین ورسیدن آنان بمدارج عالیهٔ علمی ومقامات شامخهٔ روحانی پاکیزگی روح و جسم آنان از آلودگیها و پلیدیها بوده است. این پاکیزگی تن و صفای روح پیدا نمیشود مگر از راه تهذیب نفس وتزکیهٔ اخلاق و کشتن هوی و هوسهای شیطانی وغلبه‌دادن عقل خود را براحساسات وتمایلات نفسانی. راه راست وآسان برای رسیدن باین نتیجه پیروی ازدستورات بزرگان وپیشوایان دین وانجام‌دادن وظایف وتکالیف دینی است مخصوصاً عبادات که اگر باخلوص نیت و صفای عقیدت و با جمع بودن شرایط انجام شود بیشك موجب پاکیزگی و نورانیت روح و خرد آدمی میشود. درینجا نمیخواهم فقط ازراه تعبد وحدیث وخبرفواید ایمان و دینداری را بیان کنم بلکه چون بحث و گفتگوی ما در بارهٔ علل رسیدن دانشمندان پیشین بمقامات عالیهٔ علمی است، این موضوع را نیزازراه علمی تجزیه وتحلیل میکنم.

با تن سالم وروح پاك بهتر میتوان بدرجات عالیهٔ علمی رسید

معلوم است که علوم وفنون از نوع معقولات و معنویات است ومفاهیم ومعنویات مستقیما با عقل وروح انسان سروکار دارند، پس هرچند روح آدمی صافی تر و عقل و خردش کمتر آلوده

بآلایشهای مادی و پلیدیهای طبیعی باشد بمعقولات نزدیکتر میشود و برای درك آنها مهیاتر میگردد. و هرچند فرورفتگیش درامور مادی زیادتر باشد و تن وقوای جسمانیش آلوده بناخوشیها و پلیدیهای طبیعی و روح وعقلش آلوده بناخوشیهای معنوی وهوی وهوس و آز و آلودگیهای دیگر باشد از معقولات و امور معنوی دورتر می افتد. آن کس که فراغ خاطر وصفای روح وپاکیزگی جسم داشته باشد بدان مقام میرسد که حقایق بی پرده برومکشوف ومشکلات ومعضلات بی وساطت اسباب وعلل مادی بوی اشراق و الهام میشوند. درنتیجه آن فرد شاخص و یگانه‌ای که صفای روح و سلامت عقلش از همه بیشتراست یعنی مـولای متقیان و سرور پرهیزکاران حضرت علی علیه‌السلام بدان درجه میرسد که میگوید و حق میگوید: **لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا** (اگر پرده هائی که میان ما وحقایق فاصله است از میان برود برعلم ویقین من چیزی افزوده نخواهد شد).

باری ازموضوع دور نیفتیم، امید است از همین فشرده و خلاصه‌ای که ذکر شد طالبان حقیقت ودانش را بهره و سودی حاصل گردد و راه رسیدن بمقصود و هم‌آهنگ کردن تن وروح خود را با علوم و فنون برآنان آشکار و نمایان گردد. اینك برگردیم بشرح حال ورفتارطبری که از همین راه بدان درجهٔ علمی و زهد و تقوی رسید که شمه‌ای ازان بیان وبارهٔ دیگربیان میشود.

عبدالعزیزپسرمحمد طبری گفته است: و ابوجعفر، ظاهری ظریف و نظیف وباطنی پاکیزه ومصفی داشت. درمعاشرت دارای خلق وخوئی نیکوبود وهمواره ازحال جمیع اصحاب ومعاشرانش جویا میشد. درخوراك و پوشاك ورفتار وگفتار دارای ادب نیك وپسندیده بود. با همگی دوستان ویارانش با روئی گشاده و چهرهٔ متبسم سخن میگفت وگاهی با نیکوترین وجهی باآنان بشوخی ومزاح میپرداخت ولطائف وظرائف ذوقی و ادبی میگفت.

بسا اتفاق می افتاد که میوه‌ای برای اوهدیه می آوردند واو سخنان بسیار در بارهٔ آن‌میوه میگفت که‌ازهیچیك ازمسائل علمی وفقهی خارج نبود.

ازعادات واخلاق طبری آن بود که هرگاه کسی برای او هدیه‌ای میفرستاد، اگرمیتوانست عوض آن را بفرستد وجبران احسان بنماید، آن را میپذیرفت وتلافی میکرد ودرغیراین صورت از قبول آن خودداری میکرد واز هدیه فرستنده بوجه نیکوئی پوزش میخواست.

یکی ازثروتمندان آن زمان بنام **ابوالهیجاء** پسرحمدان سه هزاردینار برای طبری فرستاد، چون طبری را بران نظر افتاد در شگفت شد و گفت: «آنچه را که بمکافات و جبران آن توانائی ندارم نمیپذیرم. کجا مرا توانائی است که ازین مبلغ زیاد جبران کنم؟!» بوی گفتند که غرض از اهداء این دینار ها نزدیکی بخداوند وتحصیل اجروثواب است. ولی طبری خود داری از قبول کرد وآن را برای صاحبش باز پس فرستاد.

ابوالفرج بن ابوالعباس اصفهانی کاتب نزد ابوجعفر طبری آمد وشد داشت و کتابهای خود را پیش او قرائت میکرد، روزی ابوجعفر از وی خواست که برای ایوان کوچکی بوریائی بیافد ابوالفرج اندازهٔ ایوان را گرفت و پس‌ازچندروز بوریا را ساخت ومحض تقرب وارادت تقدیم ابوجعفر کرد. چون ازخانه بیرون‌شد، ابوجعفرپسرخود را خواند وچهاردینار بوی داد که بابت بهای بوریا بابوالفرج دهد. ابوالفرج از گرفتن پول خودداری کرد، طبری نیزازقبول حصیرامتناع ورزید مگر اینکه ابوالفرج دینارها را بگیرد.

دیگراز حکایاتی که دلالت برمناعت و بزرگواری طبری دارد، حکایت ذیل است که یکی ازمعاصران طبری نقل کرده است.

ابوعلی محمدبن عبیدالله وزیر، اناری بعنوان هدیه نزد طبری فرستاد.طبری آن را قبول کرد و درمیان همسایگان خود پخش نمود. چون زمانی ازین واقعه گذشت، وزیرمذکور، زنبیلی که درآن کیسه‌ای بود ودرمیان کیسه دههزار درهم بود بسوی طبری گسیل داشت وباآن رقعه‌ای فرستاد که دران درخواست کرده بود که طبری هدیهٔ مذکور را بپذیرد. سلیمان واسطهٔ هدیه گفته است که وزیر بمن

گفت : « اگرطبری خود هدیه را بپذیرد چه بهتروالا ازو درخواست کنید که آن را درمیان یاران ودوستانش که استحقاق دارند قسمت کند ، سلیمان گوید : کیسه را برداشتم وبدرخانهٔ طبری رفتم ودررا کوبیدم ، وطبری ازپیش با من آشنا و مأنوس بود وچنان عادت داشت که هر گاه بعد ازمجلس درس بدرون خانه میرفت هیچکس نمیتوانست برووارد شود مگر برای کارفوری وضروری ، زیرا اوقاتش مستغرقنحو تصنیف وتألیف ومطالعه بود گفته است : بوی پیغام دادم که ازجانب وزیر برسالت آمده‌ام ازینرویمن اذن دخول داد ، پس نامهٔ وزیررا بوی دادم ، نامه را گرفت ولی از گرفتن درهمهاخودداری کرد و گفت: «خدا اورا ومارا بیامرزد ، بوی سلام رسان وبگوبرای ما همان اثاررا بازفرست . گفتم : درهمها را در میان یارانت بکسانیکه مستحق میباشند بخش کن ورد هدیهٔ وزیرمکن . گفت: وزیربهترازمن بحال مردمان آشناست . اگرمیخواهد بمحتاجان بخششي کند خود میتواند . »

شعر طبری

طبری گاهی اشعاری میخوانده است که از مضامین آنهانیزمیتوان بمکارم اخلاق ومناعت نفس وعفت وپاکیزگی اخلاق او پی برد. مورخان و نویسندگان معین نکرده‌اند که اشعار از خودطبری است ویا ازدیگری زیرابکلمه «انشاء» که احتمال هردو وجه را میدهدتعبیر کرده‌اند.

دور نیست که اشعار از خودطبری باشد،زیراچنانکه‌ازاین‌پیش‌در«مقام‌علمی‌طبری» بحث کردیم، طبری درعلوم ادبیه نیزمهارت وحذاقت داشت و از اشعار شعرای عرب چه ازدورهٔ جاهلیت وچه ازعصراسلام باندازهٔ کافی حفظ داشت.

در نکوهش از نخوت وتکبر ثروتمندان و اظهار زبونی ومذلت فقیران این دو بیت را میخوانده است:

خلقان لاارضی طریقهما — تیه الغنی و مذلة الفقر
فاذا غنیت فلاتکن بطراً — واذاافتقرت‌فته‌علی‌الدهر

«دو خوی مرا ناپسندیده است: یکی تکبر درهنگام بی نیازی ودیگری اظهار بیچارگی در موقع نیازمندی»

«پس هر گاه بی نیازشوی متکبر وسر کش مشو وچون فقیر گردی درمقابل روزگار سربلند باش»

در بزرگواری طبع ومناعت نفس این اشعار را میخوانده است:

اذا اعسرت لم اعلم رفیقی — و استغنی فیستغنی صدیقی
حیائی‌حافظ‌لی‌ماء وجهی — ورفقی فی مطالبتی رفیقی
ولوانی سمحت‌ببذل‌وجهی — لکنت‌الی‌الغنی‌سهل الطریق(۱)

«هر گاه تنگدست گردم، دوستم را آگاه نمیکنم، من اظهار بی‌نیازی‌میکنم و دوستم بی نیاز میشود.

«شرمم نگهدارندهٔ آبروی من است، ورفق ونرمی که در خواستن میکنم بهترین‌رفیقم‌میباشد اگرمن‌هم‌آبروی خودرا برای‌بدست‌آوردن‌پول ازدست میدادم بزودی پولدارمیشدم»

(۱) ابن‌خلکان نوشته‌است: درمجموعه‌ای این اشعار بطبری‌نسبت‌داده‌شده است. وفیات‌الاعیان.

طبری خود گفته است که احمد بن عیسی علوی مکتوبی برای او فرستاده بود که در آن این اشعار نوشته شده بوده است . (۱)

الا ان اخوان الثقاة قلیل فهل لی الی ذاك القلیل سبیل ؟
سل الناس تعرف غثهم عن سمینهم فکل علیه شاهدٌ و دلیل

« همانا دوستان امین و استوار کم هستند . آیا برای من به این « کم » راهی « هست ؟ از مردمان جویا شو تا خوب و بد آنان را بشناسی، همگی دلیل و شاهد این مدعی میباشند »

طبری در پاسخ او این اشعار را نوشته است :

یسیئی امیری الظن فی جهد جاهد فهل لی بحسن الظن منه سبیل؟
تأمل امیری ما ظننت و قلته فان جمیل القول منك جمیل

« امیر من درباره کوشش کوشش کننده سوء ظن دارد ، آیا برای من راهی بحسن ظن او هست ؟

بیندیش، امیر من ، در آنچه گمان کردی و گفتی زیرا گفتار نیك از تو نیکوست. »

(۱) معجم الادباء . چاپ مصر

رعایت حفظ صحت و آداب غذا خوردن طبری

ابو بکر بن کامل که‌ازشاگردان‌واصحاب طبری بوده‌است، شرحی‌مبسوط دربارهٔ آداب غذا خوردن طبری و نظافت و پاکیزگـی و رعایت امور بهداشتی او نقل کرده است که‌چون خالی از فایده نیست ، دراینجا بنقل مختصری از آن قناعت میکنیم . گفته‌است : من‌هیچکس رانظیفتر و پاکیزه‌تـر در غذا خوردن‌از ابوجعفر ندیدم . هرگز در مجلسی صدای‌دماغ وی شنیده نشدوهرگز کسی‌آب دهان وبینی اورا ندید و نیز کسی ندید که ابوجعفرقسم‌بخورد ویا غلطی‌بر زبانش جاری گردد . طبری ازخوردن چربی‌خودداری میکردو گوشت خالص‌قرمز را میخورد وهمیشه آنرا با کشمش می‌پخت . از خوردن کنجد و عسل خودداری میکرد ومیگفت آن‌دومعده را فاسد ودهان را بدبو میـکنند و نیز میگفت خرمای خشك معده رافاسد و چشم‌را کم‌نورودندانها را ضایع‌میکند . کسی‌بوی گفت من‌در تمام مدت‌عمرم ازآن میخورم وجزخوبی از آن چیزی ندیده‌ام . طبری گفت خرما دربارهٔتو هیچ فروگذار نکرده است . چه‌میخواهی دربارهٔ توبکند بیشتر از آنچه کرده است ؟ ؛ گفته‌اند کسی که این سخن‌را بطبری گفت‌دندانهایش ریخته‌وچشمش کم‌نور وجسمش لاغر ورنگش زردشده بود .

یاقوت‌حموی نیز بتفصیل چگونگی غذاخوردن طبری را نـوشته و مطالبی بیان کرده است که دلالت براطلاع کامل طبری ازمبانی ومبادی علم‌طب دارد ونیز حاکی‌از آنست که‌وی‌بقواعد ودستورات طبی و حفظ‌الصحه عمل میکرده ومعالجات سودمندی دربارهٔ خود ودیگران کرده ونتیجهٔ مطلوب گرفته بوده است . هم چنین یاقوت‌شرح‌داده است که طبری ازچه غذاهائی دوری میکرد وزیانهای آنها رابیان مینمود وبچه‌نوع غذارغبت داشت‌وچگونه غذارا ترتیب‌میداد . برای آگاهی‌بیشتری مراجعه شود بکتاب ارشادالاریب‌الی‌معرفة‌الادیب (معجم‌الادباء)

مذهب و معتقدات محمد بن جریر طبری

این اندازه مسلم است که طبری در زمان حیات متهم بتشیع ودوستی حضرت علی علیه‌السلام وائمه اطهار بوده است. درنتیجهٔ همین اتهام پس ازمرگش، ازترس عوام و متعصبان اهل سنت وجماعت، اورا درشب دفن کردند (١) آنچه تأیید میکندتمایل او را بتشیع آنستکه مردم طبرستان و گیلان ازهمان اوایلی که بدین مقدس اسلام درآمدند اکثر آنان شیعی مذهب بودند و بدوستی اهل‌بیت شهرت داشتند ازینرو یکی ازپناهگاههای شیعیان وسادات علوی درزمانهائی که خلفای اموی وعباسی در صدد آزار و افناء آنان بودند، جبال طبرستان و گیلان بود. سلاطین آل بویه نیز که خود شیعه پاک‌اعتقادبودند وازمذهب شیعهٔ اثنی‌عشری ترویج میکردند از گیلان برخاسته بودند.

درعصری که طبری نشو ونما یافت مردم‌طبرستان‌عموماپیرو حضرت‌علی علیه‌السلام واولادبزرگوار اوبودند. ازمجموع‌این‌قرائن میتوان استنباط کرد که‌طبری نیز از جهت تأثیر محیط وخانواده و پرورش ابتدائی فضماً شیعه و یامتمایل بتشیع بوده است ولی‌معلوم نیست که‌برفرض تشیع‌طبری ویاتمایل او بتشیع، معتقدات‌وی دربارهٔ صحابه وخلفای راشدین همچون معتقدات شیعه‌های دوازده‌امامی بوده است؛ از حکایات وقضایائی که درتاریخ زندگانی وی‌دیده میشودچنان برمی‌آید که اگر هم تمایل بمذهب شیعه داشته است، نسبت بخلفای راشدین و صحابه حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز بدبین نبوده وآنان را گرامی میداشته‌است. مگراینکه بگوئیم تجلیل وی ازخلفا وصحابه از راه تقیه بوده است واین گمان درپاره‌ای از موارد چندان‌دوراز‌حقیقت نمی نماید زیرا چنانکه‌معلوم‌است‌شیوع‌مذهب‌تسنن‌درزمان طبری آنهم درمرکز خلافت اسلامی ودردربار خلیفه درنهایت شدت بود ومخالفان آن‌مذهب‌بویژه شیعیان دوازده امامی هیچگونه آزادی اظهارعقایـد وعمل نمودن بآداب ومراسم مذهبی خود نداشتند وازینرو برخی از علمای آن عصر کـه محققاً شیعه‌بوده‌اند، بظاهر خودراهمرنگ‌دیگران‌میکردندواز تقیه خودداری‌نمینمودند.

(١) معجم الادباء : چاپ مصر

ممکن است طبری نیز که محل اقامتش بغداد ، مرکز خلافت اسلامی واجتماع علما و مفتیان بزرگ اهل سنت ومدارس ومجامع تدریس وتدرس بروفق مذهب اهل سنت بود ، خواهی نخواهی بظاهر خودرا همرنگ عموم قرارداده بوده است .

نویسندهٔ این اوراق درباره طبری و کسانیکه مانندوی در نظر ما مشتبه‌هستند واز شرح احوال وعقاید آنان بطور قطع ومسلم نمیتوانیم مذهب و معتقدات آنان را بدست بیاوریم ولی در گوشه و کنار تاریخ زندگانی آنان اشارات و کنایاتی دیده میشود که حاکی از تمایل آنان بمذهب تشیع است ، چنان عقیده دارد که‌قطعاً طرف تشیع آنان رجحان‌دارد زیرا اگر کسی فی الحقیقه‌معتقد باین مذهب نباشدهیچ دلیل‌منطقی وعقلائی‌وجودندارد که‌درعصری که همهٔ مردمان برخلاف مذهب‌مذکور هستند وتمایل وتظاهر بدان مذهب موجب ضررهاوخسارات مالی وجانی واعتباری است معهذا کسیکه معناً و باطناً معتقد ومتمایل بآن مذهب نیست ، اظهار میل به آن مذهب کند وجسته و گریخته وباشاره وتلویح حقانیت آن مذهب وعلاقه‌وتمایل‌خود را بدان برساند وبابطرزی سخن گوید که درآن‌ایهام وابهام باشد چه‌آنکه اگر در حقیقت اینگونه کسی‌معتقد بمذهب تسنن‌باشد ، هیچ ترس وواهمه‌ای از اظهارعقیدهٔ باطنی خود ندارد بلکه‌آنرا موجب سرافرازی‌وافتخار میداند ولی‌درغیراینصورت ناگزیر است که‌سخن در پرده گوید و از راه اشاره و ابهام گاهی معتقدات باطن خود را بیان کند .

از اینگونه کلمات وسخنان دوپهلو وایهام‌دار در گفتار اغلب کسانی که‌مشتبه هستند از قبیل : طبری ، نظامی ، سعدی وغیرایشان زیاد دیده میشود .

اینک پس از ذکر این مقدمه مختصر، مطالب و قضایائی را که مورخان و محققان دربارهٔ مذهب ومعتقدات او نوشته‌اند دراینجا نقل و داوری را بـذوق سلیم خوانندگان واگذار میکنیم. تذکر این نکته دراینجا لازم‌است که طبری در فروع احکام ومسائل فقهی خودمذهب خاصی داشت که ازمجموع احادیث واخبارو کلمات فقها ومحدثان استنباط کرده و درفروع از هیچیك از ائمه اربعهٔ اهل‌سنت که مدار

احکام و مسائل در مذهب اهل سنت بستگی بگفته آنان دارد پیروی نمیکرد و چنانکه در سابق اشاره کردیم ، در زمان طبری و بعد از او جمعی از علماء که بنام «جریریه» معروف شده‌اند در فروع و مسائل فقه از طبری پیروی میکردند.

نقل عقاید دیگران در بارهٔ مذهب ومعتقدات طبری

عبدالعزیزبن محمد طبری گفته است : (۱)
« ابوجعفر طبری در قسمت عمدهٔ مذاهب و آراء خود بران راه میرفت که پیشینیان وعلما بران راه رفته بودند . وی کاملا بآداب وسنن دینی عمل میکرد وازمخالفت پیشینیان شدیداً احتراز مینمود ودرین روش هرگز ازملامت وسرزنش مردم باکی نداشت و دست از عقیدهٔ خود بر نمیداشت ... ونیز بامعتزله درعقایدی که آنان برخلاف جماعت داشتند مخالف بود ... »

درموضوع جبر واختیار واعمال وافعال بندگان چنین عقیده داشت که :
« ... هرچه درعالم از افعال بندگان وجود دارد مخلوق خداست وآنچه را که خداوند باهل ایمان از استطاعت وتوفیق بر کارهای نیك عطا کرده است غیراز آن است که باهل کفر ازعقل داده است ، وخداوند برقلوب بندگانی که کافر شده اند مهرنهاده است تامجازات کفر آنان داده شود . » یاقوت حموی پس از ذکر این عقیده بطبری شدیداً اعتراض کرده وچنین گفته است : « این عقیده طبری جداً نادرست وغلط است زیرا اگر خداوند قبل از کفر کفار بردل آنان مهرنهاده باشد ، کاری ظالمانه انجام یافته است واگر بعد از کفر ختم کرده باشد پس ختم بر مختوم است (یعنی تحصیل حاصل لازم می آید) وچنین قولی راهیچکس ازاهل سنت و جماعت نگفته است واین قول رافضیان (شیعه اثنی عشری) ومعتزله است قبحهم الله . »

نویسنده این اوراق گوید ، اعتراض یاقوت حموی برطبری بیشتر ناشی ازجنبهٔ تعصب خشک مذهبی است که یاقوت حموی بدان متصف بوده است زیرا چنانکه مورخان و محققان درشرح حال یاقوت نوشته اند وشواهد زیادی از کتب خود او دردست است، یاقوت باآن مرتبه فضل واحاطهٔ برتاریخ عمومی وتاریخ رجال وبزرگان وجغرافیای مسالك وممالك معهذا مردی بوده است متعصب وجامد وچون از کوچکی عقاید خاصی در وی تزریق شده بوده باهمان عقاید نشو ونما یافته است ازاینرو هرعقیده ای که مخالف عقاید خود میدیده است جداً انکار میکرده ودرصدد رد واعتراض برمی آمده است

---

(۱) این قسمت ومطالب بعدازاین از کتاب معجم الادباء نقل شده است.

چنانکه نسبت بطبری نیز همین عمل را کرده است. از لهجه ولحن وی مشهور است که تعمق زیاد دراصل گفتار طبری نکرده بلکه چون عقیدهٔ مذکور را منتسب برافضیان و معتزله میدانسته است و با رافضیان برائر همان پرورش ابتدائی کمال عداوت داشته وحتی این عداوت را بجائی رسانده که نسبت بمولای متقیان وامیر - مؤمنان نیز شهرت ببغض وعداوت پیدا کرده است ازین جهت ازهمان آغاز امردامن همت برای رد آن بر کمربسته وباآوردن عبارت رکیك وردی یعنی زشت، دراول وتفرین، قبحهم الله، در آخر چماق تکفیررا برسرطبری وروافض ومعتزله فرو کوبیده است. این روش و اخلاق آمیخته بتعصب جاهلانه بهیچوجه شایستهٔ دانشمندان و دانش پژوهان نمیباشد وبزرگترین آفت تحقیق میباشد.

طبری دراظهار عقیدهٔ بیان شده امری واقعی وحقیقتی ثابت را خواسته است روشن سازد. وازنظر واقع بینی وحقیقت پژوهی طبری درین عقیده مصاب است. آیا یاقوت حموی میتواند انکار کند که یکتن بودائی، هندو، بت پرست، گاوپرست، ستاره پرست وهزاران کسان دیگر که درنظر او کافر محسوب میشوند وشقی واهل دوزخ بشمارمی آیند ازهمان آغاز وجودو ابتدای رشد و شعور بردین بود ایاهندو ویابت پرستی وغیره بزرك میشوند وفکر وعقیدهٔ بودائی وبت پرستی درسرشت آنان رسوخ می یابد ویکتن مسلمان شیعی یاسنی از همان آغاز امربرخلاف کفار پرورش می یابد وبزرك میشود، کلام مأثور درمیان شیعیان که بالاصول روانشناسی و علم پزشکی امروز مطابقت دارد یعنی حدیث مشهور: الشقی شقی فی بطن امه و السعید سعید فی بطن امه نیز حکایت ازهمین معنی وعقیده دارد.

طبری عقایدش درباره قضاوقدر وجبر واختیار بیشترمتوجه جبروقدرمیباشد وهر عاقل ومتفکری نیز پس از تفکر وتأمل وتجربه وممارست درامور وشئون این جهان بهمین نتیجه میرسد، وی چنان عقیده داشت که «آنچه را خطا کرده است نمیتوانسته است درآن براه صواب برود و در آن چه براه راست و درست رفته است نمیتوانسته است درآن خطا کند وجملگی آنچه درعالم کون وفساد جریان دارد باراده ومشیت آفریدگار جهان است...»

ابوعلی گفته است: «طبری در مسئلهٔ امامت معتقد بامامت ابوبکر، عمر، عثمان وعلی (رضی‌الله‌عنهم) بود و در موضوع «تفضیل» (۱)پیروی از اصحاب‌حدیث داشت وهر کس را از هرمذهبی که مخالف او بود تکفیر میکرد واخبار وشهادات آنان را قبول نمینمود واین عقیدهٔ خودرا در کتاب **شهادات** ودر کتاب رساله ودر اول ذیل‌المذیل ذکر کرده است (۲)

در باب ارث نیز رای خاصی داشت. درآنجا که قول حضرت‌رسول‌اکرم را ذکر کرده است که: «مسلم ارثش بکافر و کافر ارثش بمسلم نمیرسد ونیزمردمان دو مذهب مختلف از یکدیگر ارث نمیبرند» (۳) چنین گفته است که دو کافر از یك دین که دارای دومذهب باشند نیز از یکدیگر ارث نمیبرند بنابراین پیروان مذهب یعقوبی ازدین نصاری از پیروان مذهب ملکی ازهمان دین ارث نمیبرند و همچنین ملکی‌از نسطوری. ونیز پیروان مذهب‌شمعتی از دین یهود ازپیروان‌مذهب سامری از همان دین ارث نمیبرند وهم‌چنین پیروان مذهب عنانی از پیروان مذهب شمعتی. بنابرین وقتی پیروان کلیساها و کنیسه‌های‌مسیحی ویهودی از حیث مذهب ومسلك اختلاف داشته باشند ازیکدیگر ارث نمیبرند. درین عقیده اوزاعی نیزاز طبری پیروی کرده است.

دربارهٔ مذهب‌طبری این بحث‌راخاتمه میدهیم بنقل قول مرحوم‌سیدمحمدباقر چهارسوئی اصفهانی اعلی‌الله مقامه صاحب کتاب‌نفیس روضات الجنات. وی‌درضمن

---

(۱) عده‌ای ازاهل سنت باآنکه معتقد بتقدم‌ابابکر وعمر وعثمان درخلافت‌ظاهری برحضرت علی‌علیه‌السلام میباشند ولی ازنظر فضل وعلم وتقوی ونزدیکی بحضرت‌پیغمبر اکرم‌صلی‌اله‌علیه‌واله حضرت‌علی ع را افضل واعلم و ازهمه میدانند واین طائفه معروف به «مفضله» میباشند.

(۲) کتابهای مذکور در دست نیست که بتوان از آنها معتقدات و مذهب طبری را بطور قطع ویقین بدست آورد کتاب‌ذیل‌المذیل نیز که دردست است بازموردحاجت‌را نمیتوان ازآن استفاده کرد زیرا آنچه ازآن درذیل تاریخ طبری چاپ شده است منتخبی بیش نیست وقسمت اول آن چاپ نشده است.

(۳) لایورّث المسلم الکافر ولاالکافر المسلم ولایتوارث اهل‌ملتین‌شتّی

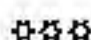
شرح احوال طبری دربارهٔ مذهب او چنین مینویسد :

« . . . ولی دریش من شبههٔ بزرگی استدوبارهٔ مذهب ابوجعفر طبری بلکه بودن او از اهل مذهب حق (یعنی شیعه) نزد من رجحان دارد بدلایل ذیل :

اول ـ طبری از شهری بوده است که مردمان آنجا ازقدیم معروف بتشیع بوده‌اند و دریـن مذهب کمال تصلب و تعصب داشته‌اند بویژه در زمان پادشاهان آل بویه .

دوم ـ اقدام وی بتألیف کتابی دربارهٔ حدیث «غدیر خم» در صورتیکه عموم اهل سنت ومخصوصاً متعصبان این طایفه بهیچوجه راضی بنوشتن اینگونه کتب نیستند.

سوم ـ پیروی نکردن طبری درفروع از هیچیك از مذاهب چهارگانه اهل سنت که تمام سنیان پیرویکی ازآن مذاهب میباشند وغیر از طبری هیچکس را از اهل سنت سراغ نداریم که پیرویکی ازمذاهب چهارگانه نباشد . بااین وصف هیچگونه دلیل و باعثی برای این امور وجود ندارد مگر اینکه بگوئیم که طبری هرچند بظاهر از نظر رعایت جانب خلفاء و بزرگان دولت که همگی مذهب اهل تسنن داشتند، تظاهـر بمذهب اهل سنت داشته است ولی درباطن از پیروان مذهب تشیع بوده است . . . » (۱)



(۱) روضات الجنات چاپ تهران

بخش دوم

آثار علمی طبری

کتبه انجم لها زاهرات
موذنات رسومها بالدثور
(ابن‌اعرابی درمرثیهٔ طبری)

ازین پیش گفتیم درمیان علمای ایران و اسلام کمتر کسی باندازهٔ ابوجعفر طبری درزمینه‌های گوناگون کتب ورسالات تألیف وتصنیف کرده است. در میان آثار علمی طبری دو کتاب از همه مشهورتر است وبعداز طبری همواره در میان ارباب فضل ودانش مورد استفاده بوده است وبمطالب آن استناد میجسته‌اند. این‌دو کتاب گذشته از جهت امتیازات واختصاصات معانی ومطالب، از حیث کمیت ومقدار نیز برسایر مؤلفات طبری برتری دارند. دو کتاب مذکور عبارتند از:

۱- التاریخ‌الکبیر یاتاریخ بزرگ‌مسمی به «تاریخ‌الرسل والملوک‌واخبارهم ومن کان فی‌زمن کل واحد منهم»

۲- تفسیر بزرگ مسمی به «جامع‌البیان عن تأویل‌القرآن».

درین بخش ازین رساله دربارهٔ دو کتاب مذکور - تا آنجا که درخور این رساله است - بتفصیل سخن میرانیم ودربارهٔ دیگر کتب ورسالات و مؤلفات طبری نسبت باهمیت موضوعات دربارهٔ بعضی‌توضیح وشرح مختصری ایراد ودربارهٔ بعضی فقط بذکر نام وعنوان قناعت میکنیم.

۱- تاریخ بزرگ

پیش از آنکه بشرح و بیان اختصاصات و مزایای کتاب مذکور بپردازیم، چون کتاب‌نامبرده از کتب‌اولیه‌ای‌است که درتاریخ عمومی دنیا ازابتدای خلقت‌تازمانی که‌مؤلف میزیسته است برشتهٔ‌تحریر

در آمده است ، شایسته است مختصری دربارهٔ پیدایش فن تاریخ نویسی در میان مسلمانان و مصادر و مآخذ تواریخ اسلامی و انواع و طبقات تواریخ متداول در میان مورخان و تذکره‌نویسان اسلام ، نگارش دهیم .

چگونگی پیدایش تاریخ دراسلام

عربها پیش ازاسلام چنانکه همهٔ مورخان گفته‌اند از جهت تمدن وسیاست وشوکت واقتداروثروت ونیز ازحیث علوم و فنون وصنایع فقیرترین و ضعیف‌ترین ملل وامم بودند . طبعاً درفن تاریخ نویسی که خود یکی از علوم سودمند است نیز دستی نداشتند و اثری از خود یادگار نگذاشتند .

چون اسلام ظاهر گردید ، درنتیجهٔ تعالیم عالیه پیشوای بزرگوار اسلام عربها درمدت کمی از آن مقام پست بیرون آمدند وبدرجات شامخ تمدن نایل شدند وبا قوی‌ترین و متمدن‌ترین ملل آن زمان یعنی ایران وروم بنای جنگ ومبارزه را گذاشتند ودراندك مدتي آن‌دو کشوربزرك را زیر سیطره‌ونفوذ اسلام‌درآوردند. شهرهای بزرك و آباد ایران وروم یکی پس‌از دیگری بدست مسلمانان گشوده‌شد وطولی نکشید که مردم آن شهرها مسلمان وخود شهرها رنك‌اسلام‌بخود گرفت .

این جهانگشائی و گشودن شهرها وبسط و توسعهٔ تمدن و علوم اسلامی در میان سایر ملل موجب آن شد که مسلمانان نیاز خودرا بعلم‌تاریخ ـ مانندسایرعلوم درك کنند وبرای نوشتن شرح حال بزرگان‌دین وتعیین ایام و سنواتی که درآنها حوادث وقضایائی مربوط باسلام واقع شده ونیز تاریخ صدور احکام ونظایرانهادر صدد نوشتن تاریخ ونشر آن برآیند .

دانشمندان ایرانی نخستین مورخان‌اسلام بودند

چنانکه مترجمان و نویسندگان اغلب‌علوم و آداب اسلامی ازمیان‌دانشمندان‌ایرانی‌بوده‌اند، پیشقدمان تاریخ نویسی در اسلام نیز ایرانیان بوده‌اند (۱)

عربهای صدراسلام بیشتر علاقه وتوجهشان بمشاغل کشوری ولشکری‌بود و از اشتغال بعلوم وادبیات و فنون جمیله خودداری میکردند و رغبتی بکارهای علمی نداشتند .

علل شیوع ورواج‌علم تاریخ وپیداشدن‌مورخان زیاد درمیان مسلمانان‌امور

---

(۱) جزء سیم تاریخ تمدن اسلامی‌تألیف جرجی زیدان

زیادی بوده است از آن جمله آنکه چون مسلمین اشتغال بجمع قرآن و احادیث و نوشتن تأویل وتفسیر قرآن داشتند محتاج شدند بتحقیق اماکن وحالات کسانی که درآیات یا احادیث بدانها اشاره شده بود ازینرو در صدد بر آمدند که نخست«سیرت نبوی» را جمع کنند زیرا بانوشتن سیرت نبی اکرم این مقصود بعمل می آمد (۱)

نخستین کسانی که سیرهٔ نبوی نوشتند

نخستین کسیکه بتدوین و تألیف «سیرهٔ نبوی» پرداخت محمدبن اسحق (وفات ۱۵۱ هجری) بود که کتاب خود را برای منصور تألیف کرد (۲) حاجی خلیفه صاحب کتاب کشف‌الظنون نوشته است که‌محمدبن مسلم زهری (وفات ۱۲٤) کتابی در«مغازی جنگها» تدوین کرده بوده است بنابرین تألیف وی پیش از ابن اسحق خواهد بود زیرا او پیش از ابن‌اسحق به بیست سال واندی وفات یافته بوده است.

قدیمترین کتاب جامع ومشروحی که درسیرهٔ نبی‌اکرم نوشته شده ودر دست است کتاب‌سیرهٔعبدالملك‌بن‌هشام (۲۱۳هجری) معروف به «سیرهٔ ابن هشام» است. مطالب این کتاب بیشتر نقل ازابن‌اسحق است وتا کنون چندین بار در کشورهای عربی چاپ شده است.

پیدایش تواریخ دربارهٔ فتح شهرها

پس از آنکه مسلمین شهرهائی گشودند و خراج و مالیات مطابق احکام‌اسلامی برمردمان آن‌شهرها نهادند اختلافی در کیفیت فتح پاره‌ای ازشهرها پیدا شد که بزور گشوده شده است یابصلح یابزنهار - ومطابق فقه اسلام خراج گرفتن ازملل غیرمسلم که شهرهای آنان بدست مسلمانان گشوده‌شده‌است‌درهریك از احوال‌مذکوره‌اختلاف دارد ودر هر مورد حکم ودستور خاصی برای گرفتن خراج رسیده است - ازینرو مسلمانان ناگزیر شدند که دربارهٔ چگونگی فتح هریك از شهرها بحث وتحقیق

(۱) جزء سیم تاریخ تمدن اسلامی تألیف جرجی‌زیدان

(۲) ابن‌الندیم در کتاب الفهرست‌ابن‌اسحق راغیرموثق میداند. مینویسد که کتاب او درنزد علمای حدیث اعتباری نداردودرمطالب کتاب‌بیشتر بگفتهٔ علمای یهود ونصاری اعتماد کرده است.

کنند و نتیجهٔ تحقیقات خودرا در کتب ورسالاتی تدوین نمایند . درنتیجه کتب بسیاری دربارهٔ فتح هرشهری نوشته شد از قبیل فتوح الشام وفتوح العراق ابومخنف لوط بن یحیی وابوعبدالله محمدبن عمرواقدی (٢٠٧ - ١٣٠ هجری) و کتاب فتوح مصرو مغرب تدوین عبدالحکم (وفات ٢٥٧ هجری) وفتوح بیت المقدس وفتوح خراسان و کتاب خبربصره و فتح آن تألیف ابولحسن علی بن محمد معروف به مدائنی (١٣٥-٢١٥ هجری)(١) پس از آن بتدریج دامنهٔ تألیف کتب تاریخی روبتوسعه گذارد و موضوعات بزرگتر شد چنانکه کم کم فتوح ممالك و کشورها در یك کتاب نوشته شد مانند کتاب فتوح البلدان یا فتح الامصار تألیف بلاذری (وفات ٢٧٩ هجری) که از بهترین وموثق ترین کتب تاریخ دربارهٔ فتح شهرها بدست مسلمانان میباشد .

هر چند تمدن وحضارت اسلام روبفزونی مینهاد ووسعت ممالك اسلامی بیشتر میشد وعلوم وفنون وادبیات بسط وتوسعه می یافت احتیاج مسلمین بعلم تاریخ وشعب وانواع آن که عبارت ازتذکره وتراجم احوال بزرگان ودانشمندان از هرطبقه باشد زیادتر میشد زیرا بواسطهٔ تحقیق درمسائل قرآن وحدیث و نحو و صرف و دیگر علوم که درمیان مسلمین رشد ونمو می یافت وروبتوسعه ورواج میگذارد وهمچنین بحث وتحقیق درسندهای احادیث وجدا کردن احادیث صحیح ازضعیف مجبورشدند که تحقیق درحال روات سندهای حدیث کنند ومقام ومرتبهٔ آنان را از حیث ثقه و موردِاعتماد بودن یاضعیف بودن معین کنند ازین جهت راویان هرفنی را بطبقاتی تقسیم کردند و برای هرطبقه تراجم وتذکرهٔ احوال نوشتند ازقبیل :

طبقات الشعرا، ـ طبقات النحویین ـ طبقات الفقها، ـ طبقات الفرسان ـ طبقات المحدثین ـ طبقات المفسرین ـ طبقات اللغویین ـ طبقات المتکلمین ـ طبقات النسابین طبقات الاطبا، ـ طبقات الندما، وغیرها .

از آنچه ذکر شد معلوم گردید که درمدت کمی علم تاریخ وشعب آن درمیان مسلمانان توسعه ورواج بسیار گرفت ونگارش تراجم احوال وتذکرهٔ دانشمندان ازهر صنف وطبقه دربین مسلمین ازسایر ملل بیشترمعمول ومتداول گردید .

آغاز پیدایش تاریخ عمومی در میان مسلمانان

قرن دوم هجری و نیمهٔ اول قرن سوم سپری گردید و هنوز کتب تاریخ مسلمین منحصر بهمان «سیره» و «فتوح» و «مغازی» و «طبقات» بود.

پیدایش تواریخ‌عمومی و تاریخ‌عالم ازقبیل: تواریخ امم جهان و تاریخ‌شهرها و کشورها چه‌از امم وملل قدیمه و چه ازملل جدید بعدازین تاریخ در میان مسلمین رواج یافت.

نخستین کسیکه در «تاریخ عمومی» کتاب تدوین کرد ابن واضح مشهور به «یعقوبی» است و کتاب تاریخ او نیز شهرت به«تاریخ یعقوبی» دارد. این کتاب دردو جزء چاپ شده است: یك‌جزء در تاریخ امم و ملل قدیم مانند: ایران، روم، هنود، یونان و غیرایشان. جزء دیگر در تاریخ اسلام‌از آغاز ظهور پیغمبراکرم‌تاروزگار خلافت معتمد عباسی که در ۲٥٦ بخلافت نشست.

بعدازتاریخ یعقوبی، «تاریخ بزرك» تألیف‌ابوجعفر محمدبن جریرطبری مفسر ومورخ شهیر که مورد بحث‌وتحقیق‌درین رساله میباشد نوشته شد که ازآغازخلقت تا حوادث سال ۳۰۲ هجری را دربر دارد.

بعداز دو تاریخ مذکور، کتاب تاریخ مروج‌الذهب مسعودی (وفات ۳٤٦ هجری) تألیف گردید که درآن علاوه برذکر تاریخ عالم، توصیف بلاد و بحار و حیوانات وجبال وجزائر شده وبرحسب دولتها وامتها مرتب گشته است. این کتاب چاپ شده ودردسترس میباشد.

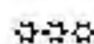
تا قرن هفتم هجری چندان ترقی محسوسی در نوشتن کتب تاریخ عمومی در میان مسلمانان پیدا نشد وبرتواریخ مدونه پیش مطلب قابل ذکر و اعتنائی افزوده نگردید تاآنکه کم کم دول اسلامی عرب در گوشه و کنار رو بانقراض گذارد. دولت وخلافت عباسی در عراق، دولت فاطمیین در مصر ودولت امویین در اندلس از میان رفت ودول ترك وبربر و کرد ومغول جانشین آنان گردید و مردم ممالك

اسلامی داخل دوره و عصری جدید شدند ازینرو درصدد تدوین اخبار و حوادث اعصار وقرون گذشته برآمدند واز کتب ونوشته‌های دانشمندان و مورخان قرون اولیه اسلام برای پایه گذاری کتب مفصل تاریخ استفاده بردند و آنها را مرتب و مبوب کردند چنانکه مطالب زائد وسلسلهٔ اسناد واسامی روات را حذف نمودند و آنچه ازقضایا وحوادث تاریخی مربوط بعالم که در آنها ذکرنشده بودبرآنهاافزودند ودر نتیجه کتابهای بزرك ومشروح در تاریخ اسلام ودر تاریخ عمومی جهان بوسیلهٔ دانشمندان اسلامی نوشته شد.

از کتب مشهور ومفصل در تاریخ یکی کتاب کامل التواریخ تألیف شیخ عزالدین علی بن محمد معروف به ابن اثیر جزری (وفات ٦٣٠ هجری) است. این کتاب مشتمل است برمطالب تاریخ طبری بحذف اسناد و اختصار نصوص مطول. پس از ذکر مطالب کتاب تاریخ طبری رشتهٔ تاریخ وبیان حوادث را تاقرن هفتم هجری که خودش زندگی میکرده کشیده است ونیز مطالبی دربارهٔ خلفای اموی که درغرب واندلس سلطنت میکرده‌اند وطبری در تاریخ خود ازآنان یاد نکرده بود، در تاریخ خود اضافه کرده است.

این کتاب دارای ١٣ مجلداست وچندین بار بچاپ رسیده وازمآخذمهم تاریخ در نظر دانشمندان اسلامی و غیراسلامی میباشد. (١)

بعد از ابن الاثیر، ابوالفداء (وفات ٧٣٢ هجری) کتاب کامل رامختصر کرد وبسیاری از اخبار ادبا وعلما واخبار عرب جاهلیت رابرآن افزود(٢)



---

(١) بگفتهٔ کاتب چلبی مؤلف کتاب نفیس کشف الظنون، کتاب کامل التواریخ بوسیلهٔ مولانا نجم الدین طارمی که ازاعیان دولت میرزا میرانشاه پسرامیرتیمور گورگانی بوده است، باشارهٔ آن پادشاه بفارسی ترجمه شده بوده است

(٢) جزء سیم تاریخ تمدن اسلامی تألیف جرجی زیدان.

اینك که مختصری در بارهٔ چگونگی پیدایش علم تاریخ در میان مسلمانان وانواع وشعب تاریخ ذکر شد، برمیگردیم بشرح و بیان کتاب تاریخ طبری و نقل عقاید و گفتهٔ دانشمندان ومورخان بزرك دربارهٔ این کتاب:

ارزش تاریخ طبری وچگونگی جمع آوری مطالب آن

کتاب تاریخ طبری از کتب بسیار سودمنداست که در تاریخ عمومی جهان و در تاریخ اسلام نوشته شده است. این کتاب از نظر صحت و اتقان مطالب درتمام قرون اسلامی، پس از مؤلف، مورد استناد واستفادهٔ مورخان ومرجع افاضل ودانشمندان بوده است. تاریخ طبری مشتمل‌است براخبار و حوادث پادشاهان وپیغمبران سلف ووقایع ایام و روزگار آنان از ابتدای این جهان تا سال ۳۰۲ هجری (۱)

در حوادث‌ووقایع‌قبل‌ازاسلام، شرحی‌مبسوط وممتع دربارهٔ سلسلهٔ‌پادشاهان ایران از ابتدای تاریخ‌ایران وذکر تاریخ‌هریك از سلسله‌ها ونام هریك‌ازپادشاهان مطابق کتب سیرالملوك یا شاهنامه ایرادکرده است. دربارهٔ سلسلهٔ ساسانیان که نزدیکتر بزمان مؤلف بوده‌اند ومآخذ وروایات بیشتری دربارهٔ آنان دردست‌بوده است، مفصل‌تر بحث کرده ومطالب این قسمت روشن‌تر وسودمندتر است.

مصنف درآغاز کتاب پس‌از ذکر خطبه وستایش آفریدگار دوجهان ومدح خاتم پیغمبران وخاندان واصحاب وجانشینان‌آن بزرگوار چنین‌گفته است:

«خوانندهٔ این کتاب بداند که استناد ما بدانچه درین کتاب‌می‌آوریم بروایات واسنادی است که از دیگران، یکی پس از دیگری، بما رسیده و من نیز خود از آنان روایت میکنم ویا سند روایت را بایشان میرسانم نه‌آنکه در آوردن مطالب تاریخ استنباط فکری و استخراج عقلی شده باشد ...»

چنانکه ملاحظه میشود مؤلف کتاب کمال امانت وصداقت را از خود نشان میدهد ونسبت بتاریخ امم وملل قدیمه که جز نقل سینه‌بسینه از گذشتگان بایدگان

---

(۳) در کشف الظنون تا سال ۳۰۹ یعنی یك سال قبل از وفات طبری نوشته شده است.

و حفظ کردن نسلهای بعدی آنچه را از نسلهای قبلی شنیده‌اند راه دیگری برای ضبط قضایا وحوادث تاریخی نبوده، خودش باین موضوع تصریح کرده است، و نیز چون درروایات واخبار تاریخ قدیم بسیاری مطالب غریب ودور از ذهن وخارج از موازین طبیعی دیده میشود ازینرو مؤلف کتاب نیز چون خود متوجه این‌معنی بوده است در مقام اعتذار از ذکر این مطالب چنین میگوید :

« اگر ناظران وشنوندگان اخبار این کتاب ببرخی داستانها وقصه‌ها برخورند که عقل وجود آنها را انکار کند و سامعه ازشنیدن آنها تنفر حاصل نماید، نباید بمن خرده گیری وعیبجوئی کنند چه آنکه اینگونه اخبار را دیگران و پیشینیان برای ما نقل کرده‌اند ومانیز آنها را چنانکه شنیده‌ایم در کتاب خود آوردیم . »

مؤلف در ابتدای کتاب شرحی مفید درخصوص کیفیت و کمیت زمان وتعریف آن ذکر کرده پس‌ازآن ببیان حادث بودن زمان پرداخته وثابت کرده که محدث آن خداوند میباشد ، سپس دربارهٔ نخستین مخلوق بر وفق احادیث و اخبار که قلم است سخن گفته وداستان حضرت آدم وحوا وچگونگی فریب‌دادن ابلیس آنان را بیان کرده است . بعد بذکر قصص و تاریخ یکی یکی از پیغمبران اولوالعزم وغیر اولوالعزم وپادشاهان‌ایران وروم وملوك‌الطوائف پرداخته تاآنکه رشتهٔ تاریخ را بمولدومبعث‌حضرت‌رسول‌اکرم ونبی خاتم ﷺ رسانده‌است. پس‌ازآن‌تاریخ‌حیات حضرت پیغمبراکرم ونسبت شریف آن‌بزرگوار وازواج واولاد و جنگها وحوادث و قضایای زمان آن‌حضرت و سیرهٔ آن بزرگوار وخلفا وصحابه وتاریخ اسلام را بتفصیل تا سال ۳۰۲ هجری قمری شرح داده است (۱) روش تاریخ‌طبری در ذکر حوادث ووقایع بعداز اسلام سال بسال است از روی تاریخ هجری .

طبری خود کتاب مذکور را تا حوادث سال ۲۹٤ برای‌شاگردان واصحابش تدریس کرده وبآنان اجازهٔ نقل داده است .

ابن‌جوزی ـ بنقل صاحب کشف الظنون ـ گفته است : « تاریخ طبری دارای مجلدات بسیار بوده وآنچه بمارسیده است مختصری از مفصل‌است . »

---

(۱) معجم‌الادباء یاقوت حموی.

چنانکه ازین پیش نیز اشاره شده طبری هریك از تفسیر و تاریخ بزرك را نخست درسی‌هزار ورق نوشته بود و چون شاگردانش از درازی آن تعجب کردند وخواستار اختصار شدند هریك از آن دو کتاب را در سه هزار ورق خلاصه کرد..

یاقوت حموی در کتاب معجم‌الادباء گفته است : « ... این کتاب از جهت‌شرف وبزرگی در دنیا بی‌نظیر است ودرین کتاب بسیاری از علوم دین ودنیا فراهم شده است و اوراق آن نزدیك به پنج‌هزار میباشد .»

طبری کتاب دیگری در تاریخ تألیف کرده و نام آن را ذیل‌المذیل گذارده است، این کتاب‌درحقیقت دنبالهٔ کتاب تاریخ بزرك‌او وجزء اخیر آن کتاب محسوب میگردد . کتاب اخیر دربارهٔ شرح‌حال‌اصحاب‌حضرت پیغمبر ﷺ است که درحال حیات آن حضرت یا بعد از آن وفات یافته و یا بقتل رسیده‌انـد بعد بذکر تابعان و کسانی که بعد از آنان آمده‌اند پرداخته است تامیرسد باساتید وشیوخی که‌خوداز آنان حدیث وروایت‌شنیده است . دربارهٔهریك مختصری از اخبار و عقایدومذاهب آنان نیز آورده است واز ارباب فضل ودانش که بمذهب‌وعقیدهٔ ناشایستی منسوب شده‌اندودرواقع‌از آن‌عقیده ومذهب‌بری‌میباشند ازقبیل‌حسن بصری، قتاده‌وعکرمه وغیر آنان دفاع کرده است . طبری درسال ۳۰۰ هجری از نوشتن این کتاب فراغ یافته است .

بگفتهٔ یاقوت حموی ذیل‌المذیل بهترین وسودمندترین کتابی است که‌درنوع خود نوشته شده است وطلاب وافاضل اهل علم در آن میل ورغبت‌زیاددارند و عدد اوراق آن به هزار ورق میرسد .

گفتار مورخان و دانشمندان در بارهٔ تاریخ طبری

کتاب تاریخ طبری از جمله کتب بر ارزش و سودمندی است که از زمان تألیف تا کنون همواره ارزش و مقام خود را حفظ کرده و مورد توجه و استناد و استشهاد دانشمندان و مورخان بوده است. مورخان اسلام و غیر اسلام در تمام این مدت که متجاوز از هزار سال میشود از کتاب مذکور استفاده نموده و آن را مرجع و مأخذ خود قرار داده‌اند.

مسعودی در مقدمهٔ کتاب نفیس و پرارزش خود بنام مروج‌الذهب پس از نام بردن جمع بسیاری از مورخان وشمردن کتب هریك از آنان باذ کرمزایاواختصاصات آنها چنین مینویسد:

«... واما تاریخ ابوجعفر طبری که برتری بر کتب دیگر تاریخ دارد وافزونتر از آنهاست، جامع انواع خبرها و آثار وحاوی اقسام فنون وعلوم میباشد.

این کتاب دارای محسنات وفوایدزیاد است و نفعش بتمام طالبان وپژوهندگان تاریخ و آثار گذشتگان میرسد. مؤلف این کتاب فقیه عصر وزاهد و پرهیزکار زمان خود بوده است وعلوم فقها، ودانشمندان شهرها واخبار محققان سیر وآثار بوی منتهی گردیده بوده‌است....» (۱) مورخ علامه ابوالحسن علی بن ابوالکرم معروف به ابن اثیر جزری در مقدمه کامل‌التواریخ خود نوشته است:

«... وابتدا کردم بتاریخ بزرگ که تألیف امام ابوجعفر طبری زیرا کتاب مذکور درنزد عموم محققان مورد اعتماد ودرموارد اختلاف محل رجوع میباشد... ومن ازمیان همگی مورخان بطبری اعتماد کردم زیراوی ازروی حق وصواب درین فن پیشوا وازروی حقیقت و واقع جامع علوم وفنون میباشد....» (۲)

---

(۱) مروج‌الذهب مسعودی چاپ پاریس

(۲) کامل‌التواریخ ابن اثیرجلداول چاپ مصر

اهتمام دانشمندان اروپا بطبع و نشر تاریخ طبری واستفادهٔ از آن

شهرت و رواج کتاب تاریخ طبری تنها در میان مسلما نان و استفاده از آن منحصر بآنان نبوده است بلکه از زمانی که غربیان بعلوم و فرهنگ وآثاردرخشان اسلامی وشرقی آشنا شدند و در صدد کسب واقتباس برآمدند کتاب مذکور نیزمورد استفادهٔ آنان قرار گرفت وبرای بحث و تحقیق از تاریخ عالم و تاریخ اسلام بدان کتاب مراجعه کردند . گروهی از مستشرقین کتاب تاریخ طبری‌را بزبانهای اروپائی ترجمه وتلخیص کردند تادانشمندان و محققان کشورهای آنان بیشتر از آن استفاده کنند . مستشرق معروف دخویه M . D . Goeje با جمعی از محققان وعلمای هلاند در سال ۱۸۷۹ میلادی بطبع و نشراین اثربزرگ پرداختند ودرسال ۱۹۰۱ میلادی چاپ آن درده مجلد بپایان رسید. جلد دهم مشتمل برمدخل و حواشی ونسخه بدلهاوتصحیحات و تعلیقات میباشد . در همین تاریخ مستشرق‌دانشمند دیگر نولدکه M . Noldeke از کتاب مذکورقسمت مربوط بتاریخ ایران قبل از اسلام یعنی سلسلهٔ ساسانیان را استخراج کرد و ترجمه نمود . ترجمهٔ مذکورخود کتابی سودمند میباشد . (۱)

ترجمهٔ فارسی تاریخ طبری بوسیلهٔ ابوعلی بلعمی

کتاب تاریخ طبری را ابوعلی محمدبن محمد بلعمی وزیر منصوربن نوح سامانی درسال ۳۵۲ که هنوز نیم قرن از وفات طبری نگذشته بوده است بفارسی ترجمه وتلخیص کرده است(۲)

د این کتاب چنانکه درمقدمهٔ آن‌اشاره شده است بفارسی‌هرچه نیکوترترجمه شده است وتمام تاریخ محمد جریر را شامل بوده است مگر انکه نام روات و اسناد

۱ـ کتاب : متفکران اسلام تألیف بارون‌کارادی فرانسوی ـ Les Penseurs de l' islam - Par : Barron Carra de Vaau

۲ـ نویسندهٔ این رساله در بارهٔ « خـاندان بلعمیان » رسالهٔ جداگانه نوشته و دران راجع بمزایا واختصاصات‌ترجمهٔ تاریخ طبری که بوسیلهٔ وزیردانشمند ابوعلی‌بلعمی بفارسی ترجمه شده بتفصیل‌بحث کرده است.

پایی از آن افکنده شده است وازذکرروایاتمختلف دریك مورد که دراصل‌عربی ذکرشده مترجم احتراز کرده وازاختلاف روایتها ، بریك روایت که در نزد مؤلف یا مترجم مرجح بنظررسیده اکتفا جسته است ونیز هرجا که روایتی ناقص‌یافته‌است آن را از مأخذهای دیگر درمتن کتاب نقل کرده واشاره نموده است که پسر جریر این روایت را نیاورده بود وماآن را آوردیم مانند مقدمهٔ مفصلی از بمو تاریخ یـا داستان بهرام چوبین درسلطنت هرمزو نظایر اینها ... » (۱)

ازان چه گفته شد روشن گردید که ابوعلی بلعمی وزیـر دانشمند در حقیقت بترجمه خشك ومقید اکتفا نکرده وبرخی فصول را نسبت باصل کتاب مقدم‌ومؤخر قرارداده است همچنین بتعبیرخود گاهی «بیرون از کتاب پسرجریر» اخبار وتاویلات فلسفی وحکایات وقصصی دربارهٔ پیغمبران آورده است .

ترجمهٔ فارسی تاریخ طبری مأخذ ومرجع بسیاری ازترجمه‌های دیگر تاریخ طبری مانند ترجمه بترکی و ترجمه بعربی شده است زیرا بواسطهٔ اطناب و تفصیل تاریخ طبری وزیادی حجم‌آن واختصار وشیوائی ترجمهٔ بلعمی اولی موجب زحمت وعسرت استنساخ و کسالت و ملالت خوانندگان و دومی سهل‌التناول برای نوشتن وشیرین و شیوا برای خواننده است .

یکی ازمستشرقان فرانسوی‌بنام‌دوبو Dubeaux بران شد که ترجمهٔ بوعلی رابفرانسه‌ترجمه کندواین‌کاررا شروع کردومستشرقدیگرفرانسوی‌بنام زوتامبرك M . Zotemberg کارناتمام اورا دنبال کرد وبانجام رسانید (۲)

مؤلف کتاب متفکران اسلام دربارهٔ ارزش این کتاب چنین نوشته است :

« عبارات کتاب ترجمهٔ تاریخ طبری فصیح تر وشیواتر از متن عربی است و یکی از گنجینه‌های نفیس نثرقدیم فارسی شمرده میشود. بلعمی درمجلداول‌وقسمتی ازمجلد دوم کتاب خود تا اندازه‌ای بحوادث وقضایای تاریخی صورت داستان وقصه

---

۱ ـ جلد دوم سبك شناسی تألیف ملك‌الشعراء بهار .

۲ـ متفکران اسلام

داده است و ازینرو خواننده با کمال میل و رغبت بخواندن آن میپردازد . باقی مجلدات شامل مطالب تاریخی و حاوی فوائد مهمی است » .

درینجا بحث و تحقیق درباره تاریخ طبری را خاتمه میدهیم و برای اینکه خوانندهٔ این رساله تااندازه‌ای ازچگونگی مطالب تاریخ طبری آگاه شود و نیزدر پارهٔ از موارد که ابوعلی بلعمی درترجمه خود اضافاتی آورده است ترجمه را بااصل مقایسه کند ، چند قسمت از مجلد اول را که شامل تاریخ قبل از اسلام است بفارسی ترجمه میکنیم و چندمورد از ترجمهٔ ابوعلی را نیز عینا درینجا نقل و خودما نیز همان مورد را ازتاریخ طبری ترجمه میکنیم :

در جزء دوم تاریخ طبری که بیشتر ازپادشاهان ایران از کیانیان و اشکانیان و ساسانیان بحث کرده است ، شرح مبسوط وسودمندی درباره والیان وفرماندهانیکه ازجانب شاهنشاه ایران در خاک حیره (عراق عرب) و خاک حمیر (یمن) حکومت کرده‌اند نوشته‌است از آن جمله درباره حاکم یمن در زمان خسرو پرویز چنین مینویسد:

مروزان فرمانده ایرانی از جانب هرمز در یمن

« از هشام بن محمد شنودم که : هرمز پسر انوشیروان « زین » را که حاکم یمن بود عزل کرد و «مروزان» را بجای او برگزید . «مروزان» زمان درازی در یمن فرمانروا بود چنانکه دارای فرزندانی شد و فرزندانش بسن رشد و بلوغ رسیدند . یمن دارای ناحیهٔ کوهستانی بود بنام « مصانع » . درزمان « مروزان » مردمان آن ناحیه بنای سرکشی و مخالفت گذاردند و از دادن مالیات و خراج خود‌داری کردند . درمدخل دژمحکم مصانع کوه بلندی وجود داشت کـه صعود بدان ممتنع بود . نزدیک آن کوه ، کوه مرتفع دیگری بود که میان آن دو بریدگی و دره عمیقی وجود داشت که عبور از آن نیز مشکل بود و بخاطر کسی نمیرسید که بتواند از آن تنگه بگذرد . مروزان برای سرکوبی مردم مصانع بدان ناحیت لشکر کشید چون بدانجا رسید و وضع طبیعی آنجارا دید دریافت که جز ازیک دروازه بدان دژ راهی نیست و آن دروازه را نیزهمیشه یکتن نگهبانی میکند . مروزان برای دست یافتن بآن دژ محکم بر کوهی که برابر دژ بود برشد و تنگترین فاصله میان دو کوه را درنظر گرفت

وتنها راه رسیدن بدژرا درعبوراز آن قلهٔ مرتفع که تا زمین فاصلهٔ زیادی داشت‌دید پس بلشکریانش فرمان داد که در دوصف‌قرار گرفتند . آن گاه بفرمان او همه یک‌باره فریادبر کشیدند وخود مهمیز براسب زد واسب را از آن تنگه جهانید ، وبرروی دژ قرار گرفت . مردم حمیریعنی ساکنان‌دژ که این کارشگفت‌ودلاوری مروزان رادیدند بزبان حمیری گفتند این شیطان است . پس‌مروزان دژ راگشود و مردمان آنجا را سر کوبی و گوشمالی سخت داد . بفرمان اومردم دژبازوهای یکدیگررا بستند آن گاه آنان را ازدژفرود آورد و گروهی‌را کشت وجمعی رااسیر کرد . پس نامه‌ای بخسرو پرویزشاهنشاه ایران نوشت وداستان سر کوبی مردم مصانع را گزارش داد. خسرواز تدبیر وشجاعت اودرشگفت شد وفرمان داد هر که را خواسته باشد دریمن بجای خود بگمارد وخود بپایتخت رهسپار گردد .

مروزان دو پسرداشت که یکی‌از آن دوبشعروادب عرب علاقه و میل فراوان داشت و اشعار عرب را حفظ میکرد و میخواند و نامش « خُرّخُسره » بود و دیگری از اسواران (۱) بود که بپارسی‌سخن میگفت و چون ایرانیان و دهقانان لباس میپوشید(۲) . مروزان خره خسره را که ازپسردیگرش بیشتر دوست میداشت بجانشینی‌خود بر گزید وبسوی پایتخت روانه شد لیکن در بین راه اجلش فرا رسید ودریکی ازبلاد عرب در گذشت. جنازهٔ اورا درتابوتی گذاردند ونزدخسروفرستادند خسروفرمان دادتابوت رادردخمه‌ای نهادندوبرروی آن‌نام مروزان وداستان شجاعت وتدابیراورا در گرفتن دژمصانع بر آن ثبت کردند .

پس‌از آن بخسرو آگاهی رسید که خره خسره‌بزی عرب در آمده وبفرهنگ وادب وشعرعرب‌توجه وعلاقه داردازاینرو‌ویرا عزل کرد و«باذان» را بجای‌او بر گزید وباذان آخرین کسی‌است که‌ازطرف‌شاهنشاهان‌ایران‌بریمن فرماندهی‌داشته‌است ....

---

(۱) ایرانیانی که‌دریمن ساکن شده بودند،در کتب‌سیروتواریخ عربی بنام‌اساوره خوانده‌شده‌اندواین کلمه‌جمع اسواراست که اکنون‌سوارمیگوئیم.

(۲) در کتب‌قدیمی‌فارسی‌وعربی دهقان‌بعموم‌ایرانیان ومخصوصاً به‌نجبا و بزرگان ایرانی گفته‌میشده است .

طبری پس از ذکر این قسمت از تاریخ مینویسد که خسرو پرویز در آخر سلطنتش بنای بدرفتاری و ستمکاری بامردم گذارد و در نتیجهٔ زیادی اموال و جواهر و متاعهای نفیس که در خزانه جمع کرده و شهرهای بسیاری که گشوده بود تکبر و نخوت و حرص پیدا کرد و اموال مردم را بزور از آنان میگرفت که همین امور موجب شورش ایرانیان و برتخت نشاندن شیرویه و از بین بردن پرویز گردید.

دربارهٔ وسعت کشور ایران در زمان خسرو پرویز و بسیاری تجملات و شکوه دربار خسرو، طبری شرح مبسوطی مینویسد که در اینجا ترجمهٔ قسمتی از آن آورده میشود.

وسعت کشور ایران در زمان خسرو پرویز و شکوه و جلال دربار او و سبب زوال سلطنتش

«از هشام بن محمد شنودم که خسرو پرویز چندان سیم و زر در خزانه انباشته بود که در خزانهٔ هیچیك از شاهان دیگر آن اندازه مال و متاع فراهم نشده بود.

لشکریان خسرو تا قسطنطنیه و افریقیه پیش رفته بودند. وی زمستانها در کاخهای مدائن بسر میبرد و تابستانها در شهرهای بین مدائن و همدان.

گفته‌اند که در شبستان او دوازده هزار زن و کنیزك و در اصطبلش نهصد و نود و نه فیل وجود داشت وی علاقهٔ بسیاری بجواهر گرانبها و ظروف نفیس و اشیاء تجملی داشت. برخی دیگر از مورخان گفته‌اند در شبستان او هزار زن عقدی و هزاران کنیزك و پرستار برای خدمت و خوانندگی و خنیاگری وجود داشته است. سه هزار مرد نیز کارهای خصوصی او را انجام و تمشیت میدادند..

بفرمان خسرو در شهرها آتشکده‌ها ساختند و دوازده هزار هیربد در آتشکده‌ها بمراسم مذهبی و زمزمه (۱) میپرداختند.

خسرو در هجدهمین سال پادشاهیش فرمان داد که آمارگران آنچه خراج و مالیات و سایر درآمدها از شهرهای ایران و کشورهای تابعه جمع آوری شده است شمارش کنند و باو گزارش دهند. آمارگران بعرض شاهنشاه رسانیدند که در آن سال چهار صد و بیست ملیون درهم جمع آوری و بخزانه تحویل شده است...»

---

(۱) زمزمه درمیان زرتشتیان عبارت بوده‌است از کلماتی که درهنگام ستایش آتش و غذا خوردن موبدان و هیربدان آهسته برزبان میرانده‌اند.

بفرمان پرویزدرشهر تیسفون خزانه‌ای برای مالیات وخراج و سایر اموال بنا نهادند و نام آن را «بهار حفردخسرو» گذارد وتمام سیم وزر و سایراموال را بدان خزانه انتقال دادند ... درخزانه خسروباندازه‌ای سیم وزروجواهروجامه های نفیس وسایراشیاء قیمتی فراهم شده بود که‌جز خدا کسی شمارهٔ آن‌را نمیدانست.

خسرومردم را حقیروخوارمیشمرد واین سزاوارپادشاه خردمند و دوراندیش نیست. ازجمله کارهای‌زشت وناپسند او که گستاخی در برابرخداوند شمرده میشدآن بود که‌برئیس‌پاسبانان کاخ‌پادشاهی که «زادان فرخ» نام داشت‌فرمان قتل‌عام زندانیان را داد . زندانیان را شماره کردند ، تعداد آنان به سی وشش هزارتن رسید . زادان فرخ از کشتن آنان خودداری کرد و برای تأخیردراجرای فرمان دلیلهائی نزد پرویز آورد . خسرو بارفتارهای بد وناشایست دشمنی مردم کشورخود را بی جهت متوجه خود ساخت .

نخستین رفتاربدش‌آن بود که مردمان را خوار وبزرگان را حقیرشمرد.

دوم آنکه « فرخان زاد » را که مردی ناپاك و پست بود برمردم مسلط کرد .

سوم آنکه فرمان قتل عام زندانیان را داد .

چهارم آنکه‌فرمان‌دادجمعی‌را که‌از نزدهرقل‌امپراطورروم‌فرار کرده وبایران پناه‌آورده بودند ، بقتل رسانند .

این سه، رفتاروستمکاریهای پرویز سبب شد که جمعی ازبزرگان بجانب بابل رفتند ودرآن هنگام شیرویه پسرپرویزبا برادرانش‌درآنجابودند و گروهی‌ازمربیان بدستورپرویز بتعلیم وتربیت‌او میپرداختند... مردمی که‌ازپایتخت آمده‌بودند روبسوی شیرویه‌آوردند وشیرویه درشب وارد شهر«بهرسیر» (۱) شد وزندانیان‌آنجا راآزاد ساخت . زندانیان‌آزاد شده ومردمی که ازروم فرار کرده وخسروفرمان قتل‌آنان‌را داده بود همگی درپیرامون شیرویه‌جمع‌شدندوفریادزدند:«شاهنشاه قباد»(۲) ازآنجا بسوی پایتخت روانه‌شدند وچون‌نزدیك کاخ‌شاهی‌رسیدند پاسبانان ودربانان همگی گریختند وپرویزراتنها گذاردند . پرویز ازترس بباغی که نزدیك قصربود و « باغ

---

(۱) بهرسیر چنانکه ازتاریخ طبری برمی‌آید شهری بوده‌است نزدیك مدائن .

(۲) نام نخستین شیرویه قباد بوده‌است .

هندوان، نامیده میشد پناه برد. عده‌ای دردنبالش بجستجو پرداختند تا آنکه درماه آذر وروز آذر (۱) باودست یافتند وبزندانش انداختند. شیرویه داخل پایتخت‌شدو بزرگان دوراو جمع شدند واورا بتخت شاهی نشاندند. شیرویه کسی نزد پدرفرستاد واورا ازکارهای زشت وناستوده‌اش توبیخ وسرزنش کرد.

و نیزازهشام‌بن محمد شنودم که خسروپرویزدارای‌هجده پسربود وبزرگترین آنان شهریارنام داشت که «شیرین» اورا بفرزندی پذیرفته بود. منجمان پرویز گفته بودند که بزودی یکی‌از فرزندان او دارای‌پسری‌خواهد شد که نقصی‌درتن خواهد داشت وانقراض شاهنشاهی ساسانی بدست او ودرزمان اوخواهد بود. ازینرو پرویز پسران خودرا ازنزدیك شدن بزنان منع کرده‌بود مدتی‌سپری شدوهیچیك ازپسران او اجازه نزدیکی بزنان نداشتند تااینکه شهریاربشیرین شکایت کرد و میل و علاقهٔ خود رابزن اظهارداشت واجازه‌خواست که زنی باختیاراو گذارند والاخود راهلاك خواهد کرد. شیرین بوی پیغام داد که نمیتواند زنی‌دراختیاراو گذارد مگرزنی‌باشد که اززشتی وپستی کسی‌میل نزدیکی باونکند. شهریار پاسخ داد هر زنی که باشد برای او یکسان‌است. پس شیرین کنیزی راکه حجامتش میکرد نزد شهریارفرستاد گفته‌انداین کنیزازاشراف زادگان ونجیابوده است ولی‌چون شیرین بروخشم گرفته بود اورا جزء زنان حجام قرارداد. چون کنیزبرشهریارداخل‌شد شهریارباو نزدیکی کرد و کنیزازاو به «یزدجرد» باردارشد. شیرین اورا درجائی پنهان کرد تایزدجرد ازاومتولد شد. مدت پنج سال نیزتولد اورا پنهان داشت. پس‌ازآن چون دید که پرویزبکودکان اظهارعلاقه ومیل میکندباو گفت‌آیا خشنود میشود ازاینکه یکی‌از فرزندانش را به بیند بااینکه ازاین امر کراهت داشته است؛ خسرو اجازه داد او را نزد وی بیاورند. شیرین دستوردادتا کودك‌را خوشبو کردندوجامهٔ نیکوبرپوشاندند واورا نزد خسرو بردند. آن‌گاه شیرین گفت این کودك یزدجرد پسر شهریار است.

---

(۱) ایرانیان قدیم برای هریك ازسی روز ماه نام جداگانه داشتند وبسیاری از نامهای روزها بانامهای ماهها یکی‌بود چنانکه مثلامهروآذرهم نام ماه‌بوده‌است وهم‌نام یکی‌ازروزهای ماه.

خسرو کودك را در آغوش گرفت و نوازش کرد و علاقهٔ زیادی باو پیدا کرد چنانکه اورا در نزد خود نگاهداشت . در یکی از روزها که کودك در پیش خسرو بازی میکرد، خسرو بیاد گفتهٔ منجمان افتاد . ازاینرو کودك را نزد خود خواند و جامه از تن او در آورد و در اندام و اعضاء او بدقت نگریست ناگهان چشمش بر ران او افتاد که دارای نقصی بود، پس خشمگین گردید و اراده کرد کودك را هلاك سازد. شیرین بخسرو در آویخت واورا از کشتن کودك بازداشت و گفت اگر خواست و تقدیر خدای توانا بر آن قرار گرفته باشد که این پادشاهی از میان برود کسی نمیتواند از آن جلو گیرد. خسرو گفت، این پسر همان مشئومی است که منجمان از او خبر داده‌اند . اورا بیرون برید و هرگز در نزد من نیاورید . پس کودك را بسیستان و بگفته‌ای بیکی از دهات عراق نزد دایه‌اش بردند در این هنگام مردم ایران برخسرو پرویز شوریدند و بکمك فرزندش شیرویه پسر مریم رومی اورا کشتند. پرویز مدت سی و هشت سال پادشاهی کرد و چون از سلطنت وی سی و دو سال و پنج ماه سپری شده بود حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله از مکه بمدینه مهاجرت فرمود . »

چنانکه قبلا یادآوری گردید، بلعمی در ترجمهٔ تاریخ طبری خودرا مقید نکرده است که هرچه پسر جریر در کتابش آورده است بپارسی بر گرداند بلکه گذشته از تلخیص مطالب ، در بسیاری از موارد زیاده و نقصان نسبت باصل مطالب در ترجمه دیده میشود اینك برای نمونه ، ترجمهٔ بلعمی را دربارهٔ وسعت کشور خسرو پرویز و بسیاری اموال و خزائن او در اینجا میآوریم تا با مقایسه آنچه ما از اصل تاریخ طبری ترجمه و نقل کردیم معلوم شود چه اندازه ترجمهٔ بلعمی با اصل تاریخ اختلاف دارد . اینك ترجمهٔ بلعمی :

ذکر آن چیزها که ملك پرویز را بود

و پرویز پس از کشته شدن بهرام سی و هشت سال بزیست اندر پادشاهی و چندان خواسته بر گرد وی جمع شده بود که شرح نداشت . نخستین چیز و برا تختی زرین بود و چهار پایهٔ او از یاقوت سرخ که هیچ ملك را آن نبود و در تاج او صد دانه مروارید بود هریك چندان بیضهٔ گنجشکی و اسپی داشت شبدیز نام که

هیچ پادشاه را نبود. هرطعامی که پرویز خوردی آن اسب را دادی . چون اسب بمرد او را کفنی ساخت ودر گور نهاد ونقش آن اسب برسنگ کرده بود که هر گاه آرزوی آن اسب داشتی بر آن نقش نظر کردی و کنیز کی داشت نام او شیرین که در روم ازو نیکوتر کسی نبود (۱) پرویز بفرمود که او را نیز تصویر بدان سنگ کردند وچون آن کنیزك بمرد بروم کس فرستاد تا چنان کنیز کی بیاورند عدیل او نیافتند و این آن زن بود که فرهاد (۲) عاشق او شده بود. پرویز فرهاد را عقوبت کرد وبکوه گیلان فرستاد.

گنج بادآورد

ودیگر گنج بادآورده بود که ملك الروم بحبشه فرستاده بود هزار کشتی زر ومروارید وسیم که ملك الروم از دشمن همی ترسید آن خواسته همه بحبشه فرستاده بود وباد آن کشتیها بر گرفت وبعمان افکند وبدست پرویز افتاد و آن گنج را « بادآورده » نام کرد . واورا پنجاه هزار اسب بود واستر وخر واز آن جمله هشت هزار مرکب اورا بود خاصه واورا هزار پیل بود ودوازده هزار زن آزاد و پرستار ودیگر چیزها بود که هیچ ملك را نبوده » (۳) .

---

(۱) در کتب دیگر مورخان وافسانه سرایان شیرین را از ارمنستان دانسته اند ولی از عبارت بلعمی دراینجا چنان معلوم میشود که اورا ازروم دانسته است .

(۲) نام فرهاد درتاریخ طبری دربن مورد وجود ندارد وآنچه بلعمی دربن قسمت ودوباره ای ازموارد دیگر ازخود اضافه کرده است گویا مستند بمآخذ ومدارکی از تاریخ قدیم ایران بوده است که وی در دست داشته واز آنها استفاده کرده است .

(۳) بلعمی خود درآغاز کتاب اشاره ای دارد که ازخود نیز مطالبی بر کتاب طبری افزوده ودرحقیقت خود او نیز همچون مورخی بوده است که بنوشتن تاریخ پرداخته است . درمقدمهٔ کتاب گفته است : « اما بعد بدانکه این تاریخ نامهٔ بزرگ است که گردآوردهٔ ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید الطبری رحمة الله علیه که درشهر خراسان ابو صالح منصور بن نوح فرمان داد که دستور خویش ابوعلی بن محمد بلعمی را که این نامه تاریخ محمد بن جریر که عربی است پارسی گردان هرچه نیکوتر چنانکه اندروی نقصان نیفتد . پس گوید که چون اندروی نگاه کردم علمها دیدم وبسیار حجتها و آیتهای قرآن واشعار نیکو وامثال خوب وسر گذشتهای پیغمبران و ملوك ماضی ودروی فواید بسیار دیدم ، پس رنج بردم و جهد برخود نهادم وبپارسی گردانیدم بقوت خدای عزوجل وماخواستیم که تاریخ روزگار

«بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد»

درداستان بهرام چوبین وخسروپرویز نیز بلعمی در ترجمه مطالب زیادی که در اصل وجود ندارداز خود آورده است . طبری دربارهٔ گریختن پرویز ازمدائن ورفتن او بجانب روم چنین نوشته است :

« ... پرویزویاران بسوی فرات رفتندو از آب گذشتند و راه بیابان رابراهنمائی مردی بنام «خرشیذان» گرفتندتااینکه نزدیك «عماره» بدیری رسیدند و در آنجا برای آسایش فرود آمدند . هنوز چیزی نگذشته بود که سپاهیان بهرام چوبین بسر کردگی بهرام پسرسیاوش اطراف دیررا فرا گرفتند. بندویه پرویزرا از خواب بیدار کرد وباو گفت : برای خودت چاره‌ای کن زیرا سپاهیان بهرام مارا فرا گرفته‌اند . پرویز گفت من چاره‌ای نمیدانم .بندویه پرویزرامطمئن ساخت و گفت او خودرافدای پرویزمیکند .پس بپرویز گفت که جامه و نشانه‌های شاهی راازتن درآورد و به بندویه دهد وبایارانش ازدیر خارج گردد .

پرویزبگفتهٔ بندویه رفتار کردو ازدیربیرون شد. بهرام سیاوش با سپاهیانش بسوی دیر هجوم آوردند و آنجارا درمیان گرفتند . بندویه ازبام دیردرجامهٔ پرویز خود را نشان داد وبنام اینکه پرویز استازبهرام سیاوش خواهش کرد که اورا تافردامهلت دهد ،فردا تسلیم خواهد شد. بهرام پذیرفت وازهجوم بدیرخودداری کرد ولی بزودی ازحیلهٔ بندویه آگاه شد واورا گرفت وباخود نزد بهرام چوبین برد و بهرام چوبین بندویه را درنزد بهرام سیاوش زندانی کرد ... گفته‌اند بهرام سیاوش بابندویه توطئه کشتن بهرام چوبین کردندوبهرام چوبین ازین خبر آگاه شد وبهرام سیاوش راکشت و بندویه خود را از بند نجات داد و بجانب آذربایجان گریخت ... » بلعمی

«بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل»

عالم دروی پیدا کنیم آنچه هر کس گفته ازاهل نجوم ومسلمان وگبروجهود هر گروه آنچه گفته‌اند یاد کنیم درین کتاب بتوفیق خدای عزوجل وازروزگار آدم علیه‌السلام تاگاه رستخیز که چند بودند .

در کتاب محمدبن جریراین حدیث نبود و ما اندروی باز نمودیم که هر که نگرد آسانی دریابد » ازجملات اخیرمقدمه بخوبی روشن میشود که ابوعلی بلعمی غیر از ترجمه تاریخ طبری که درمطالب آن نیزاز خودتصرفاتی کرده‌است ؛ اصولاخود مانند مؤلفی در صدد بوده است که ترجمه‌اش ازهر جهت کامل باشد .

این مختصررا تفصیل زیاد داده ومطالبی براصل افزوده‌است که شاید پاره‌ای ازآنها فقط نتیجهٔ قلمفرسائی وداستانسرائی خود بلعمی است وقسمتی ازآنهامستند بمدارك ومآخذی ازتاریخ قدیم ایران بوده که بلعمی بدانها دست داشته است.

اینك ترجمهٔ بلعمی:

«گریختن پرویز از مدائن»

«وپرویزبرفت بایاران تا بسه روز از عراق بیرون شدندو روز و شب همی تاختند تا بحد شام برسیدند ایمن شدند، وازدورصومعه‌ای دیدند، راهبی انجا. بدان صومعه شدندو فرودآمدند. راهب لختی نان خشکارآورد وخود ایشان را نشناخت. پس آن نان بآب تر کردند وبخوردند، پرویزرا خواب گرفت کی سه روزبود تا نخفته بود. سر بر کناربندوی نهاذ وبخفت وهر کس همچنان بخفتند، وبهرام شوبین بمداین آمد... پس بهرام سیاوشان را بخواندوچهارهزارمرد بوی داذ و گفت ازپس پرویزبرو برین اسبان آسوده بتاختن، وهر کجا اورا بیابی جا باران باز گردان وپرویز با یاران اندر صومعهٔ راهب خفته بوذ. آن راهب بانك کرد کی چه‌خسپید که‌سپاه آمد گفتند کجاست. گفت بردو فرسنگ همی بینم. ایشان هم برجای بجست وپای بمردند ودانستند کی بطلب ایشان آمدند. دل بمرگ بنهادند. پرویز گفت چه کنیم؟ مشورتی بکنید که خداوند عقل را چون متحیر شود هرچند کاری بزرگ برو آید ناچار عقل باویست.

بندوی گفت: من یکی حیلت‌دانم کردن که ترابرشانم وخود اندرمانم‌و کشته شوم.

پرویز گفت: یا خال باشد که نشوی کی جان بحکم خدایست و اگرتو کشته شوی و من برهم ترا خود این فخربس است تا جاودان، و اگر تو برهی ترا این عز بیش باشد.

بندوی گفت: همه جامه‌های شاهانهٔ خویش بیرون کن ومرا ده، وخوذبایاران برنشین وبرووم‌را با این لشکربگذار. پرویز جامه‌های شاهانه از تن بیرون کرد و

بندوی را داذ همه ازسر تا پای وخوذ با بسطام ویاران برفت .

بندوی آن جامه پرویزاندر پوشیذ وراهب را گفت : اگر این سخن بگوئی بکشمت. راهب گفت هرچه خواهی کن.

بندوی جامه‌ها را اندرپوشیذ زریفت ، و عصابه با گوهرها بربست و بربام صومعه بایستاذ ودرصومعه ببست تا سپاه فرازرسیذ . بنگریستند او را بدیذند باآن جامه‌ها و گوهرها کی همی بتافت بآفتاب اندر، چون چراغ ، شك نکردند کی وی ملك است . سپاه گردآن صومعه‌فروذ آمذند .پس بندوی ازبام فروشذ وجامهٔ خویش اندرپوشیذ وبربام آمذ وبانك کرد مرسپاه را کی منم بندوی ، امیرتان‌را بگوئید تا ایدرفراز آیذ تا پیغامی از کسری بوی دهم کی فرماني فرمایذ . بهرام سیاوشان از میان لشکر بیرون آمذ وفرازصومعه شذ وبندوی اورا سلام کرد و سلام پرویز بداذ . گفتا کسری پرویزترا سلام کند وهمی گوید کی الحمدالله که تو آمذی از بس ما . بهرام اورا بشناخت ، بروي سلام کرد و گفت : من رهی پرویزم .

بندوی گفت : پرویز ایذون‌همی گوید کی امروز سه‌روزاست تا من همی‌تازم وغمین شذه‌ام ، ودانم که با تو‌بایذ‌آمذ ، و خویشتن را بقضای خدای سپردن ، اگر بینی یك امروزفروذآی تاشبانگاه ، تا ما بیاسائیم ، وتونیز بامردمان خویش بیاسای چون شب اندر آمذ برویم .

بهرام سیاوشان گفت : نعمةً و کرامةً ، کمترین چیزی که‌ملك پرویز از من درخواست این است .آن روزبگذشت، چون آفتاب فروشذ بندوی بسردیوارصومعه برآمذ وبهرام را بخواند و گفت پرویز همی ایذون گویذ که توامروزبامانیکوئی کردی وصبر کردی تا شب اندرآمذ وتاریك شذ وبایذ کی امشب نیز صبر کنی تا بامداذ بگاه رویم .

بهرام گفتا : روا باشذ ، سپاه را بگرد صومعه‌اندر ، فرازآورد وچون سپیده دم بوذ بهرام سپاه برنشانده وبندوی‌را آواز کرد کی بیایذ رفتن .

بندوی گفت : اینك بیرون آیذ ، وهمی بودند تاآفتاب فراخ برآمد وخواست

که تیم روزشوذ ، بهرام تنگ دلی کرد ، بندوی درصومعه بگشاذ و بیرون آمد و گفت : ایدرمنم تنها و پرویزازدی باز برفته است وهمی تازند ، ومن خواستم تاشمارا یك شبانروزبدارم تاوی دوربشوذ ، اکنون اگرشما برابرو باذبنشینیذاورا درنیابید وهرچه بامن خواهید کنید ،

بهرام سیاوشان متحیربماند ، بندوی را برگرفت وسوی بهرام برد ، بهرام او راگفت : یا فاسق آن نه بس بوذ که ملك هرمزرا بکشتی کی این حرامزاده را نیز ازدست من برهانیدی ، من ترا کشتنی کنم پیش همه خلق تا ازتوعبرت گیرند ولیکن آن گاه کنم که بسطام وپرویزرا گرفته باشم ، پس همه تان بیکجای بکشم .

بهرام بندوی را بدست بهرام سیاوشان اندرنهاذ ، و گفتا این را بزندان اندر همی دار ، بتنگ ترجائی ، تا خدای ایشان را بدست من بازآرد .

بهرام سیاوشان بندوی را بدست خویش بخانه برد و آنجا بازداشتی و نیکوهمی داشت ، بروز بخانه اندر داشتی وبشب باوی بمجلس شراب بنشستی و می خوردندی وتا روزحدیثها همی کردندی براومیدانکه مگرروزی پرویزبازرسذو اورا نیکودارذ .

پس چون ماهی برآمذ و بهرام بمملکت همی بوذ ، هرمزرا پسری بوذخرد ، نام وی شهریار ، بهرام ، ملك خویش را دعوی نکرد گفت : من این ملك برشهریار بن هرمزهمی نگاهدارم تاوی بزرگ شوذ آن گاه بوی سپارم . پس چون سه چهار ماه بگذشت یك شب بندوی با بهرام سیاوشان شراب همی خوردند وحدیث کردند ، بندوی گفت : من بیقین دانم کـه این ملك بربهرام نپایذ و راست نـه ایستذ که وی ستمکاراست ونخوت بسیار گرفتست وخدای عزوجل داذ پرویزازوی بستاند .

بهرام سیاوشان گفت : من نیزدانم آنکه تودانی وخدای او را عقوبت کند ، و من اومیذوارم کی اگرخدای مرا نیرودهد تاآن کاربکنم

بندوی گفت : چه نیت داری ؛

گفت نیت آن کی روزی اندر میدان بایستم بهانهٔ چوگان زدن ، و چون

بهرام بیرون آیذ ، از کوشك ، من اورا بکشم ، وپرویزرا باز آرم وبملك بنشانم .

بندوی گفت : پس این کار کی خواهی کردن ؟

گفت : گاه کی وقت باشذ وراه یابم .

گفت : فردا وقت است .

گفتا : راست گوئی وبراین بنهاذند کی این کار فردا راست کنند .

دیگرروز بهرام سیاوشان برخاست وزره اندرپوشیذ وبرزبر زره صدرهٔ چوگانی اندرپوشیذ ، وچوگان بر گرفت کی بمیدان شوذ .

بندوی گفت : اگر این کاربخواهی کردن نخست بنداز من بردار واسپ وسلاح بمن ده کی من ترا بکار آیم ، اگرت کاری افتذ .

بهرام بندازوی برداشت و اسپ وسلاح داذش ، وخود برنشست و برفت با چوگان بندوی بخانهٔ بهرام سیاوشان همی بوذ ، وخواهرزادهٔ بهرام شوبین زن بهرام سیاوشان بوذ ، این زن کس فرستاذ سوی بهرام شوبین که شوی من امروز جامهٔ چوگان زدن اندر پوشیذ وبا چوگان بیرون شد . وبزیرصدره اندرزره دارذ ، ندانم این چیست ؛ خویشتن را ازوی برحذردار...

بهرام شوبین بترسیذ پنداشت که بهرام سیاوشان باهمه سپاه بیعت کردست بر کشتن وی ، برنشست وچوگان بدست وبردرمیدان بایستاذ وهر که بوی بر گذشت چوگانی برپشت وی زدی نرم نرم ، با هیچکس زره نیافت ، دانست کـه این تـدبیر وی تنها ساختست ، شمشیربرمیان داشت ، چون بهرام سیاوشان اندر آمذ ، چوگانی برپشت وی زد ، آواززره آمذ گفت : هی ! بمیدان وچوگان زدن زره چرا داری ؟ شمیر بزد وسرش بینداخت .

چون خبر بهرام سیاوشان سوی بندوی شذ کی ویرا کشتند ، براسپ نشست و برفت وبآذربایگان شذ ؛ وبهرام دیگرروز بندوی را طلب کرد ، گفتند بگریخت . بهرام دریغ بسیار خورد بنا کشتن او . (۱)

---

۱ ـ جلد دوم سبك شناسی ، درنقل داستان بهرام چوبین وخسرو پرویز ازترجمهٔ بلعمی ، رسم الخط آن زمان رعایت گردیده است چنانکه مثلا بجای «که» «کی» وبجای «بود» «بوذ» نوشته شده است .

طبری درشرح حوادث وقضایای تاریخی ایران گاهی قصه‌ها وداستانهای تاریخی از کشور گشائی وسیاست وتدبیرشاهنشاهان ایران ودلاوری وشجاعت فرماندهان و سربازان ایرانی ذکرمیکند که بهترین سند افتخار ومجد وبزرگترین شاهد تمدن و عظمت ایران باستان میباشد. اینگونه داستانها ومطالب سودمند در تاریخ ساسانیان بیشتر دیده میشود زیرا غیرازمآخذ ومنابع که ازسیرالملوك وتاریخهای قدیمی ایران دردسترس طبری بوده است، نسبت بدورهٔ ساسانیان، ازجهت اینکه دوسرزمین مهم عرب نشین یعنی کشورحیره (عراق) ویمن- در آن زمان زیر نفوذ وفرمان شاهنشاهان ساسانی بوده است. از مآخذ عربی نیز که سینه بسینه نقل میشده، روایات و اخبار زیادی در دسترس طبری بوده و از آنها در تاریخ بزرگ خود استفادهٔ بسیار کرده است.

آنچه بیشترارزش این قسمت از تاریخ طبری راتأیید میکند استشهاد طبری است باشعاری ازشعرای نامی عرب که دربارهٔ پاره‌ای از حوادث و قضایای تاریخی مربوط بایران سروده‌اند و در آن اشعار بعظمت وجلال وشکوه ایران و سیاست و تدبیرشاهان و شجاعت و میهن دوستی فرماندهان ایران در خاك عربستان اشاره کرده‌اند.

دراینجا داستانی راکه مربوط بزمان پادشاهی انوشیروان وتسلط حبشیان بریمن و کمك خواستن مردم یمن ازشاهنشاه ایران است و در آن کمك شجاعت و فداکاری فرمانده ایرانی دریمن وسربازان اونمایان است بطورخلاصه نقل وترجمه میشود.

این داستان و نظایرآن راکه در تاریخ طبری راجع بدوره‌های مجد و عظمت ایران زیاد دیده میشود شایسته است که همهٔ مردم ایران بخوانند و سر مشق خود قرار دهند.

تسلط حبشیان بریمن و کمك خواستن مردم یمن از انوشیروان

یکی ازفرماندهان حبشه بنام ابرهه بریمن حمله برد و آنجا را بتصرف درآورد. پس ازاو پسرش بنام یکسوم جانشین پدرشد ودرزمان او حبشیان انواع ستم وتجاوزراازکشتن مردان واسیروبی ناموس کردن زنان وغارت کردن اموال

درباره مردم یمن رواداشتند. چون یکسوم هلاک‌شد برادرش مسروق جانشین او گردید ودردوره فرمانرهی اوظلم و تعدی حبشیان نسبت بمردم بیچاره یمن بحداعلی رسید. ازاینرو سیف‌بن ذی‌یزن که یکی ازاشراف وبزرگان یمن بود نزد قیصرروم رفت و ازو یاری خواست و پیشنهاد کرد که اگر قیصر روم حبشیان را از یمن بیرون کند، یمن زیرفرمان قیصر خواهدآمد و هرفرمانرهی راکه بیمن گسیل دارد، مردم یمن فرمانش را پیروی خواهند کرد.

قیصر روم بدرخواست سیف توجهی نکرد و وی نا امید ازنزد او بازگشت و پیش نعمان‌بن‌منذر که ازجانب خسروانوشیروان فرمانده حیره (عراق) بود روانه شد و ازحبشیان وتجاوزوستم آنان بمردم بینوای یمن شکایت آغاز کرد. نعمان‌بن‌منذر بوی وعده داد هنگامی که نزد انوشیروان برای گزارش امورحیره برود اورا باخود خواهد برد. چون زمان رفتن نعمان بنزد انوشیروان فرا رسید سیف را باخود برد و اورا ببارگاه باشکوه وجلال انوشیروان وارد کرد. انوشیروان برروی تخت شاهی نشسته بود و تاج بزرگی که از زر و سیم ساخته شده بود و در آن دانه‌های درشت یاقوت وزبرجد درمیدرخشید و باز نجیری زرین ازسقف کاخ آویخته بود، برروی سر او قرار داشت و چنان باشکوه و هیبت و جلال مینمود که هرواردی پیش او بخاک می افتاد.

ورود سیف بن ذی‌یزن ببارگاه انوشیروان

سیف بن ذی‌یزن نیز بخاک افتاد و گفت:
شاهنشاها، زاغان بر کشورما چیره شده‌اند.
انوشیروان گفت: کدام زاغان، زاغان حبشه یا زاغان سند؟

سیف گفت: زاغان حبشه. اینک آمده‌ام که شاهنشاه ایران مرا یاری کند و ستمکاران را از کشورمن بیرون نماید وخود بر کشوریمن فرمانروائی فرماید.

انوشیروان گفت: کشوریمن ازایران دوراست و خاک آن خیر و برکت زیاد ندارد ومخصوص گوسفندان وشتران است ما را بدان نیازی نیست وشایسته نمیدانم لشکری ازایرانیان را برنج ومشقت اندازم وبدانسوی گسیل دارم.

پس فرمود ازخزانه ده‌هزاردرهم به سیف جایزه دادند وجامه‌ای نیکو بروی پوشانیدند. چون سیف ازنزد شاهنشاه بیرون شد، درمها را میان مردم میریخت و کودکان وبندگان و کنیزان آنها را میربودند.

این خبربگوش انوشیروان‌رسید. فرمان‌داد سیف را نزدش بردند وازوسبب پخش کردن بخشش پادشاه‌را درمیان مردم پرسید. سیف درپاسخ گفت: بازروسیم پادشاه کاری نداشتم. اگرنظری‌بسیم‌وزر داشتم کوههای کشورم همه دارای‌زروسیم است؛ (قصدش ازاین سخن آن‌بود که علاقه وتوجه انوشیروان‌را بسوی‌یمن‌معطوف داود). من بدان جهت نزد شاهنشاه آمدم که بدادم برسدوستم وتجاوزحبشیان‌را از سرمردم بیچارهٔ یمن دور کند و خواری ومذلتی که ازاین راه بمن وارد شده است جبران فرماید.

انوشیروان فرمود که اورا درپایتخت نگاه دارند تا دربارهٔ کارش رسیدگی نمایند.

رای زدن انوشیروان با مرزبانان ووزیران در بارهٔ کاریمن

آن گاه دستور داد که‌مرزبانان‌ووزیران‌در بارگاه‌جمع‌شدند و در بارهٔ کار سیف‌بن‌ذی‌یزن و گسیل داشتن لشکریمن باآنان بمشورت پرداخت واز آنان رای خواست، یکی از مشاوران گفت: درزندان گروه بیشماری زندانی هستند اگرشاهنشاه آنان را بکمک مردم یمن گسیل دارد کاری سودمند است، زیرا اگر اینان کشته شوند مقصود بعمل‌آمده است واگربرمردم حبش پیروز شوند وآنان را از یمن بیرون کنند کشوری بر کشورهای شاهنشاه افزوده خواهد شد.

انوشیروان را این رای پسند آمد و دستور داد که زندانیان را شماره کنند. پس‌ازشمارش معلوم شد،هشتصدتن میباشند شاهنشاه گفت: جستجو کنند که درمیان آنان کدام یك ازجهت حسب ونسب وخاندان ازهمه شریف‌تراست تا او را برآنان فرمانروا کنند. پس ازرسیدگی مردی‌سالخورده را بنام« وهرز» برگزیدند و اورا

بسمت فرمانده سپاه باسیف‌بن ذی‌یزن وهشتصد مرد آزاد شده بسوی یمن روانه کردند.

چون خط سیر آنان ازدریا بود، هشت کشتی برای عبور آنان فراهم آوردند ودرهر کشتی صد تن نشستند وبسوی مقصد روانه شدند. درمیان راه دو کشتی با مردمش غرق گردید وشش کشتی دیگر ساحل عدن رسید و ششصد تن مردم کشتی با وهرزه وسیف‌بن ذی‌یزن از کشتی پیاده شدند

پیاده‌شدن لشکرایرانی بافرمانده‌خوددرخاک یمن

چون ایرانیان درخاک یمن قرار گرفتند، فرمانده ایرانی به‌سیف بن‌ذی یزن گفت: چه کمکی میتوانی انجام دهی؟ سیف گفت: هرچه‌ازمرد عربی واسب عربی‌بخواهی آماده‌میکنم وآن گاه خودم از توجدا نمیشوم (پایم راپایت می‌بندم) مگر اینکه هر دو شربت مرگ را باهم بچشیم و یا شاهدپیروزی را در آغوش گیریم.

وهرزه سخن‌اورا پسندید و گفت: انصاف دادی وسخن‌براستی گفتی پس‌از آن سیف‌بن ذی‌یزن تاآنجا که توانست از کسان خود جمع‌آوری کرد وبا فرمانده ایرانی لشکررا مرتب وآماده جنگ کردند

ازآن سوی مسروق فرمانده حبشیان دریمن، ازآمدن ایرانیان وپیاده شدن درخاک یمن‌آگاه شد ولشکر خود را بیاراست (۱).

چون دولشکردر برابرهم قرار گرفتند وچشم مسروق بلشکر ایران افتاد از کمی‌عددآنان بطمع افتادوبفرمانده ایرانی پیغام داد که. با این کمی سپاه که‌تراست

۱ـ طبری درذکرحوادث وقضایای تاریخی، سند خود را منتهی براویان ومورخان میکند. درداستان‌کمک خواستن مردم یمن ازانوشیروان دو گونه روایت ذکر کرده‌است که باهم درمواردی اختلاف دارند. یکی ازدوروایت ازابن اسحاق ودیگری از هشام‌بن محمد است. آنچه دراینجا ترجمه‌شد از مجموع دوروایت میباشد. تا این‌قسمت‌از روایت ابن اسحاق وازین قسمت ببعد ازروایت هشام است.

وبا زیادی لشکر حبش چه امری ترابرانگیخته است که بجنگ آئی و سپاهیانت را بخطراندازی ؟ ؛ گویا دستخوش فریب شده و گول خورده‌ای ؛ با این وصف اگر بخواهی اجازه ات میدهم که بسوی کشورت بر گردی و هیچگونه تعرضی از من و سپاه من بتووسپاهیانت نخواهد شد ، واگر بخواهی هم اکنون نبرد را کار بندیم ، واگرهم میخواهی مهلتی دهم تا درکارخود بیندیشی و با یارانت مشورت کنی .

فرمانده ایرانی در کار جنگ اندیشناك شد وپاسخ داد که مهلتی درمیان باشد وپیمان استوار بسته‌شود که‌درمدت مهلت هیچیك‌ازسپاهیان دوطرف بیکدیگرتعرض نکنند تا مدت معهود سپری گردد ودرین‌میان تصمیم قطعی گرفته شود . مسروق‌این پیشنهاد را پذیرفت وهریك‌ازدولشکردرلشکر گاه خود اقامت گزید .

کشته‌شدن پسرفرمانده ایرانی بدست‌حبشیان

چون ده روزازمدت مهلت سپری شد، روزی پسر فرمانده ایرانی که نامش «نوزاد» بود ، برای گردش براسب خود سوارشدوازلشکر گاه‌خارج گردید، قضارا اسبش‌سر کشی کرد و اورا بمیان لشکر دشمن برد . حبشیان چون اورا دیدند بیدرنگ‌در میانش گرفتند وبقتلش‌رسانیدند. وقتی خبربفرمانده ایرانی‌رسید کسی نزد مسروق فرستاد واورا ازشکستن پیمان و کشتن فرزندش ملامت کرد وسبب را جویاشد . مسروق پاسخ داد که فرزند تو داخل لشکر گاه ماشد وبسپاهیان ما حمله کرد ، ازین جهت گروهی ازنادانان وسفیهان سپاه اورا کشتند ومن از کردهٔ آنان ناخرسندم. فرمانده ایرانی گفت : به مسروق بگوئید که این جوان فرزند من نبوده است بلکه پسرزنی روسپی بوده است اگر پسرمن بود شتاب نمیکرد و محل خود را ترك نمیگفت مگرپس‌ازتمام شدن مهلتی که درمیان بود . پس فرمان داد که نعش او را در میان ریگها انداختند چنانکه لشکریان اورا به بینند . آنگاه سو گند خورد که تا مهلت سپری نشود ، می نیاشامد وروغن بسرخود نمالد .

چون ازمدت مهلت یك روز باقی ماند «وهرز» فرمان داد که کشتیها راآتش زدند وآنچه ازپوشاك، افزون از جامه‌های تنشان بود سوختند. پس‌از آن دستور داد آنچه خوردنی و توشه در لشکر بود فراهم آوردند و بلشکریان گفت آنچه میتوانند بخورند. چون ازخوردن کنار نشستند فرمان‌داد که مازاد خوردنیها را دردریا ریختند، آنگاه مانند خطیبی در میان لشکریان بپا ایستاد وچنین گفت:

آغاز جنگ ایرانیان با حبشیان ودلاوری وفداکاری شگفت‌انگیز «وهرز» فرمانده ایرانی و پیروزی ایرانیان

خطبهٔ فرماندهٔ ایرانی

آگاه باشید: اینکه کشتیهای شما را سوختم برای آن بود که بدانید دیگر هرگز برای شما راهی بباز گشت نمیباشد؛ واینکه پوشاك شما را سوختم برای‌آن بود که برمن دشواراست که‌مردم حبش برشما پیروزشوند وجامه های‌شما را بیغما برند؛ واینکه توشهٔ شما را بدریا ریختم برای این‌بود که هیچکس ازشما امیدوارنباشد که‌برای یك روزتوشه‌ای‌دارد که باآن زندگی کند؛ بنا برین اگرشما مردمانی هستید که صبررا پیشهٔ خود قرار میدهید وتاآخرین رمق جنگ میکنید مراآگاه سازید تابا دشمن مردانه‌بجنگیم، وگرنه هم اکنون شمشیرخود را درشکم خود فرومیکنم چنانکه ازپشتم درآید و پیش‌از آنکه دشمن برمن دست یابددست اززندگی بشویم، زیرا من هرگزتن‌بتسلیم نمیدهم‌وزبون دشمن دون‌نمیشوم. نیك بیندیشید که حال شما چگونه‌خواهد بود که فرمانده شما با خود چنین کند؛

همگی درپاسخ فرمانده شجاع خود فریاد زدند: ما همگی دررکاب توجنك خواهیم کرد: یا همگی مردانه در راه میهن جان دهیم و یا شاهد پیروزی را در آغوش گیریم ومایهٔ سربلندی وافتخار کشوروشاهنشاه خود شویم.

مدت مهلت‌سپری گردید. بامداد روزی که‌مهلت تمام شد، «وهرز» یاران و سپاهیان خود را بسیج کرد ودرحالی که دریا را درپشت سرقرار داده بود روبآنان کرد وایشان را بصبروثبات سفارش نمود و گفت: کارما ازدو گونه بیرون نیست: یا بردشمن‌پیروزمیشویم‌وتاج‌سرافرازی‌وافتخار برسرمینهیم‌ویا با بزرگی ومردانگی

درراه شرف ومیهن‌جان میسپاریم ونام نیکی ازخود بیاد گارمیگذاریم.

پس بهمگی مردان سپاه فرمان داد که کمانهای خود را منظم کنند ودردست گیرند وتا وی فرمان دهد بیدرنگ همه بیکبار دشمن را با پنجگان (۱) تیرباران کنند.

از آن‌سوی مسروق‌درمیان‌سپاه عظیم‌خود که‌آخرآن‌دیده‌نمیشد ، پدیدارشد. وی برپیلی کوه‌پیکرسوار بود وبرسرش تاجی قرارداشت ودرمیان پیشانی اویاقوت سرخ بزرگی کـه باندازهٔ تخم مرغی بود میدرخشید . باد نخوت و غروردردماغش جایگرفته بود وجزپیروزی قطعی خیال واندیشه‌ای درسر نداشت.

«وهرز» فرمانده دلاور و سالخورد ایرانی ، چون پیربود ، چشمش بزحمت میدیدازنیرو ازاطرافیان خود پرسید که فرمانده حبشیان را باونشان دهند. گفتند : آنکه برپیل سواراست فرمانده میباشد. طولی نکشید که مسروق ازپیل پائین‌آمد وبراسبی سوارشد . به «وهرز» گفتند که مسروق براسب سوار گردید . وی بیارانش گفت‌ابروهای اورا که‌اززیادی سن برروی‌چشمانش افتاده‌بود بلند کنند .ابروهایش را بلند کردند و با دستمالی بستند . آنگاه تیری ازترکش درآورد و در کمان خود گـذارد و گفت مسروق را بمن نشان دهید . اورا بوی نشان دادند : پس بسپاهیان خود فرمان داد که دشمن را یکباره تیرباران کنند . خود نیزتیری در کمان گذارد و کمان‌را بسختی کشید .وناگهان کمان‌را رها کردوتیر مانندآهوئی از کمان‌بیرون جست وبرچهرهٔ مسروق فرو نشست وآن را ازهم درید . مسروق آزاسب برزمین افتاد ودردم جان داد .

کشته شدن فرمانده حبشیان به تیرفرمانده ایرانی

از تیرباران لشکر ایرانی ، گروه بسیاری از مردم

۱- درمتن کتاب طبری « بنجگان » با بای یک نقطه نوشته شده است که البته معرب پنجگان با پای سه نقطه است . درفرهنگ برهان قاطع درذیل لغت : پنجه چند معنی ذکر کرده است که بی تناسب با این مورد نمیباشد ازآن جمله : « . . . وگلوله های سنگ‌باشد که دیده بانان برای جنگ نگاه دارند وسنگ منجنیق را نیز گفته‌اند . . . »

حبش ویمن کشته شدند و رشتهٔ سپاه دشمن ازهم گسیخت ، چون حبشیان فرمانده خود را کشته‌دیدند همگی رو بهزیمت نهادند. درین هنگام «وهرز» فرمان داد که نعش پسرش را ازمیان ریگها برداشتند ودفن کردند وبجای آن نعش مسروق را در میان خاك افکندند تا عبرت بینندگان باشد .

ایرانیان درین جنگ ازدشمن غنیمتهای بسیار گرفتند که افزون از شمارش بود . سواران‌ایرانی ، ازمردم‌حبش ویمن پنجاه تن‌وشصت تن میگرفتند وشانه‌های آنان را می‌بستند و آنان هیچگونه مقاومتی نمیکردند .

فرمانده ایرانی‌دستورداد که عربها ومردم یمن راآزاد گذارند و کسی با نان تعرضی نکنند ولی همگی مردم حبش را بقتل رسانند از نیروایرانیان بجان حبشیان افتادند واز آنان درین جنگ جزتنی چند ، کسی جان بسلامت بیرون نبرد .

«وهرز» پس‌ازین فتح‌داخل شهر«صنعا» پایتخت یمن شد و تمام شهرهای یمن را بتصرف آورد وبهریك ازشهرها از جانب خود عامل وحاکمی گسیل داشت .

یکی ازشعرای معروف عرب‌بنام «ابوالصلت‌امیة بن ابوالصلت ثقفی» دربارهٔ این داستان و کمك خواستن سیف‌بن ذی‌یزن از قیصر روم و نا امید شدن او و کمك خواستن از انوشیروان و انجام دادن انوشیروان تقاضای او را وشجاعت و دلاوری ایرانیان چنین گفته است :

لِیَطْلُبَ الوِتْرَ امثالُ ابنِ ذي یزنٍ ... رَیَّمَ في البحرِ للأَعْدَاءِ احوالاً

اتی هِرَقْلَ وقَدْ شالَتْ نَعامَتُهُمْ ... فَلَمْ یَجِدْ عِنْدَهُ بعضَ الّذي قالا

ثُمَّ انتحي نحوَ کسري بعدَ سابِعَةٍ ... مِنَ السنینَ لقد ابْعَدْتَ ایغالا

حتي اَتی ببني الاحرارِ یحملُهم ... اِنَّكَ لعمري لَقَدْ اطْولْتَ قلقالاً

مَن مِثلُ کسري شهنشاه الملوكِ لَهُ ... اَوْمِثْلُ وَهْرِزَ یومَ الجیشِ اذصالا

لِلّهِ دَرُّهُم مِنْ عُصْبَةٍ خَرَجُوا ... مَا اِنْ تري لَهُمُ في النّاسِ امْثالا

غُرٌ جَحاجِحَةٌ بِيضٌ مَرازِبَةٌ		أُسْدٌ تُرَبِّبُ في الغَيْضاتِ أَشْبالاً

يَرْمُونَ عن شُدُفٍ كأنّها غُبُطٌ		في زَمْخَرٍ يُعْجِلُ المَرْمِيَّ اعْجالاً

ارسلتَ أُسْداً على سُودِ الكلاب فقد		أَضحى شَرِيدُهُمُ في الأرضِ فُلّالاً

فَاشْرَبْ هنيئاً عليكَ التاجُ مُتَّكِئاً		في رأسِ غُمْدانَ داراً منكَ مِحْلالاً

واطْلِ بالمِسكِ اذشالت نعامتُهم		واسْبِلِ اليومَ في بُرْدَيْكَ إسْبالاً

تلكَ المكارمُ لاقعبانِ مِن لَبَنٍ		شِيبا بماءٍ فعادا بعدُ أبوالاً

چون امیة بن ابی الصلت که یکی از شعرای مشهور عصر جاهلی است ، در اشعار فوق خلاصه ای از یك داستان تاریخی را که از مفاخر و مآثر ایران است برشتهٔ نظم درآورده واین سند ازربان یك تن شاعر عرب گفته شده است نه اززبان و قلم یك تن ایرانی ، ازین جهت تمام اشعار بهمان ترتیب که طبری در تاریخ خود آورده است ، درین رساله آورده شد.

«امیة بن ابی الصت» در ابتدای اشعار اشاره برفتن «سیف بن ذی یزن» نزد هراکلیوس امپراطور روم ونا امید شدن اومیکند آنگاه شرحی دربارهٔ انوشیروان وایرانیان میگوید مفاد وخلاصه اش این است . سیف پس از هفت سال سرگردانی و نومیدی ، بسوی خسروانوشیروان شاهنشاه ایران روی آورد . انوشیروان گروهی از «آزادگان» (۱) را با اوبجانب یمن فرستاد . چه کسی مانند خسرو انوشیروان شاهنشاه شاهان بفریاد اورسید ؛ وچه فرماندهی مانند «وهرز» در روز جنگ او را یاری کرد؛ خدای پاداش دهاد این مردم آزاده وشریف را ؛ هرگز درمیان سایر مردمان مانندآنان را نمی بینی . مردمانی دلاوروشجاع ومرزبانانی سپیدرووبزرگوار هستند.

۱ـ ایرانیانی که بیمن رفته بودند وازآنان فرزندانی بوجود آمد دریمن ودرنزد عربها به «بنی الاحرار» یا «آزادگان» شهرت یافته بودند .

شیرانی هستند که در بیشه‌ها ، بچه‌شیران پرورش میدهند ؛ در تیراندازی مانند ندارند و تیر آنان خطا نمیکند .

ای شاهنشاه، تو شیری را بسوی دشمنان فرستادی که آنان را درهم شکست و در روی زمین پراکنده کرد اینك، گوارا باد بتو تاج شاهی یمن، بر اور تنگ غمدان(۱) تکیه‌زن و آنجا را همچون کشور خود بدان ... ؛



اینك سخن را در بارهٔ تاریخ گرانبهای طبری خاتمه میدهیم و بحث در بارهٔ تفسیر نفیس و مشهور او و ذکر سایر مؤلفات وی میپردازیم .

۴- تفسیر بزرگ طبری و گفتار بزرگان در بارهٔ آن

از ین پیش گفته شد که تفسیر بزرگ طبری مسمی به« جامع البیان عن تأویل القرآن » میباشد دانشمندان و محققان اسلامی، این اثر سودمند و نفیس محمد بن جریر را بهترین و بزرگترین آثار او دانسته‌اند .

ابوحامد اسفراینی که یکی از دانشمندان و فقهای بنام اسلام است در بارهٔ تفسیر طبری چنین گفته است :

« اگر کسی برای بدست آوردن تفسیر طبری به چین مسافرت کند کاری بزرك نکرده است ! » .

سیوطی در کتاب اتقان گفته است :

« کتاب تفسیر طبری بهترین و بزرگترین تفسیر است زیرا طبری در آن کتاب گفته و روایات مختلف را مورد مطالعه و بررسی قرارداده و آنچه را صحیح بنظرش آمده انتخاب و همچنین در بارهٔ اعراب و قرآآت بهترین اقوال را پیروی کرده است . ازین جهت کتاب او بر کتب پیشینیان ترجیح دارد . »

نووی گفته است : « تمام علمای اسلامی اتفاق دارند که کتابی در تفسیر مانند کتاب تفسیر طبری تألیف نشده است ! » (۲)

۱- غمدان بضم غ قصر ییلاقی و خوش آب وهوای ملوك حمیرو یمن بوده است .
۲- کشف الظنون .

کتاب تفسیرطبری در سال ۲۷۰ بپایان رسید و بزودی صیت شهرت وآوازهٔ آن درممالك غربی وشرقی اسلام بلندشد وتمام کتب وآثاردیگرطبری تحت‌الشعاع آن قرار گرفت. (۱)

فقها وعلمای‌شهرهای‌مختلف، کتاب مذکوررا قرائت‌ومطالعه کردند وهمگی تصدیق کردند که این کتاب برسایر آثارومؤلفات طبری‌برتری وفضیلت دارد.

ابوجعفرطبری خود دربارهٔ این اثر نفیس چنین گفته است:

«... اززمان کوچکی این‌معنی بذهن من‌خطور کرده بود... سه سال پیش‌از آنکه بتألیف‌تفسیرخود بپردازم، باخدای‌استخاره کردم وازومدد خواستم وآنگاه بنوشتن پرداختم وخدا مرا درتألیف‌آن یاری کرد ...»

نوشته‌اند که یکی ازبزرگان درخواب دید که گویا درمجلس درس ابوجعفر طبری نشسته است ومردم برو کتاب تفسیر میخوانند. درین میان شنید که هاتفی در میان زمین وآسمان میگوید: «هر کس میخواهد قرآن را چنانکه نازل شده است بشنود باید این کتاب راگوش دهد.»

ابوبکربن‌مجاهدهمواره مقام بلند طبری‌را درعلوم ستایش میکرد ومیگفت کتابی درتفسیرمانند کتاب طبری نوشته نشده است وهمو میگفت: «هیچکس رادر محراب نمازازابوجعفرطبری عالمتر بقرائت قرآن ندیدم»

صاحب‌قاموس‌الاعلام گفته‌است: «کتاب تفسیرحاوی مطالبی است که‌حکایت ازفراوانی علم‌وتحقیق وتتبع طبری میکند.»

چگونگی تألیف تفسیر بزرگ

طبری در کتاب تفسیر نخست برعادت ورسم مؤلفان‌اسلامی خطبه‌ای درستایش خدای یگانه ونعت پیغمبراکرم‌صلی‌الله علیه‌واله و خاندان وعترت آن بزرگوار آورده، آنگاه شرحی دربارهٔ اختصاصات و مزایای قرآن مجید ازبلاغت و فصاحت و اعجاز ذکر کرده است. پس‌ازآن شرحی بعنوان مقدمه دربارهٔ تفسیرقرآن و انواع و اقسام

۱- متفکران اسلام

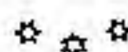
تأویل وآنچه تأویل آن برما معلوم است وآنچه دربارهٔ جواز ومنع تفسیروارد شده ونیزدربارهٔ کلام منسوب بحضرت نبی اکرم صلی الله علیه واله که «قرآن به هفت حرف نازل گشته» ودرخصوص اینکه بچه زبانی نازل شده وردبر کسی کـه گفته است در قرآن کلام غیرعربی وجود دارد ومطالب وکلیات دیگر ایراد کرده است .

طبری در کتاب تفسیر باقوال وآراء واخبار کسانی کـه درنزد او امین وثقه نبوده‌اند ازقبیل : محمدبن سائب کلبی ، مقاتل‌بن سلیمان ومحمدبن عمرواقدی اعتماد نکرده وفقط باخبار واحادیث صحاح وموردوثوق اکتفا کرده است ولی درنقل تواریخ وسیرواخبارعرب ازقول مورخان مذکورونظایر آنان استفاده کرده است .

یاقوت حموی نوشته است : «کتاب تفسیرمشتمل است برده هزارورق یا کمتر ازآن برحسب گشادی یا تنگی خط » وهموازقول عبدالعزیزبن محمد طبری نقل کرده که وی گفته است : «نسخه‌ای ازتفسیررا دربغداد دیدم که مشتمل برچهارهزار ورقه بود.»

طبری در کتاب تفسیرخود ، از کتب تفسیری که قبل‌ازوتألیف شده بوده‌است نام میبرد و بدانها استناد میجوید از جمله ازابن عباس پنج طریق وازسعیدبن‌جبیر دوطریق وازمجاهدبن‌جبیرسه‌طریق‌وازقتادةبن دعامه‌سه طریق وازحسن بصری سه طریق و از عکرمه سه طریق و از ضحاک‌بن‌مزاحم دو طریق وازعبدالله‌بن مسعود یك طریق نقل میکند .

همچنین ازتفسیرعبدالرحمن‌ابن زید وازتفسیرابن‌جریج و ازتفسیر مقاتل‌بن حیان وازچند تفسیردیگر نام میبرد .



ترجمهٔ فارسی تفسیر طبری

کتاب تفسیربزرگ درمصر چاپ شده ودارای ۳۰ جزءاست در۷مجلد بزرگ، این کتاب نیزمانند کتاب تاریخ بزرگ در زمان امرای دانشمند و دانش پرور سامانی و بفرمان منصوربن نوح (۳۵۰-۳٦٥ هـ . ق) بهمکاری جمعی از دانشمندان وفضلای عصر

بفارسی ترجمه شده‌است وخوشبختانه‌ترجمهٔ مذکور که ازقدیمترین‌آثار نثر فارسی است در دست میباشد.

«این کار یعنی ترجمهٔ تفسیر محمدبن جریر با ترجمهٔ‌تاریخ ظاهراً دریك‌زمان ابتدا شده و باید درحدود ۳۵۲ یا سالی پیش وپس باشد. این ترجمه در۱٤مجلد گرد آمده وسپس آنرا بهفت مجلد کرده‌اند، هرمجلدی سبعی ازقرآن ونسخهٔ نفیسی‌از آن که تحریرش سال ٦۰٦ هجری است درهفت مجلد در کتابخانهٔ سلطنتی ایران موجوداست که از کتب‌مقبرهٔ شیخ‌صفی‌الدین بوده‌وجلد چهارم آن‌مفقوداست»(۱)

اینك دراینجا برای مزید فایده نمونه‌ای از ترجمهٔ تفسیر طبری‌می‌آوریم (۲)

ازمقدمهٔ تفسیر

« این کتاب تفسیر بزرگست از روایت محمدبن جریرالطبری رحمة الله‌علیه بزبان پارسی دری راه راست (۳) واین کتاب را بیاوردند از بغداذ چهل مصحف‌بوذ نبشته بزبان تازی، وباسنادهای درازبوذ، وبیاوردند سوی امیرسید مظفرابوصالح منصوربن نوح بن نصربن احمدبن اسمعیل‌رحمة‌الله‌علیهم اجمعین. پس دشخوار آمد بروی خواندن این کتاب وعبارت کردن‌آن‌بزبان تازی و چنان خواست کی مراین را ترجمه کنند بزبان‌پارسی، پس علمای ماوراءالنهررا گرد کرد واین ازایشان‌فتوی کرد کی‌روا باشذ که ما این کتاب‌را بزبان پارسی گردانیم؟ گفتند روا باشذخواندن و نبشتن قرآن بپارسی مرآن کسی راکه اوتازی نداند از قول خدای عزوجل که گفت:

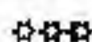
ماارسلنا من‌رسول‌الابلسان قومه، گفت من هیچ پیغامبری را نفرستادم‌مگر بزبان قوم‌او، وآن زبان‌کایشان دانستند، ودیگر آن بوذکاین زبان پارسی از قدیم بازدانستند ازروز گارآدم تا روز گاراسمعیل (ع) و همهٔ پیغامبران و ملوکان زمین بپارسی سخن گفتندی واول کسی که سخن گفت بزبان تازی اسمعیل (ع) پیغامبر بوذ

۱- و ۲- جلد دوم سبك شناسی ملك‌الشعراء بهار

۳- یعنی دری ساده وهمه‌کس فهم.

و پیغامبر ما صلی الله علیه از عرب بیرون آمد و این قرآن بزبان عرب برو فرستادند و این بدین ناحیت زبان پارسی است و ملوکان این جانب ملوک عجم‌اند.

پس بفرموذ ملك مظفر ابو صالح تا علمای ماوراء النهر را گرد آوردند از شهر بخارا چون فقیه ابو بکر بن احمد بن حامد و چون خلیل بن احمد السجستانی و از شهر بلخ ابو جعفر محمد بن علی [و] از باب الهند فقیه الحسن بن علی مندوسی را و ابو الجهم خالد بن هانی المتفقه را و از شهر سپیجاب و فرغانه و از هر شهری کی بوذ در ماوراء النهر و همه خطها بداذند بر ترجمهٔ این کتاب کی این راه راست است. پس بفرموذ امیر سید ملك مظفر ابو صالح این جماعت علما را تا ایشان از میان خویش هر کدام فاضلتر و عالمتر اختیار کنند تا این کتاب را ترجمه کنند پس ترجمه کردند ....



۳- کتاب اختلاف علماء الامصار فی احکام شرائع الاسلام، مشهور به کتاب اختلاف الفقهاء. این کتاب چنانکه یاقوت حموی نوشته است از جهت فضل و بلندی مقام درمیان علمای شرق و غرب شهرت دارد. طبری در این کتاب اراده کرده است که اقوال و عقاید فقهای مشهور را که مورد اعتماد او بوده‌اند بیان کند و آنان عبارتند از:

مالك بن انس فقیه مدینه و عبدالرحمن بن عمرو اوزاعی فقیه شام و سفیان ثوری فقیه کوفه. پس از آنان محمد بن ادریس شافعی آنگاه از اهل کوفه ابو حنیفه نعمان بن ثابت و ابو یوسف یعقوب بن محمد انصاری و ابو عبدالله محمد بن حسن شیبانی، پس از آنان ابراهیم بن خالد کلبی.

طبری دربن کتاب موارد اجماع و موارد اختلاف فقها را بیان میکند مثلا در باب جهاد و قتال با اهل شرك، فصول و مباحثی بدین ترتیب دارد:

اجماع فقها، دربارهٔ سیرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در دعوت مشرکان.

اختلاف آنان در واجب بودن دعوت برای مسلمانانی که در عصر پیغمبر بوده‌اند درهنگام جنگ با اهل شرك.

اجماع آنان در اینکه مسلمان میتوانند مشرکان‌را تیرباران کنند هرگاه در میان مشرکان مسلمانانی اسیر و یا کودکان و زنان نباشند.

اختلاف آنان درین مسئله که اگر با مشرکان کودکانی از کودکان مسلمانان و یا اسرائی از مسلمانان باشند، و هم‌چنین در موردی که ممکن باشد تیر بکسانی بخورد که قتل آنان عمداً جایز نیست.

اختلاف آنان درین موضوع هرگاه مسلمانان بامشرکان درجنگ باشند.

اجماع آنان درینکه کشتن مشرکان محارب جائزاست الخ (۱)

طبری درین کتاب از بیان عقیدهٔ خود خودداری کرده است زیرا مذهب و عقیدهٔ خود را در کتاب دیگرش بنام **لطیف‌القول** ذکر کرده است.

کتاب اختلاف نخستین تألیف طبری است و خود وی بسیار میگفته است: «برای من دو کتاب استکه هیچ فقیهی بی نیاز از آن نو نیست: یکی الاختلاف و دیگری اللطیف.» . کتاب مذکوردر حدود سه‌هزارورق بوده است.

این کتاب باهتمام و تصحیح مستشرق آلمانی ژوزف شاخت **Josephe Schacht** درلیدن بسال ۱۹۳۳ چاپ شده است.

٤- کتاب **لطیف‌القول** فی احکام شرائع‌الاسلام. این کتاب شامل مجموع عقاید و آراء مخصوص محمدبن جریرطبری‌استکه پیروان و اصحاب او برآنها اعتماد واستناد دارند. چنانکه خود طبری نیز گفته است این کتاب از آثار بسیار نفیس و سودمند او میباشد. هر کس بدقت وتحقیق این کتاب را مطالعه کند، اذعان‌میکند که درمیان کتب فقها کمتر کتابی از حیث اشتمال براصول وامهات عقیده و مذهب بخوبی ونفاست این کتاب نوشته شده است.

ابوبکربن رامید گفته است: تاکنون کتابی در بارهٔ مذهب و عقاید مانند کتاب طبری که دربارهٔ عقاید ومذهب خود نوشته، تألیف نشده است.

این کتاب نسبت بکتاب اختلاف کتب وابواب ذیل را اضافه دارد:

۱- نقل ازکتاب اختلاف الفقهاء چاپ لیدن.

کتاب لباس ـ کتاب امهات اولاد ـ کتاب شرب .

نباید توهم‌شود که مقصود طبری‌از تعبیر «لطیف» کمی‌اوراق‌و کوچکی‌حجم کتاب‌است بلکه مقصود وی دقت درمعانی و تحقیق درمطالب و مباحث آن است .

این کتاب مشتمل برمبحث بسیار سودمندی است در شروط بنام امثله عدول ودرین کتاب رساله‌ای‌استکه درآن ازاصول‌فقه وازاجماع واخبارآحاد و ناسخ ومنسوخ دراحکام و مجمل ومفسراخبارو اوامر ونواهی وخصوص وعموم‌واجتهاد وابطال استحسان و نظایراینها بحث شده است .

۵- کتاب‌الخفیف‌فی‌احکام‌شرائع‌الاسلام . این کتاب مختصر کتاب اللطیف است واز کتب خوب وسودمند طبری میباشد .

این کتاب را طبری بخواهش یکی از دوستانش بنام ابواحمد عباس‌بن حسن عزیزی کـه میخواست خلاصه‌ای ازاحکام را دردست باشد تامورد مطالعه و استفاده‌اش‌باشد تألیف کرد . این کتاب برای هرخواننده‌ای اعم ازعالم‌ومبتدی قابل استفاده و سهل‌التناول است و مشتمل بر اصول احکام و مسائل میباشد . عدد اوراق کتاب خفیف در حدود چهارصد ورقه است .

۶- کتاب بسیط‌القول‌فی‌احکام‌شرائع‌الاسلام . طبری کتاب‌سودمند دیگری بعنوان کتاب‌مراتب‌العلماء‌بعنوان مقدمه این کتاب نوشته ودرآن پس‌ازخطبه‌شرحی درباره فواید طلب‌علم وتفقه دراحکام‌واخبارنوشته وازکسانی که فقط بنقل مطالب کتاب لوبی آنکه درآنهاتعمق‌وتفقه کنند اکتفاکرده‌اند نکوهش کرده است.پس‌از آن بذکرعلما وفقهائی که بمذهب اوتفقه کـرده‌اند پرداخته وابتدا کـرده است از علمای مدینه زیرا پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ازآن شهر مقدس هجرت فرمود ، پس‌از آن بذکرعلمای‌مکه پرداخته‌است‌زیرا درآنجا حرم شریف‌قراردارد . آن‌گاه‌بذکر علمای عراقین (کوفه وبصره) وبعد بذکرعلمای شام وخراسان پرداخته است .

درین کتاب بذکراختلاف‌واتفاق فقها‌درموارد استقصاء وتبیین ودلائل‌هریک اشاره کرده وآنچه‌درنظرخودش صواب بوده اختیار کرده‌است. این کتاب درحدود

دوهزاروزق بوده است .

از کتاب مذکور کتابی بنام«آداب قضات»استخراج کرد واین از کتب بسیار مفید ومشهوربفضل وخوبی است .

پس‌ازبیان خطبه شرحی درمدح قضات خوب ونویسندگان آنان وآنچه باید قاضی در مسند قضاء بدان عمل کند آورده و نیزدر بارهٔ سجلات وشهادات ودعاوی گواهان بتفصیل بحث کرده است .

این کتاب درحدود هزارورق بوده است .

طبری باصحاب خود سفارش وتأکید میکرد کـه همواره دو کتاب بسیط و تهذیب را باخود داشته باشند ودرمطالعه وفهمیدن مطالب آن دو کوشش کنند .

۷- کتاب تهذیب‌الاثار وتفصیل‌الثابت‌عن‌رسول‌الله(ص)من‌الاخبار، در بارهٔ این کتاب نوشته‌اند که برعلما دشواراست که بتوانند مثل آن را تألیف ویاآن راتمام وتکمیل کنند .

ابوبکربن کامل گفته است : پس ازابوجعفرطبری دانشمندی را نیافتم که ازو جامع تردرعلوم و کتب علما و شناسائی موارد اختلاف فقهاء باشد . خود من سالها ریاضت کشیدم و رنج بردم تا در مسند عبدالله‌بن مسعود در بارهٔ حدیثی‌ازآن نظیر آنچه ابوجعفر فراهم آورده بود ، بنویسم و موفق بانجام آن نشدم و فکرم یاری نکرد .

۸- کتاب: ادب‌النفوس‌الجیدةوالاخلاق‌النفیسة که گاهی بنام ادب النفس- الشریفةوالاخلاق‌الحمیدة خوانده‌شده‌است. این کتاب چنانکه‌از نامش‌هویداستدر بارهٔ تهذیب نفس وتزکیهٔ اخلاق است ودرنوع خود کم نظیربوده است .

طبری دربن اثرنفیس و ممتع خود ازعلوم دین وفضل و با رسائی واخلاص‌و شکرسخن گفته‌و نیزدربارهٔریاء و کبروخضوع‌وصبروامربمعروف‌ونهی‌ازمنکربحث کرده است .

درابتدای کتاب شرحی درمعنی وسوسه واعمال قلوب و دعاء وفضیلت قرآن

واوقات اجابت‌دعا ودلائل‌آن وآنچه درباره مستحبات‌وسنن‌ازصحابه وتابعان‌روایت شده ذکـر کرده است . آنچه از این کتاب پاکنویس شده در حدود پانصد ورق بوده است .

۹ ـ **کتاب‌فضائل علی بن‌ابی‌طالب‌علیه‌السلام** درین کتاب طبری از صحیح بودن حدیث **غدیرخم**(۱) سخن رانده وپس‌از آن‌بذکرفضائل‌حضرت‌علی‌علیه‌السلام پرداخته ولی موفق باتمام کتاب نشده است .

۱۰ـ کتاب فضائل ابی‌بکروعمر. این کتاب نیزناتمام مانده است وعلت تألیف کتاب مذکور آن بود کـه چون طبری بطبرستان برگشت ، دیدشیعیان آنجادر مذهب تشیع غلوکـرده و بصحابه و خلفاسب میکنند ، ازینرو بتألیف کتاب مذکورپرداخت .

کتاب دیگری نیزدرفضائل عباس نوشت ولی آن هم نا تمام ماند .

۱۱ـ **کتاب ردبرصاحب اسفار** (الردعلی ذی‌الاسفار) :

طبری درین کتاب آرا، وعقایدسست‌داودبن علی اصفهانی‌را ردکرده‌است. داودبن علی ازدانشمندان وفقهای همزمان با طبری وازعلوم نظری وفقه و حدیث وسنن باخبربود ولی درآنها زیاد تبحروتعمق نداشت درمقابل زبانی فصیح و بیانی شیوا و دلنشین داشت برخلاف‌طبری که ازتمام علوم زمان خود باخبربود و درآنها تبحرومهارت کامل داشت .

روزی بین ابوجعفرطبری وداودبن علی‌اصفهانی درمسئله‌ای سخن بمیان‌آمد وکاربمباحثه ومناظره کشیدوداود درمقابل ابوجعفرازآوردن دلیل عاجزشد وناچار خاموش گشت اصحاب داود کـه مردمانی بدزبان واهل هزل بودند ازین پیش‌آمد خشمگین شدند ویکی ازآنان سخن ناهنجاری دربارهٔ طبری برزبان راند . طبری ازآن مجلس بلند شدوپس‌ازآن شروع بتألیف این کتاب کرد وقسمت قسمت ازآن را پاکنویس میکرد تا صدورق نوشت وآنچه‌نوشته بود درنهایت نفاست واستحکام

۱ـ موضعی درمیان مکه ومدینه بوده است .

بود . درین هنگام چون آگاه شد که داود وفات یافته است، از اتمام کتاب خودداری کرد و آنچه نوشته بود نیز در دسترس مردم قرار نگرفت مگر آنچه را برخی از اصحاب او قبلا نوشته بودند .

یکی از اصحاب داود نقل کرده است که داود سخن کسی را کـه بابوجعفر اهانت کرده بود قطع کرد و یك سال با او سخن نگفت .

بعد از داود ، پسرش بنام محمد کتابی دررد کتاب طبری بطرفداری ازپدرش نوشت بنام الرد علی ابی جعفربن جریر .

خود محمدبن داود گفته است که از آنچه میان پدرم و ابوجعفرطبری گذشته بود ، همواره در خاطرم چیزی بود تا آنکه روزی برابوبکربن ابوحامدوارد شدم و ابوجعفرطبری را نزد او دیدم ابوبکربطبری گفت این محمدبن داود اصفهانی است. طبری چون مرا شناخت ، بمن خوش آمد گفت وشروع کرد بستایش پدرم چنانکه من از آنچه دردل داشتم ومیخواستم بطبری بگویم ، خودداری کردم :

۱۲- **کتاب رسالة البصیرفی معالم الدین** - این کتاب را برای اهل طبرستان که درباره اسم و مسمی اختلاف کرده بودند ودررد مذاهب بدعت تألیف کرد.

۱۳ - **رسالة معروف به کتاب صریح السنة** - درین رساله طبری مذهب و معتقدات خود را نوشته است .

۱٤- **کتاب المسترشد فی علوم الدین والقرآآت.(۱)**

۱۵- **کتابی درتعبیر رؤیا** (ناتمام)

۱٦- **کتاب مختصر مناسك حج .**

۱۷- **کتاب مختصر الفرائض .**

۱۸- **کتاب الموجزفی الاصول .**



۱- [illegible] المعالم .

اینك بتوفیق خدای توانا این رسالهٔ مختصررا دراینجا ختم میکنیم و درپایان آن برخی ازمراثی راکه شعرا وفضلا دربارهٔ مرگ ابوجعفرطبری گفته‌اند ومعرف مقام شامخ علمی اومیباشد، می‌آوریم. (۱)

ابن اعرابی :

حَدَثٌ مفظعٌ وخَطْبٌ جلیلٌ　　دقّ عن مثله اصطبار الصبور

قامَ ناعی العُلوم اَجْمَع لَمّا　　قامَ ناعی محمّد بن جریر

کَنَبَهُ اَنْجُم لَها زاهِراتٌ　　مُوذِناتٌ رسومُها بالدثورِ

یا اباجعفر مَضَیْتَ حمیداً　　غیروانٍ فی الجدّ و التشمیر

. . . .

محمد بن رومی

کان بحراً من العلوم فلمّا　　فاض بالنفس غاض بحرمعین

مَن لَهُ بعدَهُ اذا هو لا　　هو مثله غیره علیه امینٌ

دربارهٔ آرامگاه طبری ازاین پیش گفته شد که دربغداد درخانهٔ خودش بخاك سپرده شد ولی ابن‌خلکان مؤلف کتاب نفیس وفیات‌الاعیان در کتاب مذکورنوشته است که : درمصرقبری‌دیدم که مورد احترام‌مردم‌است وبزیارت‌آن میروند وبرروی سنگ قبرنوشته شده است که : «این قبرابن جریرطبری است» ومردم میگویند که این ابن جریرهمان صاحب تاریخ مشهوراست.

پس‌ازذکراین‌قسمت‌خود ابن خلکان مینویسد که‌این عقیدهٔ مردم مصرصحیح نیست زیرا قبرابن‌جریردر بغداد است.

چنانکه درآغازاین رساله نیزاشاره شد مأخذ عمدهٔ نویسندهٔ این رساله در گردآوری مطالب آن، کتاب معجم‌الادبا، یاقوت حموی بوده است و یاقوت نیز چنانکه خودش تصریح کرده است مأخذش دو کتاب نفیس ومعتبربوده است. یکی

۱- نقل ازمقدمهٔ جزء اول تفسیرطبری چاپ مصر.

کتابی که پسر طبری بنام عبدالعزیز درسیرت واخلاق‌واحوال پدرنوشته بوده‌است و دیگری کتابی که‌شاگرد طبری ابوبکربن کامل درباره زندگانی استاد تألیف کرده بوده است . والحمدلله‌اولاو آخراً .

تهران شهریورماه ۱۳۱۴

تجدید نظر ۱۳۳۴ ـ **علی اکبر شهابی**

فهرست اعلام

نام	صفحه
آ	
آدم، حضرت آدم	۴۵-۵۷-۷۴
آل بویه	۴۶
الف	
ابراهیم	۷۵
ابن‌کامل قاضی	۱-۵
ابن‌کامل (ابوبکر)	۴-۵-۷-۲۹-۷۸
ابن حمید	۶
ابن‌الندیم	۶-۴۰
ابن وهب	۱۲
ابن‌خزیمه (محمدبن اسحاق)	۱۳-۱۴-۱۶
ابن خلکان	۲۰-۲۷-۸۱
ابن طراز	۲۰
ابن اعرابی	۳۷-۸۱
ابن واضح (یعقوبی)	۴۲
ابن‌اثیرجرزی(شیخ‌عزالدین)	۴۳-۴۷
ابن جوزی	۴۵
ابن جریح	۷۳
ابن عباس	۷۳
ابن حنبل	۱۱-۱۴-۱۵-۲۲
ابرهه	۶۲
ابلیس	۴۵
ابوبکربن‌کامل ـ ابن‌کامل	۴-۵-۷-۲۹-۷۸
ابورفاعه	۵
ابوعلی بلعمی (محمدبن‌محمد)؛ بلعمی	۱-۴۸-۴۹-۵۰-۵۵-۵۶-۵۷-۵۸

نام	صفحه
ابوحاتم سجستانی	۲
ابویعلی	۵
ابوکریب (محمدبن علاء همدانی)	
	۸-۱۱
ابوالحسن علی‌بن سراج مصر	۱۲
	۱۳-۱۸
ابوعبدالله جصاص	۱۵
ابوالعباس نحوی	۱۷
ابوالفرج نهروانی	۲۰
ابوالهیجاء	۲۵
ابوالفرج بن ابوالعباس اصفهانی کاتب	
	۲۵
ابوعلی محمدبن عبدالله وزیر	۲۵
ابوعلی	۳۵
ابوبکر	۳۵
ابومخنف لوط‌بن یحیی	۴۱
ابوعبدالله محمدبن عمرواقدی	۴۱
ابوالحسن علی‌بن محمد مدائنی	۴۱
ابوالفداء	۴۳
ابوبکربن‌محمدبن خزیمه = ابن‌خزیمه	
	و-ز-۱۹
ابوالصلت امیة‌بن ابی‌الصلت ثقفی	
	۶۹-۷۰
ابوحامد اسفراینی	۷۱
ابوبکربن مجاهد	۷۲
ابوجعفر محمدبن علی	۷۵

نام	صفحه
ابوبکربن ابوحامد	۸۰
ابوالمعجم خالدبن هانی متفقه	۷۵
ابوحنیفه نعمان‌بن ثابت	۷۵
ابویوسف یعقوب‌بن‌محمد انصاری	۷۵
ابوبکربن رامید	۷۶
ابواحمد عباس‌بن غزنوی	۷۷
ابوصالح منصوربن نوح سامانی	۵۶
ابوعلی سینا	د - ه - ۵
ابوریحان بیرونی	د
ابوجعفر محمدبن جریرطبری،طبری، پسرجریر، تا آخرصفحات (بجز چند صفحه)	د - ه - و - ۱۰
	۳-۴-۵-۶-۷-۸-۹-۱۰-۱۱-۱۲
احمدبن حنبل	۱۱-۱۴-۱۵-۲۲
احمدبن عیسی	۲۸
احمدبن حماد دولابی	۶
ازد (قبیله)	۹
ارسطو	۸
اسماعیل	۷۴
اسماعیل‌بن ابراهیم مزنی	۷
امیرمؤمنان	۴۲
امیرتیمور	۴۳
انوشیروان، خسروانوشیروان	۵۰-
	۶۲-۶۳-۶۴-۶۹-۷۰
اوزاعی	۳۵

نام	صفحه
ب	
باذان	۵۱
بارون کارادوو	۴۸
بسطام	۶۰-۵۹
بلاذری	۴۱
بندویه، بندوی	۶۱-۶۰-۵۹-۵۸-۵۷
بهرام پور سیاوش، بهرام سیاوشان، بهرام	۶۱-۶۰-۵۹-۵۸-۵۷
بهرام چوبین - بهرام - بهرام شوبین	۶۰-۵۸-۵۷-۵۵-۴۹
«بهار حضور خسرو»	۵۳
بهار ملک‌الشعراء	۴۹
بیاضی	۱۵
پ	
پسر طبری	۴
ث	
ثعلب	۱۷
ج	
جرجی زیدان	۴۳-۴۰-۳۹
جریریه	۳۲
جعفربن عرفه	۱۵
ح	
حاجی خلیفه	۴۳-۴۰
حجة‌الاسلام ابوحامد محمدبن محمد غزالی	۵
حسن بصری	۷۳-۴۶
حسن‌بن علی مندوسی (فقیه)	۷۵
حمدان	۲۵
حوا	۴۵
خ	
خاتم پیغمبران، حضرت پیغمبر(ص)، حضرت رسول (ص)	۳۵-۵۰
	۷۵-۷۲-۷۲-۵۵-۴۶-۴۵
خاندان بطمیان	۴۸
خر خسره	۵۱
خرشیدان	۵۷
خسرو پرویز، پرویز، خسرو، کسری	۵۵-۵۴-۵۳-۵۲-۵۱-۵۰
	۶۹-۶۱-۶۰-۵۹-۵۷-۵۶
خلیل‌بن احمد	۹
خلیل‌بن احمد سجستانی	۷۵
خواجه نصیر	۵
د	
داودبن علی اصفهانی	۸۰-۷۹-۸
دخویه M. D. Goeje	۲۸

نام	صفحه
دوبو Dubeaux	۲۹
ر	
رؤبه	۱
ز	
زاوان‌فرخ،زوتمبرگZotemberg	
	۵۳
زین	۵۰
ژ	
ژوزف شاخت J. Schacht	۷۶
س	
ساسانیان	۴۲
سراج (ابوالحسن)	۱۳
سعدی	۳۱
سعیدبن جبیر	۷۳
سفیان ثوری	۷۵
سلیمان	۲۶-۲۵
سمعانی	۵-۱-۳-۲۰
سید محمد باقر چهارسوبی	۳۵
سیف‌بن ذی‌یزن، ابن ذی یزن	۶۳-
	۷۰-۶۹-۶۵-۶۴
سیوطی	۷۱

نام	صفحه
ش	
شافعی	۱۲
شبدیز	۵۵
شمس‌المعالی	۵
شهریار	۶۰-۵۴
شیرویه	۵۵-۵۴-۵۳-۵۲
شیرین	۵۶-۵۵-۵۴
شیخ‌الرئیس	۵
شیخ صفی‌الدین	۷۴
شیخ عزالدین علی‌بن محمدجوزی	
(ابن‌اثیر)	۲۷-۲۳
ص	
صدرالدین	۵
ض	
ضحاک‌بن مزاحم	۷۳
ط	
طبری همهٔ صفحات (بجزچندصفحه)	
طرماح	۱۳
ع	
عام‌الجدب	۱
عام‌الفیل	۱
عباس	۷۹

نام	صفحه
عبدالعزیز بن محمد طبری، ابومحمد	
عبدالعزیز	۲-۱۷-۲۲-۳۲-۷۳
عبداللهبن مسعود	۷۳-۷۸
عبدالحکم	۴۱
عبدالرحمن‌بن عمرو اوزاعی	۷۵
عبدالرحمن‌بن زید	۷۳
عبدالملک‌بن هشام	۴۰
عبدالوهاب	۵
عثمان	۳۵
عکرمه	۴۶-۷۳
علی علیه‌السلام، حضرت علی	۱۲- ۳۰-۳۵-۴۵-۴۶-۵۵-۷۲-۷۳ ۷۵-۷۷
عمان	۵۶
عمر	۳۵
غ	
غزالی	د
ف	
فارابی	د
فرغانی	۹
فرهاد	۵۶
فرخان‌زاد	۵۳
فقیه حسن‌بن علی مندوسی	۷۵

نام	صفحه
ق	
قباد	۵۳
قتاده	۴۶-۷۳
قریش	۱۲
قیصر روم	۶۴-۶۹
گ	
«گنج بادآورد»	۵۶
ل	
لیث	۱۶
م	
مالک‌بن انس	۱۲
مجاهد، مجاهدبن جبید	۱۶-۷۳
مثنی‌بن ابراهیم ابلی	۱۰
محمدبن حمید رازی (ابن حمید)	۶-۱۰-۱۱
محمدبن اسحاق‌بن خزیمه، ابن‌خزیمه	۱۳-۱۴-۱۶
محمدبن اسحاق، ابن اسحاق	۴۰-۶۵
محمدبن نصر مروزی	۱۳
محمدبن سائب کلبی	۷۳
محمدبن هرون رویانی	۱۳-۱۴

نام	صفحه
محمدبن عمرواقدی	۷۳
محمدبن داود	۸-۸۰
محمدبن مسلم زهری	۴۰
محمدبن رومی	۸۱
محمد ذکریای رازی	۵
مروزان	۵۰-۵۱
مریم	۵۵
مزنی	۷-۸
مسروق	۶۳-۶۵-۶۶-۶۸-۶۹
مسعودی	ب -۴۲-۴۷
مقاتل بن حیان	۷۳
المقتدر بالله	۳
ملک‌الشعرا بهار	۴۹
منتسکیو	ج
منصوربن نوح سامانی، ابوصالح	۴۸-۷۳-۷۴-۷۵
میرزا میرانشاه	۴۳
ن	
نازوک	۱۶
نبی اکرم (ص)، نبی خاتم	۲۰-۴۵

نام	صفحه
نجم‌الدین طارمی	۴۳
نظام‌الملک، خواجه نظام‌الملک	۵
نظامی	۱۹-۲۱
نعمان بن منذر	۶۳
نوزاد	۶۶
نولدکه M. Noldeke	۴۸
نووی	۷۱
و	
وهرز	۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-۶۹
هـ	
هرقل (هراکلیوس)	۵۳-۷۰
هرمز، ملک هرمز	۴۹-۵۰-۶۰
هشام‌بن محمد	۵۰-۵۲-۵۴-۶۵
ی	
یاقوت حموی	د -۳-۴-۱۱-۱۳-۲۹-۴۵
یزدجرد	۵۴
یزیدبن کثیربن غالب طبری	۱
یکسوم	۶۲-۶۳

نام کتابها

نام	صفحه
آ	
آداب قضاة	۷۸
الف	
اتقان	۷۱
احکام قرآت	۱۷
اختلاف علماء الامصار فی احکام شرائع الاسلام	۷۵
اختلاف الفقهاء، اختلاف الاختلاف	۷۵–۷۶
الخفیف فی احکام شرائع الاسلام، خفیف	۷۷
ادب النفوس الجیدة و الاخلاق النفیسه (ادب النفس الشریفه و الاخلاق الحمیدة)	۷۸
ارشاد الاریب الی معرفة الادیب	۳–۷–۲۹
انساب سمعانی، الانساب	۱–۹–۲۰
ب	
برهان قاطع	۶۸
بسیط، بسیط القول فی احکام شرائع الاسلام	۱۷–۷۷–۷۸
ت	
تاریخ طبری	۱–۴۴–۴۵–۴۷–۴۸–۴۹–۵۰–۵۴–۵۵–۵۶–۶۲
تاریخ الرسل و الملوک و اخبارهم و...	۴۷

نام	صفحه
التاریخ الکبیر (تاریخ بزرگ)	۴۲-۳۷
تاریخ تمدن اسلامی	۴۳-۴۰
تاریخ یعقوبی	۴۲
تاریخ بزرگ	۴۶
ترجمهٔ فارسی تاریخ طبری، ترجمهٔ بلعمی	۶۱-۵۷-۵۵-۴۹-۴۸-۱
ترجمهٔ فارسی تفسیرطبری	۷۴-۷۳
تعبیرالرؤیا	۸۰
تفسیرطبری، تفسیر بزرگ	۷۱-۴۶
	۷۳-۷۲
تهذیب‌الآثار و تفصیل الثابت عن رسول‌الله من الاخبار، تهذیب	۷۸-۱۷
ج	
جامع‌البیان عن تأویل‌القرآن	۳۷
خ	
خبر بصره و فتح آن	۴۱
د	
دائرةالمعارف اسلامی	۹
ENCYCLOPEDI DE L'ISLAM	
ذ	
ذیل‌المذیل	۴۶-۳۵
ر	
رد برصاحب اسفار (الرد علی‌صاحب اسفار)	۷۹
الرد علی ابی جعفر	ج-۸۰
رساله	۳۵
رسالة البصیر فی معالم‌الدین	۸۰
روح‌القوانین	ج
روضات الجنات	۴۶-۳۵
س	
سبک‌شناسی	۸۴-۶۱-۴۹
سیرهٔ ابن هشام	۴۰
سیرالملوک (شاهنامه)	۴۴
ش	
شهادات	۳۵
ص	
صله	۹
ع	
علل عظمت و انحطاط روم قدیم	ج
العین	۹
غ	
غدیرخم (کتاب)	۳۶

نام	صفحه
ف	
فتوح بیت المقدس	۴۱
فتوح البلدان (فتح الامصار)	۴۱
فتوح خراسان	۴۱
فتوح الشام	۴۱
فتوح العراق	۴۱
فتوح مصر و مغرب	۴۱
فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام	۷۹
فضائل ابی بکر و عمر	۷۹
الفهرست	۶-۴
ق	
قاموس الاعلام	۸۰-۷۲
قرآن	۷۴-۷۳-۷۲-۵۶-۱۳
ک	
کامل التواریخ	۴۷-۴۲
کشف الظنون	۴۵-۴۴-۴۳-۴۰
ل	
لطیف القول، اللطیف، لطیف	۷۶
م	
مبسوط	۱۲
متفکران اسلام	۷۲-۴۹-۲۸
LE SPENSEUR DE L' ISLAM	
مختصر الفرائض	۸۰
مختصر مناسک حج	۸۰
المذیل	۹
مراتب العلماء	۷۷
مروج الذهب	۴۷-۴۲- ب
معجم الادباء	۲۸-۱۳-۹-۴-۳ ۸۱-۲۶-۲۵-۳۳-۳۰-۲۹
المسترشد	۸۰
مسند	۱۱
الموجز	۸۰
و	
وفیات الاعیان	۸۱-۲۷-۲۰

نام جاها

نام	صفحه
آ	
آمل	۱-۱۰
آمو	۱
الف	
ابله	۱۰
ارمنستان	۵۶
افریقیه	۵۲
اندلس	۲۲-۴۳
ایران	ج-۴۲-۴۵-۵۱-۵۳-۶۲-۷۰
ب	
بابل	۵۳
باب‌الهند	۷۵
باغ هندوان	۵۳-۵۴
بلخ	۷۵
بصره	۹-۱۰-۱۱-۱۲-۷۷
بغداد، بغداذ	۳-۱۰-۱۱-۱۲-۱۴-۱۵-۱۶-۷۴-۸۱
بهرسیر	۵۴
پ	
پاریس	ب-۴۷
ت	
تیسفون	۵۳
ج	
جیحون	۱

نام	صفحه
ح	
حبشه، حبش	۶۹-۶۶-۵۶
حمیر (یمن)	۷۱-۵۱-۵۰
حیره	۶۳-۶۲-۵
خ	
خراسان	۷۷-۵۶
د	
دولاب	۱۱-۶
ر	
روم	۵۷-۵۶-۵۳-۴۵-۴۲- ج ۷۰
ری	۱۱-۱۰-۶
س	
سپیجاب	۷۵
ش	
شام	۷۷-۷۵-۵۸-۱۲
ص	
صنعاء	۶۹
ط	
طبرستان، تبرستان	۱۵-۱۴-۲-۱ ۸۰-۷۹-۳۰
ع	
عدن	۶۵
عراقین (کوفه و بصره)	۷۷
عراق	۶۳-۶۲-۵۸-۵۵-۴۲
عماره	۵۷
غ	
غدیرخم	۷۹
غمدان	۷۱-۷۰
ف	
فرات	۵۷
فرانسه	ج
فرغانه	۷۵
ق	
قسطنطنیه	۵۲
قنطرةالبردان (محله)	۱۴
ک	
کوفه	۷۷-۵۷-۱۲-۱۱
گ	
گیلان	۵۶-۳۰
م	
مازندران	۱۲-۱۰-۱

نام	صفحه
ماوراءالنهر	۷۵
مدائن	۵۸-۵۷-۵۳-۵۲
مدینةالسلام (بغداد)	۱۱
مدینه	۷۹-۷۷-۵۵
مصانع	۵۱-۵۰
مصر	۴۲-۳۰-۲۸-۱۳-۱۲-۸-۷ ۴۷
مکه	۷۹-۵۵
و	
واسط	۱۱
هـ	
هلاند	۲۸
همدان	۵۲
ی	
یمن	۶۸-۶۵-۶۳-۶۲-۵۱-۵۰
یونان	۴۲

فهرست مآخذ و منابع

۱- مروج الذهب ومعادن الجوهر تألیف مسعودی - چاپ پاریس .

۲- ارشاد الاریب الی معرفة الادیب معروف به معجم الادباء . مؤلف : یاقوت حموی - چاپ مصر جلد ششم .

۳- انساب سمعانی - خطی - کتابخانهٔ مجلس شورای ملی .

۴- وفیات الاعیان - مؤلف ابن خلکان - جلد سوم - چاپ ایران .

۵- تاریخ تمدن اسلامی - جزء سوم - مؤلف جرجی زیدان - چاپ مصر .

۶- کامل التواریخ ابن اثیر - جلد اول - چاپ مصر .

۷- مقدمهٔ جزء اول تفسیر طبری . چاپ مصر .

۸- تاریخ طبری . چاپ اروپا بوسیلهٔ مستشرق معروف د . خویه . G.D.Goej

۹- « « « مصر

۱۰- تفسیر طبری « «

۱۱- مراصد الاطلاع - مؤلف یاقوت حموی - چاپ ایران .

۱۲- قاموس الاعلام چاپ مصر .

۱۳- دائرة المعارف بطرس بستانی چاپ مصر .

۱۴- المکتبة الازهریه . « «

۱۵- روضات الجنات چارسوقی چاپ ایران .

۱۶- کشف الظنون حاجی خلیفه - چاپ ترکیه .

۱۷- سبك شناسی بهار چاپ ایران .

۱۸- اختلاف الفقهاء طبری چاپ لیدن .

۱۹- الفهرست ابن الندیم - چاپ مصر .

۲۰- تقریرات اصول آقای شهابی چاپ ایران .

۲۱- Les Penseurs de l' islam Par : Barron Carra de Vaux.

۲۲- Encyclopedie de l' islam

▣ نهج‌البلاغه / سخنان امیرالمؤمنین علی(ع) دکتر محمد جواد شریعت / چاپ اول ۱۳۷۴/ گالینگور
▣ شرح مخزن‌الاسرار نظامی گنجوی / دکتر مهدی ماحوزی / چاپ اول ۱۳۷۴/
▣ تاریخ کامل (جلددوم) / عزالدین ابن‌اثیر / دکتر سیدمحمدحسین روحانی / چاپ دوم ۱۳۷۴/ گالینگور
▣ گزارش‌نویسی و آیین نگارش / دکتر مهدی ماحوزی / چاپ پنجم ۱۳۷۴ /
▣ مبادی‌العربیه جلددوم / رشیدالشرتونی / چاپ چهارم ۱۳۷۴/ ۰
▣ تاریخ‌طبری جلدهفتم / محمدبن‌جریرطبری / ابوالقاسم‌پاینده / چاپ‌چهارم ۱۳۷۴ /
▣ مبادی‌العربیه جلد چهارم / رشیدالشرتونی / چاپ سوم ۱۳۷۴ /
▣ تاریخ کامل (جلد هفتم) / عزالدین ابن اثیر /دکترسیدمحمدحسین روحانی / چاپ اول /۱۳۷۴/ گالینگور
▣ روزنامهٔ خاطرات عین‌السلطنه (روزگار پادشاهی ناصرالدین شاه) /قهرمان میرزا سالور / ایرج افشار و مسعود سالور چاپ اول ۱۳۷۴ / گالینگور
▣ تاریخ کامل (جلد اول) / عزالدین ابن اثیر / دکتر سیدمحمدحسین روحانی / چاپ دوم ۱۳۷۴/ گالینگور
▣ شعروشرع / نقدفلسفی شعرازنظرعطار / دکترنصرالله‌پورجوادی / چاپ‌اول ۱۳۷۴ /
▣ تعبیرات‌عرفانی‌اززبان عطارنیشابوری / عبدالکریم جربزه‌دار / چاپ اول ۱۳۷۴ /
▣ اندیشه‌های عرفانی پیرهرات / علی‌اصغر بشیر / چاپ اول ۱۳۷۴/
▣ دیوان حافظ / متن حروفی چاپ معروف حافظ علامه محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی با تعلیقات و توضیحات علامه و کشف‌الابیات / عبدالکریم جربزه‌دار / چاپ پنجم ۱۳۷۴ / گالینگور
▣ گزیده منطق‌الطیر / شرح و توضیح دکتر رضا اشرف‌زاده / چاپ دوم ۱۳۷۴/
▣ برگزیده اشعار رودکی و منوچهری / دکتر اسماعیل حاکمی / چاپ چهارم ۱۳۷۴/
▣ برگزیده نظم و نثر فارسی [فارسی و نگارش ۱ و ۲] / دکتر مهدی ماحوزی / چاپ هشتم / ۱۳۷۴
▣ روزنامهٔ سفر خراسان به همراهی ناصرالدین شاه / میرزا قهرمان امین لشکر / ایرج افشار - محمد رسول دریاگشت / چاپ اول ۱۳۷۴ / گالینگور
▣ اخلاق‌الاشراف / عبیدزاکانی / دکتر علی‌اصغر حلبی / چاپ اول ۱۳۷۴/ گالینگور
▣ تجلّی رمز و روایت در شعر عطّار نیشابوری / دکتررضا اشرف‌زاده / چاپ‌اول ۱۳۷۴/ گالینگور

▣ ایران قدیم (تاریخ مختصر ایران از آغاز تا انقراض ساسانیان) / حسن پیرنیا (مشیرالدوله)/ چاپ اول اساطیر ۱۳۷۴ / گالینگور

▣ تاریخ اسماعیلیه (هدایة‌المؤمنین الطالبین) / محمدبن زین‌العابدین خراسانی/ الکساندر سیمیونوف/ چاپ دوم /۱۳۷۴ گالینگور

▣ رفتار من با کودک من / دکتر جواد فیض/ چاپ سوم ۱۳۷۴/ گالینگور

▣ ترجمه و راهنمای مبادی العربیه جلد چهارم/ رشید الشرتونی/ دکتر محمد جواد شریعت/ چاپ دوم ۱۳۷۴/

▣ زمینه‌چینیهای انگلیس برای کودتای ۱۲۹۹ / امیل لوسوئور/ دکتر ولی‌الله شادان / چاپ اول ۱۳۷۴/ گالینگور

▣ سالم برای زیستن / هاروی و مریلین دیاموند/ دکتربهروز تابش/ چاپ‌اول ۱۳۷۴ /

▣ دمیان / هرمان هسه / عبدالحسین شریفیان/ چاپ اول ۱۳۷۴/

▣ تاریخ تحلیلی اسلام/ دکتر سیدمحمود طباطبائی اردکانی/ چاپ سوم ۱۳۷۴/

▣ آدولف‌هیتلر(۲ جلد) / جان تولند/ عبدالحسین‌شریفیان / چاپ‌اول ۱۳۷۴/گالینگور

▣ ادبیات معاصر ایران/ دکتر اسماعیل حاکمی/ چاپ دوم ۱۳۷۴/

▣ عین‌القضاة و استادان او/ دکتر نصرالله پورجوادی/ چاپ اول ۱۳۷۴ /

▣ پندنامه/ شیخ فریدالدین عطار نیشابوری/ سیل‌وستر دوساسی/ ع. روحبخشان/ چاپ اول ۱۳۷۴/ گالینگور

▣ سایهٔ گریزان/ گراهام گرین/ پرویز داریوش/ چاپ دوم ۱۳۷۴/

▣ چنین گفت بودا/ براساس متون بودایی/ دکتر هاشم رجب زاده/ چاپ‌دوم ۱۳۷۴/

▣ تأثیرقرآن و حدیث بر ادبیات فارسی/ دکتر علی‌اصغر حلبی/ چاپ سوم ۱۳۷۴/

▣ حلاج‌شهید‌تصوف‌اسلامی/ طه‌عبدالباقی‌سرور/ حسین‌درایه/ چاپ‌اول ۱۳۷۴/گالینگور

▣ مبادی‌العربیه جلد اول/ رشید الشرتونی/ چاپ دوم ۱۳۷۴/

▣ مبادی‌العربیه جلد سوم/ رشید الشرتونی/ چاپ دوم ۱۳۷۴/

▣ ترجمه و راهنمای مبادی‌العربیه جلد دوم/ رشید الشرتونی/ دکتر محمدجواد شریعت/ چاپ دوم ۱۳۷۴/

▣ تفسیر کبیر مفاتیح الغیب جلد دوم/ امام فخررازی/ دکتر علی‌اصغرحلبی / چاپ اول ۱۳۷۳ / گالینگور

▣ تاریخ علم‌کلام در ایران و جهان اسلام/ دکتر علی‌اصغر حلبی/ چاپ اول ۱۳۷۳/

- شرح باب‌الحادی عشر از علامه حِلّی / نوشته فاضل مقداد / ترجمه و تصحیح و توضیح دکتر علی‌اصغر حلبی / چاپ اول ۱۳۷۳ /
- گزیده تفسیر کشف‌الاسرار ابوالفضل رشیدالدین میبدی / باهتمام دکتر محمدجواد شریعت / چاپ اول ۱۳۷۳ /
- خلاصهٔ مثنوی معنوی / استاد بدیع‌الزمان فروزانفر / چاپ اول ۱۳۷۳ /
- گزیدهٔ متون تفسیری فارسی / دکتر سیدمحمود طباطبائی (اردکانی) / چاپ چهارم ۱۳۷۲ /
- اساطیر هند / ورونیکا ایونس / باجلان فرخی / چاپ اول ۱۳۷۳ / گالینکور
- اساطیر چین / آنتونی کریستی / باجلان فرخی / چاپ اول ۱۳۷۳ / گالینکور
- اساطیر ژاپن / ژولیت پیگوت / باجلان فرخی / چاپ اول ۱۳۷۳ / گالینکور
- رنج و سرمستی (۴ جلد) / ایروینگ استون / باجلان فرخی / چاپ اول ۱۳۷۲ /
- گزیده‌ٔ هفده قصیدهٔ ناصرخسرو قُبادیانی / دکتر علی‌اصغر حلبی / چاپ اول ۱۳۷۲ /
- تاریخ کامل (جلد ششم) / عزالدین ابن‌اثیر / دکتر سیدمحمدحسین روحانی / چاپ اول ۱۳۷۳ / گالینگور
- رباعیات خیام / دارای سه بخش خیام شناخت، رباعیات و شرح مختصر رباعیات / محمدعلی فروغی و دکتر قاسم غنی / عبدالکریم جربزه‌دار / چاپ دوم ۱۳۷۳ /
- جغرافیای تاریخی بروجرد / ع. روح‌بخشان / چاپ اول ۱۳۷۳ /
- توم سایر / مارک تواین / پرویز داریوش / چاپ اول ۱۳۷۳ /
- حکایت شیخ صنعان / فریدالدین عطار نیشابوری / شرح و توضیح دکتر رضا اشرف‌زاده / چاپ اول / ۱۳۷۳ /
- سلامان و ابسال / نورالدین عبدالرحمان جامی / شرح و توضیح استاد محمد روشن / چاپ اول ۱۳۷۳ /
- لوایح / نورالدین عبدالرحمان جامی / تصحیح و توضیح یان ریشار / چاپ اول / ۱۳۷۳ /
- آشنایی با علوم قرآنی / دکتر علی اصغر حلبی / چاپ سوم ۱۳۷۳ /
- سیدارتا / هرمان هسه / پرویز داریوش / چاپ چهارم / ۱۳۷۳ /
- واژه‌یاب (۳ جلد) / فرهنگ لغات بیگانه در زبان فارسی و برابرهای پارسی آن / ابوالقاسم پرتو / چاپ اول ۱۳۷۳ / گالینگور
- بانو با سگ ملوس / آنتوان چخوف / عبدالحسین نوشین / چاپ دوم اساطیر ۱۳۷۰ /